

بیانیه هیات سیاسی - اجرائی

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

پیرامون روندهای سیاسی کشور

در صفحه ۲

دولت جمهوری اسلامی

باید سیاست خود در قبال عراق را

با جامعه بین‌المللی هماهنگ کند

توصیه‌هایی از تریبون‌های رسمی ارائه می‌کند، و خلاصه هرج و مرج کامل بر سیاست جمهوری اسلامی در قبال عراق حاکم است. این خطر وجود دارد که این بار نیز منافع حیاتی مردم ایران، قربانی مطامع قدرت‌طلبانه جناح‌های حکومتی شود.

بشترین راه برای یافتن سیاست منطبق بر منافع ملی در این موضوع حساس، تبادل فکری میان همه کارشناسان، مستقل از وابستگی یا عدم وابستگی آنان به جناح‌های حکومتی است. به نظر ما سیاستی که بیش از هر مشی دیگر منطبق بر منافع حال و آینده مردم ایران است، این است که جمهوری اسلامی ادامه در صفحه ۳

در محافل حکومت جمهوری اسلامی بحث در باره اینکه در صورت حمله نظامی آمریکا به عراق، تهران باید چه موضعی اتخاذ کند، بحث بالا گرفته است. مواضع جناح‌های حکومتی در این مورد، طیف گسترده‌ای را از همکاری سیاسی و حتی نظامی با حکومت عراق تا همکاری با دولت آمریکا را در بر می‌گیرد. در این موضوع حساس مربوط به منافع ملی، این دولت خاتمی و وزارت خارجه نیستند که تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند. رفتن دختری خود را به عراق می‌فرستد، خبر مربوط به ملاقات ذوالقدر از فرماندهان سپاه با پسر صدام حسین از سوی رسانه‌های نزدیک به جبهه مشارکت منتشر می‌شود، هر امام جمعه‌ای به صلاح‌دید خود فقط می‌تواند در داخل خانه‌ها برگزار شود. خانم پروانه میلانی گفت خانواده‌های قربانیان این کشتارها، از نام‌های که به رئیس جمهوری اسلامی نوشتند، پاسخی دریافت نکردند. وی می‌افزاید: در وزارت اطلاعات به وی گفته شد که به جای خاتمی، در باره این گورستان باید به شورای شهر متولی امور گورستان‌ها است، نامه بنویسد. وی افزود نام‌های که در باره لزوم مراقبت از قبور دسته جمعی گورستان خاوران به شورای شهر نوشته شد نیز بدون پاسخ ماند. در این نامه از اینکه به خانواده قربانیان اجازه تزئین این قبرستان، گذاشتن سنگ قبر یا کاشتن درخت داده نمی‌شود، شکایت شده است.

در این شماره

نامه سرگشاده به هیئت سیاسی - اجرائی

و شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

عاشق‌الله سلمی
در صفحه ۷

جهانی شدن سرمایه‌داری علیه اشتغال

ب. کبوان
در صفحه ۹

نگاهی به سخنرانی رئیس جمهور

راه مردم‌سالاری از دلان‌های شورای نگهبان نمی‌گذرد!

ف. تابان
در صفحه ۹

دولت مصدق در تاریخ ایران

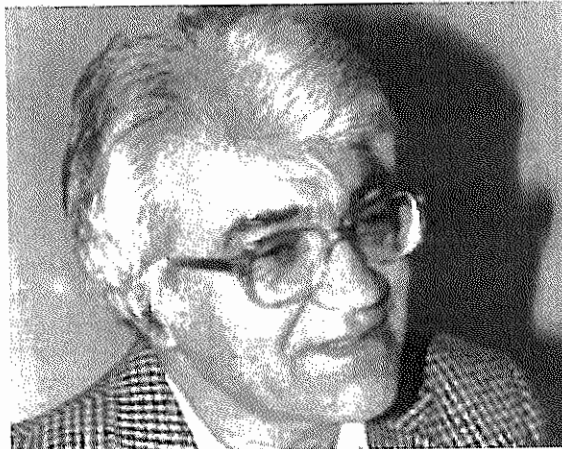
سلطه استبداد، دموکراسی و کودتای ۲۸ مرداد

دکتر همایون کاتوزیان
در صفحه ۱۰

سالگرد کودتای ۲۸ مرداد

خیابانی از یاد رفتنی

بیژن افندی
در صفحه ۱۱



بسیاری نیروهای سیاسی و دولت‌های منطقه خاورمیانه

خود را آماده دوران پس از صدام حسین در عراق می‌کنند

مجاهدین چه خواهند کرد؟

در صفحه ۲

خاتمی:

هیچ چیزی پیش از آنچه که در قانون اساسی هست،

نمی‌خواهم!

در صفحه ۳

برای اعتراض به محکومیت ناصر زرافشان

برای آزادی ناصر زرافشان

و همه زندانیان سیاسی

با همه توان بکوشیم

خواهان آزادی بدون قید و شرط

ناصر زرافشان هستیم

در صفحه ۳

توسل به امامزاده‌ای که معجزه‌ای از او بر نمی‌آید

در صفحه ۳

برگزاری مراسم یادمان قتل عام زندانیان سیاسی سال ۱۳۶۷ در خاوران

روز ۸ شهریور مراسم سالگرد قربانیان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ با شرکت ۷۰۰ الی ۸۰۰ نفر از بازماندگان قربانیان در گورستان خاوران برگزار گردید. در شهریور سال ۱۳۶۷ صدها تن از زندانیان سیاسی که اکثر آنها پیشتر محاکمه شده و دوران محکومیت خود را طی می‌کردند، به دستور مقام‌های بالای جمهوری اسلامی، از جمله شخص آیت‌الله خمینی به قتل رسیدند. این قتل‌ها در عرض تنها چندین روز اتفاق افتاد و خانواده‌های قربانیان پس از گذشت چند هفته از فاجعه خبردار شدند. اجساد قربانیان در گورهای دسته جمعی در خاوران دفن گردید. در این ۱۴ سالی که از فاجعه می‌گذرد، هیچ‌یک از بازماندگان و خانواده‌های

قربانیان اجازه نیافته‌اند که سر و سامانی بر محل دفن عزیزان خود بدهند و حتی تا همین دو سه سال پیش امکان حضور علنی و دسته‌جمعی آنان بر خاک قربانیان وجود نداشت. خانم میلانی یکی از بازماندگان قربانیان قتل عام زندانیان سیاسی به رادیو آزادی گفت بعد از پخش مصاحبه سال گذشته او با رادیو آزادی، مساموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی با کشیدن دیواری به ارتفاع هشتاد سانت دور قبرهای دسته جمعی قربانیان کشتار در زندان‌های جمهوری اسلامی، آن‌ها را از قبرهای بهائیان در این قبرستان جدا کردند. مساموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به وی گفته‌اند مراسم یادبود قربانیان کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی

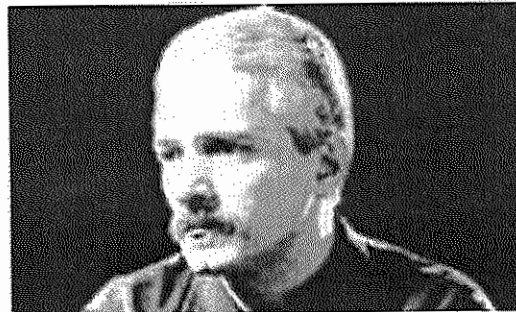
روزهای تلخ، پایان تابستان سال ۶۷، چهارده سال می‌گذرد اما گذشت این سال‌های طولانی نه از اهمیت بی‌گیری فاجعه کشتار همگانی زندانیان سیاسی ایران کم می‌کند و نه درد جانگناه آن و یاد عزیزان از دست رفته را از جان‌ها و ذهن‌ها می‌زداید. هنوز تصویر و واکنش پدیری که از روستائی در آذربایجان برای دیدار پسرش به تهران آمد و تنها در کمیته خیابان زنجان ساک جگر گوشه‌اش را تحویل گرفت. جلوی چشم است. هنوز تصویر طناب افقی که هفت حلقه دار به آن آویخته شده است و زندانیان را هفت نفر، هفت نفر، بر آن‌ها می‌آویزند، در فضای آملی نتاخر زندان قزل حصار در نوسان است. هنوز صدای هلی‌کوپتر، همچون صدای هلی‌کوپتر حاج آقا اشراقی و حاج آقا نیری و رازی‌نی نمایندگان کمیته مرگ منتصب خمینی که شتابان هر روزه از زندان اوین به قزل‌حصار پرواز می‌کردند تا جمع دیگری از فرزندان اسیر این آب و خاک را قربانی کنند. در گوش بازماندگان فاجعه پیک مرگ را یادآور است. هنوز کامیون‌های حمل گوشت که در سکوت، در فضای دم‌کرده نیمه شب، اجساد اعدام‌شدگان را انباشته بر هم به گورهای جمعی حمل می‌کردند، کابوس نیمه‌شبان است. پنجه گشوده دستی که از خاک بیرون مانده و قاتلان خود را نشان می‌دهد، گیسوی برون‌افتاده از خاکی که در خاوران همچنان اسیر باد است و منتظر دست مهربان مادر و پدر و عزیز است که با مشت خاکی، آرامش کند، چگونه از یاد می‌رود؟

هرگز فراموش نمی‌کنیم

محاكمه شرعی سه - چهار سئوالی پاسداران شریعت که: مسلمانی؟ پدر و مادرت مسلمان بودند؟ نماز می‌خوانی؟ سازمانت را قبول داری؟ که مرگ و زندگی را رقم می‌زد چگونه می‌تواند از خاطره تاریخی این ملت پاک شود؟ صف‌های طولانی اعدامیانی که نوبت خویش را انتظار می‌کشند و صف جان به در بردگان که ۵ وعده در روز به شلاق کشیده شدند تا حاضر شوند خدای آدمکشان را به نماز بایستند، آیا از یاد رفتنی است؟ فهرستشان کنی، طوماری است طولانی همچون قبول‌شدگان کنکور، تنها یک نام اما هر کدام یک دنیا، یک زندگی، یک انسان و کجا می‌توان نابودی این همه انسان را فراموش کرد؟ هنوز رقم واقعی قربانیان فاجعه ملی کشتار زندانیان سیاسی مشخص نشده است. اما سخن از ۴ - ۳ هزار است که حتی ارقامی تا ۲۰ هزار نیز قید شده است. همه مقامات طراز اول جمهوری اسلامی رفسنجانی، خاتمی، احمد خمینی، موسوی اردبیلی،... تحت فرمان و نظارت مستقیم شخصی خمینی در این جنایت سهیم بودند. از میان مقامات جمهوری اسلامی تنها آیت‌الله منتظری به این جنایات اعتراض کرد که به همین سبب مورد خشم و طرد آیت‌الله خمینی قرار گرفت. در سال‌های اخیر و پس از باز شدن نسبی فضای مطبوعاتی، از بسیاری رویدادها سخنی به میان آمد اما همچنان سکوت در مقابل این فاجعه عظیم ادامه داشت. برای بسیاری از اصلاح‌طلبان حکومتی سخن از جنایات دورانی که آیت‌الله خمینی زنده بود، همچنان حالت تابو داشت. بسیاری از آنان این گونه تصویر کردند که گویا شکنجه در ایران ادامه در صفحه ۶

صدای صمیمی فرهاد خاموش شد!

کنجه‌ها... با اینا زمستونو سر می‌کنم، با اینا خستگی‌مو در می‌کنم. در آخرین ساعتی که نشریه بسته می‌شد با تاسف فراوان با خبر شدم فرهاد مهرداد خواننده خوب و پر آوازه کشور چهارشنبه ۷ شهریور، ۲۹ آگوست در پاریس، در سن ۵۱ سالگی، چشم از جهان فرو بسته است. مراسم سوگند پیکر زنده‌یاد فرهاد که بنا به وصیت او انجام می‌گیرد، روز سه‌شنبه در پاریس انجام خواهد گرفت و سپس به ایران منتقل خواهد شد.



خستگی‌مو در می‌کنم، فکر قاشق‌زدن به دختر چادر سیاه، شوق یک خیز از روی بسته‌های نور، برق کفش جفت‌شده تو

بوی عیدی، بوی توپ، بوی کاغذ رنگی، بوی تند ماهی دودی، وسط سفره نو، با اینا زمستونو سر می‌کنم - با اینا

بسیاری نیروهای سیاسی و دولت‌های منطقه خاورمیانه

خود را آماده دوران پس از صدام حسین در عراق می‌کنند

مجاهدین چه خواهند کرد؟

احتمال اقدام ایالات متحده برای تغییر حکومت عراق زیاد است. بسیاری از نیروهای سیاسی و دولتهای منطقه خاورمیانه، خود را آماده دوران پس از صدام حسین در عراق می‌کنند. در این میان، سرنوشت سازمان مجاهدین خلق ایران و ارتش آزادیبخش ملی تحت رهبری آن نیز مورد توجه ناظران قرار گرفته است. ابراز حسد و گمان در باره آنچه مجاهدین در صورت سقوط حکومت بغداد خواهند کرد، مدتی است شورای ملی برخی مقالات و بیانیه‌هاست. برخی منابع بر پایه گزارش‌هایی که صحت و سقم آن روشن نیست، گفته‌اند رهبری مجاهدین و شورای ملی مقاومت در صدد است در صورت حمله نظامی آمریکا به عراق، عملیات فرود جاویدان را که در تابستان سال شصت و هفت منجر به جان باختن هزاران تن از مجاهدین شد، تکرار کند. ما از میزان جدی بودن چنین گزارش‌هایی، اطلاعات قابل اتکائی نداریم. اما صرف خیر، تا آن حد نگران‌کننده هست که ما را نسبت به سرنوشت هزاران تن از هم میهنان خود که در پایگاه‌های مجاهدین در عراق به سر می‌برند، حساس کند. در شرایطی که احتمال ادامه درازمدت وضع موجود، بسیار کم شده است، امکانات مختلفی در ارتباط با سرنوشت مجاهدین خلق ایران قابل تصور است که تحقق یافتن هر یک از آنها به میزان تعیین‌کننده‌ای تابع تصمیم و اقدام خود مجاهدین است. هر چند نیروهای ضدفدائی در درون سازمان مجاهدین، این بار نیز خواهند کوشید ایران نگرانی ما را تخطئه کنند و گوشهائی را که ممکن است نسبت به سخنان ما شوائی نشان دهند با هیاهو بسبندند، ما بر مبنای سابقه مناسبات میان فداانیمان و مجاهدین که تقریباً به بدو تاسیس هر دو سازمان باز می‌گردد و به علت احساس مسئولیت در قبال سرنوشت مجاهدین بدنه و رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران را خطاب قرار می‌دهیم و آنچه را به نظر ما می‌رسد ذکر آن ضروری است، می‌گوئیم. ما انتظار نداریم که سالها اظهار خصومت از طریق تریبونهای رسمی مجاهدین، فوراً جای خود را به موهبتی دارای محتوی بدهد، اما همین که گروهی از مجاهدین، لحظه‌ای بر سخنان ما درنگ کنند، برای ما کافی است.

نخست لازم می‌دانیم تاکید کنیم از نظر ما، سازمان مجاهدین خلق ایران متکی به نیروئی اجتماعی است که هیچ کس قادر نیست آن را از صحنه سیاست ایران حذف کند. نه رژیم شاه که حتی موفق شد موجودیت تشکیلاتی این سازمان را به حد صفر برساند و نه حکومت جمهوری اسلامی که در سرکوب مجاهدین، مرتکب سبانه‌ترین جنایات تاریخ معاصر ایران گردید، نتوانستند و نخواهند توانست مجاهدین را از میان بردارند. هیچ راه حل سیاسی برای آینده ایران نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن سرنوشت و نقش مجاهدین شکل گیرد. بد نفع همه نیروهای سیاسی ایران است که این واقعیت را در یابند.

ثانیا علیرغم همه انتقاداتی که نسبت به سیاست بسیار مخرب حاکم بر سازمان مجاهدین داریم، هنوز برآنیم که حتی در عرصه سیاست روز نیز یک مورد مهم همسویی میان دو سازمان ما وجود دارد که همانا تلاش برای پایان‌دادن به استبداد ولایت فقیهی در مبین ماست. اگر نبود نگرانی‌های جدی ما در مورد آنچه مجاهدین می‌خواهند جانشین این استبداد کنند و اگر نبود انحصارطلبی مفرط مجاهدین که جز شورای ملی مقاومت و وابستگان به حکومت جمهوری اسلامی، قائل به موجودیت هیچ نیروی سیاسی دیگری در ایران نیستند، زمینه‌های اتحاد عمل میان دو سازمان ما وجود می‌داشت. ما هنوز هم احتمال تغییراتی در سیاستهای مجاهدین را که چنین زمینه‌هایی را منتفی کند، منتفی نمی‌دانیم و حتی معتقدیم اگر مجاهدین در قبال تحولات منطقه، واکنش درست نشان دهند، چنین احتمالی بیشتر خواهد شد. همین انگیزه، ما را بر آن می‌دارد که مجاهدین را خطاب قرار دهیم.

بر مبنای این دو پیش‌فرض، به بررسی امکانات مختلفی که در صورت پایان گرفتن بسیار محتمل وضع موجود در برابر مجاهدین قرار دارد، می‌پردازیم. ما تنها کسانی نیستیم که شق ذکرشده در بالا یعنی اقدام نظامی گسترده مجاهدین علیه جمهوری اسلامی را برای مجاهدین و کل صحنه سیاسی ایران، فاجعه‌بارترین احتمال می‌دانیم. هر کس که سال شصت و هفت را به یاد دارد و یا به هر حال می‌داند عاقبت و پیراوی نظامی دو نیروی به شدت نابرابر چیست، نمی‌تواند کوچکترین تردیدی نشان دهد که گزینش چنین راهی از سوی مجاهدین، به معنای نابودی هزاران تن از اعضای آنهاست. علاوه بر این، چنین جنگی نه تنها استبداد ولایت فقیهی در ایران را به خطر نخواهند افکند، بلکه آن را تحکیم خواهد کرد. ما مطمئنیم آقایان خامنه‌ای و رفسنجانی برای روزی که مجاهدین دست به حمله نظامی گسترده بزنند، روزشماری می‌کنند. از نظر گردانندگان دستگاه استبداد، فرورگ جساویدان دو موهبتی آسمانی خواهد بود، همانگونه که فروغ جاویدان یک برای خمینی جام زهر خورده، حکم نوشدارو را داشت که به کمک آن توانست پایه‌های حکومت خود را برای دوران پس از خود نیز محکم کند. اکنون نیز اگر مجاهدین از خاک عراق دست به اقدام نظامی بزنند، استبداد فقهاتی پرچم دفاع از مبین اسلامی را برخواهد داشت و زیر این پرچم، سرکوب مردم ایران را شدیدتر خواهد کرد. جناح اقتدارگرا و محافظه کار حکومت جمهوری اسلامی اگر هم از احتمال ضعیف حمله نظامی آمریکا هراسان باشد، از هر گونه درگیری نظامی با مجاهدین استقبال خواهد کرد، چرا که می‌داند از نظر نظامی مجاهدین فاقد هرگونه بخت خواهند بود و از نظر سیاسی، با حمله مجاهدین هدف نظامی کردن فضای کشور فراهم خواهد شد، فضائی که در آن امثال فرماندهی سپاه

پاسداران به عنوان مشت آهنین ولایت فقیه وارد صحنه خواهند شد و نه تنها مجاهدین، بلکه همه آزادیخواهان را سرکوب خواهند کرد. نظیر این سناریو در سال شصت و هفت به اجرا گذاشته شد و حکومت جمهوری اسلامی در پس پرده غبار ایجادشده بر اثر ماجراجویی نظامی مجاهدین در غرب کشور، دست به جنایت هولناک قتل عام هزاران زندانی سیاسی چپ و مجاهد در زندانهای کشور زد.

از این رو، موضع ما در قبال شق احتمالی حمله مجاهدین، جز بر حذر داشتن اکید مجاهدین از چنین اقدامی نمی‌تواند باشد. تکرار خطای هولناک سال شصت و هفت را مردم ایران بر مجاهدین نخواهند بخشید. احتمال دیگر این است که حکومت بغداد که در شرایط تهدید نظامی آمریکا، حاضر خواهد بود به هر خس و خاشاکی هم متوسل شود، مجاهدین را وجه‌المصلحه توافق با جمهوری اسلامی قرار دهد. بارها گزارش‌هایی درباره پیشنهادهایی از این دست از جانب بغداد به تهران منتشر شده است که آخرین آنها در حاشیه سفر دختر رفسنجانی به عراق و گزارش تکذیب‌شده سفر پسر صدام حسین به ایران انتشار یافت. اگر چنین شود، حکومت جمهوری اسلامی بدون تردید دستگاه شکنجه و اعدام خود را برای پذیرائی از هر مجاهدی که عراق تحویلش دهد به راه خواهد انداخت. از رژیم عراق بعید نیست که هر قولی را که به رهبری مجاهدین داده است زیر پا بگذارد. سرنوشت ابدونضال فلسطینی باید برای رهبری مجاهدین درس عبرتی باشد. رژیم صدام حسین عهدشکن‌ترین حکومت در میان دیکتاتورهای عرب است که خود از ماسک‌پوشی‌ترین حکومت‌های دنیا به شمار می‌روند. صدام حسین بارها کسی را که امروز در آغوش گرفته، فردا به جوخه اعدام سپرده است. هر روز زندگی زیر سایه صدام حسین، زندگی زیر شمشیر داموکلس است. ما به مجاهدین هشدار می‌دهیم که روی قولها و وعده‌های حکومت عراق هیچ حسابی باز نکنند و حکومت عراق را همان قدر دشمنی غدار به حساب آورند که حکومت جمهوری اسلامی. ما به شدت از نقشه‌هایی که صدام حسین در

سیر رویدادها و نحوه انکشاف روندهای سیاسی در ایران مبین شکل‌گیری موقعیت و شرایط نسوبی در صحنه سیاسی و بازتابگر ایجاد دگرگونی در حد تاثیر، مناسبات و موقعیت مولفه‌های مختلف موثر بر اوضاع سیاسی کشور است. این وضعیت بشااید نتیجه تاثیر عوامل درونی و ساختاری، پیشرفت روندهای موجود و نیز تاثیر عوامل بین‌المللی وضعیتی را پدید آورده است که کشور ما را آستان دگرگونی و پذیرش تغییراتی کرده است. در جامعه و در عرصه سیاست، روزهای پرتنهایی در پیش است. ارزیابی دقیق از گستره و ژرفای این دگرگونی‌ها و تحلیل عوامل پدیدآورنده آن و اتخاذ راه‌کارهای مناسب و شرایط و تغییرات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

برخی از مهمترین شاخص‌های وضعیت کنونی بدین قرار است:

• برآمدن هئای مستقل گروه‌های اجتماعی در اعتراض به وضعیت معیشتی، برای مقابله با فشارهای اجتماعی و برای تامین حقوق فردی و اجتماعی شدت یافته است.

• بیکاری میلیونها نیروی کار، گسترش فقر، تعمیق شکاف طبقاتی و تمرکز ثروتی کشور در دست لایه نازکی از جامعه و ناکارآمدی جمهوری اسلامی در اداره کشور و حل معضلات اجتماعی، بحران همه جانبه و عمیق موجود در جامعه را به دستگاه جدید فرارویانده است. نافرمانی و تخطی از معیارها و الگوهای رفتاری تحمیلی در میان بخش‌های مختلف جامعه بویژه زنان و جوانان گسترش یافته است. افزایش پرامندهای مستقل و روند دامنه‌گیری آنها هنوز به سطح پیدائی یک جنبش اجتماعی وسیع و یکپارچه فرزانویده است.

• گسترش اعتیاد، جرم، جنایت و ناسامنی و انواع ناهنجاری‌های اجتماعی می‌رود که به گسختگی ساختارهای اجتماعی منجر شده و ابعاد هولناکی بیابد.

• اکثریت قاطع مردم خواهان تغییر وضع موجودند. نیروی خواهان حفظ وضع موجود، پایه اجتماعی نیروهای محافظه کار، باز هم کاهش یافته و بر اساس نظرسنجی‌ها به کمتر از ده درصد محدود گردیده است.

• پس از انتخابات مجلس ششم، برورش نیروهای محافظه کار، نساتوانی اصلاح‌طلبان درون حکومت در تصویب قوانین جدید و پیشبرد برنامه و سیاست‌هایی که طرح کرده بودند، موجب گسترش شتاب‌آمین رویگردانی مردم از مجموعه حاکمیت گردیده است. نظرسنجی‌های رسمی حاکی از افزایش مداوم کسانی است که خواهان تحولات بنیادین در جامعه‌اند.

• رویدادهای اخیر و مباحثی که در راستای نقد روحانیت، دین حکومتی و حکومت دینی مطرح گردیده است نشانه‌های گسترش چالش‌ها پیرامون مناسبات دین و دولت و جایگاه رو و ساین و همچنین تشدید کشمکش‌ها در درون حکومت بوده است.

• در دو سال گذشته تمامیت‌خواهان در قدرت، روز بروز در جامعه منزوی تر شدند،

بیانیه هیات سیاسی - اجرائی

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

پیرامون روندهای سیاسی کشور

اما همزمان توانستند در سیاست‌گذاریهای کلان در حکومت اقتدار خود را حفظ کرده و اعتراضات توده‌ای را مهار و علیرغم مقاومت بخشی از اصلاح‌طلبان روندهای اصلاحی را کنترل کنند و به تعادل جدید نیرو با اصلاح‌طلبان درون حکومت دست یابند.

• شکست سیاست آرامش فعال و بازدارندگی فعال و ناتوانی اصلاح‌طلبان حکومتی در پیشبرد سیاست‌ها و برنامه‌های طرح‌شده و فشار روزافزون نیروهای محافظه کار در جهت بازساز گرفتن دستاوردهای چند سال گذشته ضرورت بررسی سیاستها و روشهای اصلاح‌طلبان در دو سال گذشته را در دستور قرار داد. بخشی از انسان با نقد سیاست‌های گذشته بر ضرورت مقابله با فشار محافظه کاران و

موضوع‌گیری روشن واقف گردیده‌اند. شمار قابل توجهی از اصلاح‌طلبان پیرامون حکومت ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه را سد راه پیشرفت اصلاحات می‌دانند و بر لزوم تغییر و یا تغییراتی در قانون اساسی وقوف یافته‌اند. این گرایش بدرجائی در میان اصلاح‌طلبان درون حکومت نیز بازتاب یافته است.

• سیاست محافظه کاران در دو سال گذشته در جهت افشا و طسرد نیروهای رادیکال اصلاح‌طلب، جلب و خشتی نگهداشتن گرایش‌های محافظه کار و معتدل در جبهه دوم خرداد بود. آنها این مشی را بر حسب حدت چالش‌های سیاسی با شتاب‌های متفاوتی پیش بردند. محافظه کاران بر زمینه و با استفاده از روش‌ها و سیاست‌های اصلاح‌طلبان حکومتی و شخص خاتمی و همزمان با تشدید فشارهای بین‌المللی بر جمهوری اسلامی بر شدت فشارهای خود افزودند و اکنون حذف بخش وسیعتری از اصلاح‌طلبان را در دستور قرار داده‌اند.

• مجموعه اقدامات سرکوبگرانه جناح حاکم در ماههای اخیر حاکی از تهاجم گسترده آنها علیه نیروهای آزادیخواه و اصلاح‌طلب کشور است.

• آقای خاتمی که پشتوانه رای ۲۲ میلیون رای‌دهنده را برای پیشبرد برنامه‌های اصلاح‌طلبانه دارا بود، در دو سال گذشته و در شرایطی حساس خود را از مرکز منازعات کنار کشید و بهیچ وجه پاسخگوی الزامات اصلاحات نبود. وی موقعیت خود را در دست داده است.

• سیاست دولت آمریکا در مقابل با جمهوری اسلامی بر صحنه سیاسی جامعه ما مستقیماً موثر گردیده است. سیاست قیلا اعلام شده توسط دولت بوش در اعلام ایران بعنوان یکی از سه کشور محور شیطنی و ضرورت بکارگیری نیروی نظامی برای سرنگونی جمهوری اسلامی مورد مخالفت مجموعه نیروهای آزادیخواه و دمکرات ایران و مورد انتقاد بخش بزرگی از سیاستمداران آمریکائی و اروپائی قرار گرفت. این مواضع

در بیانیه ۲۱ تیرماه رئیس جمهور آمریکا نیز بازتاب یافت. بخش بزرگی از سیاستمداران غربی دفاع از تحولات دمکراتیک در ایران و از این راه شکل‌گیری یک حاکمیت متعارف و با ثبات در ایران را ترجیح می‌دهند. کشور ما نیازمند انتظام مناسبات سیاسی و اقتصادی با کشورهای غربی بر اساس منافع ملی و برقراری چنین مناسباتی با محافظه کاران حاکم که بخاطر حفظ موقعیت خود بر خلاف مصالح ملی به سیاست‌های ماجراجویانه و مداخله‌گرایانه خود ادامه می‌دهند و مانع برقراری چنین مناسباتی هستند به یکی از اولویت‌های سیاسی جامعه ما بدل گردیده‌است.

در پاسخ به نیازها و ضرورت‌های سیاسی کنونی:

- توسل به نافرمانی در برابر تحمیلات حکومتی و اقدامات سرکوبگرانه جناح حاکم گسترش یافته و می‌تواند به وسیله و ابزار مبارزه‌ای موثر و توده‌ای بدل گردد. نیاز به مشارکت و تکیه بر اشکال مختلف حرکات اعتراضی و مسطالیاتی مسالمت‌آمیز و بخش‌های مختلف مردم و تلاش برای سمت‌یابی دمکراتیک و سامانیابی آنها ضرورت بیشتری یافته است.

- نهادهای مدنی و تشکل‌های توده‌ای می‌توانند اهرم مبارزه برای تامین حقوق دمکراتیک و مدنی و تضمین درازمدت پیشروی و تعمیق روند‌های دمکراتیک باشند. شرکت در دفاع از موجودیت و گسترش اختیارات نهادهای مدنی و تشکل‌های توده‌ای بعنوان یک وظیفه استراتژیک نیروهای معتقد به دمکراسی در شرایط حساس کنونی اهمیت بیشتری یافته است.

- مقابله با حاکمیت محافظه کاران نیازمند همسویی اقدام هماهنگ همه نیروهای معتقد به پیشروی و تعمیق اصلاحات با حفظ تفاوت‌های نظری و عملی آنهاست.

• هموارکردن این راه نیازمند درهم شکستن مرز خودی و غیر خودی در حوزه حقوق شهروندی توسط نیروهای اصلاح‌طلب و اقدام عملی در راه شعار ایران برای همه ایرانیان است. تاکید بر تمایزات عملی و نظری نباید مانع از اقدام همسوی نیروهای متفاوت اجتماعی با حفظ سیما متفاوتشان در برابر نیروهای تمامیت‌خواه گردد.

- تنفی حاکمیت اسلامی، اعتقاد به جدائی دین از دولت و خسوست استقرار جمهوری لائیک و دمکراتیک گسترش لائیک و دمکراتیک گسترش چین اعتقادی بخش بزرگی از مردم بویژه نخبگان جامعه ما را در بر می‌گیرد. افزایش نقش اجتماعی و تاثیر سیاسی این نیرو می‌تواند نقش تعیین‌کننده در روندهای سیاسی آتی ایفا کند. ارائه راهکارهایی در جهت گسترش همسویی جریانهای مختلف این نیروی اجتماعی و تقویت زمینه‌های اتحاد آن در شرایط حساس کنونی کشور اهمیت روزافزون یافته است.

هیات سیاسی - اجرائی شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۱۰ شهریور ۱۳۸۱

تسلیت

رفقا عزیز، بانو و آسمانه و آقای داریوش صابری

ما را نیز در غم از دست دادن برادران شریک بدانید. ما ضایعه مرگ آقای محمد صابری را که در سن ۳۸ سالگی در ایران بر اثر تصادف رانندگی جان خود را از دست داد به شما رفیق همسایب و وزیر و همه بستگان و دوستانش تسلیت می‌گوئیم.

رفیق حسن صمدیان
همدردی و تسلیت ما را به خاطر از دست دادن برادران عزیز برید.

رفیق داریوش
از دست دادن مادر ضایعه سنگینی است. ما را نیز در غم خود شریک بدان.

سردیوی و کارکنان نشریه کار

توسل

به امامزاده‌ای

که معجزه‌ای

از او بر نمی آید

مصاحبه مطبوعاتی خاتمی که با سلام و صلوات اعلام شده بود و گویا قرار بود چیزهای مهمی در آن گفته شود، برگزار شد و به غیر از این جمله که به زودی لایحه‌ای را تنظیم و به مجلس ارائه خواهم داد تا انشاءالله بتوانم با قدرت بیشتر به وظیفه‌های خودم در قانون اساسی و شرح و خواست ملت خارج نیست و مردم هم انتظار دارند، بهتر و بیشتر عمل کنیم نکته مهمی در آن گفته نشد.

آقای خاتمی بعد از پنج سال، تازه به این فکر افتاده است که مسیر بارها آزموده قانونگذاری در جمهوری اسلامی را که از تنگه هولناکی به نام شورای نگهبان می‌گذرد، برای کسب اختیارات بیشتر طی کند. این تصمیم آقای خاتمی، بسیار دیر و بسیار ناچیز است. بسیار دیر است از این رو که ایشان بخشی بزرگی از اعتمادی را که مردم دو بار به او ابراز کردند با بی‌عملی از دست داده است و دستش در مصاف با شورای نگهبان که قطعاً مانع هرگونه اقدام مضر برای پیشبرد اصلاحات خواهد شد، خالی است. بسیار ناچیز است از این رو که آقای خاتمی می‌توانست حقایق را با مردم در میان بگذارد و بگوید چرا پنج سال از اجرای وظیفه‌اش در حسرت است. قانون اساسی سازمانده است و چه کسانی جلوی او را گرفته‌اند و نمی‌گذارند به قول‌هایی که به مردم داده است عمل کند.

اما خاتمی چیز زیادی در این مورد به مردم نگفت و از آنان خواست به امامزاده‌ای دخیل بیندند که کبودترین آذغان نیز به بی‌معجزه بودن آن بی‌برده‌اند. خاتمی در پاسخ به این سوال که اگر شورای نگهبان، لایحه مورد نظر او را رد کرد چه خواهد کرد؟ تنها به این ابراز امیدواری اکتفا کرد که شورای نگهبان چنین نکند. با چنین موضع ضعیفی، تکلیف لایحه پیشنهادی آقای رئیس‌جمهور از هم اکنون معلوم است و قطعا اگر لایحه‌ای در شورای نگهبان تصویب شود، شیرینی پال و دم و اشکمی خواهد بود که هیچ چیز را در تناسب قوا تغییر نخواهد داد.

آقای خاتمی منکر وجود بحران حاد در کشور شد و مردم را به فریبندگی آهسته برای برقراری مردمسالاری دینی حواله داد. ادعاهای آقای خاتمی در مورد مستبوت بودن گمانه اقتصادی‌اش، مغایر با همه تجزیهات روزمره زندگی ایرانیان است و بی‌شک بر اعتبار و حیثیت آقای خاتمی نزد مردم نمی‌افزاید.

بعید است آقای خاتمی به موفقیت راهی که در پیش گرفته است معتقد باشد. بعید است ایشان ندانند شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت و شخص آقای خامنه‌ای موانع اصلی راه اصلاحاتند و هرگونه امیدبستن به توافق با این نهادها بر سر اصلاحات، بیهوده است. بنظر می‌رسد آقای خاتمی بیشتر در پی آنست که به سال دیگر به مردم بگوید هرآنچه در توان داشته انجام داده است. زمانی که آقای خاتمی برای ارائه لایحه اختیارات انتخاب کرده است، مرید همین حدس است.

محمد خاتمی رئیس‌جمهوری روز سه شنبه در نشست خبری خود با خبرنگاران داخلی و خارجی اعلام کرد: «تلاش می‌شود که حق مسلم رئیس‌جمهوری که در نص صریح قانون اساسی برای او مشخص شده است، مورد تردید قرار گیرد». خاتمی، در جمع دهها خبرنگار داخلی و خارجی در تهران تاکید کرد: «رئیس‌جمهوری باید بتواند وظایف قانونی خود را به انجام برساند، وظایفی که صدرصد در چهارچوب قانون اساسی است». رئیس‌جمهوری ایران اعلام داشت: «در این ارتباط لایحه‌ای تنظیم و به مجلس ارائه خواهد شد که انشاءالله رئیس‌جمهوری با قدرت بیشتر به وظیفه‌های خود از خارج از قانون اساسی، و خواست ملت نیست، بهتر و بیشتر عمل کند».

به گزارش ایرنا رئیس‌جمهوری ایران، محور کار دولت را «قانون اساسی» ذکر کرد و افزود: گفته می‌شود مگر رئیس‌جمهوری در چهارچوب همین قانون اساسی روی کار نیامده است؟ مگر اطلاع نداشته است که قانون اساسی چه محدودیتهایی برای او ایجاد کرده است؟ مگر می‌خواهد فراتر از قانون اساسی عمل کند؟ خاتمی اضافه کرد: من می‌گویم «نه». همین قانون اساسی و من بر اساس همان جایگاهی که رئیس‌جمهوری در قانون اساسی دارد، به عرصه آدمم و با مردم پیمان بستم. وی خاطر نشان کرد: رئیس‌جمهوری دو وجه دارد، یکی رئیس دولت است و دیگری، مسئول اجرای قانون اساسی و این، نص قانون اساسی است. من بر همین اساس آدمم و پیمان من با مردم بر همین اساس بسته شده است. رئیس‌جمهوری گفت: در زمان ریاست جمهوری رهبر معظم انقلاب، آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، به این نکته مهم و وجه مهمتر و ظریف ریاست جمهوری در اجرای قانون اساسی توجه شد. خاتمی اظهار داشت: آن زمان، قانون حداقلی به مجلس رفت که

با بعضی مخالفتها روبرو بود و خوشبختانه تصویب شد، ولی به علل مختلف در دوران من، بخصوص در سالهای اخیر چندان توجهی به این وظیفه مهم ریاست جمهوری و تمکین در برابر قانون اساسی نشد. رئیس‌جمهوری اضافه کرد: متأسفانه معتمد در این زمینه پیشرفتی نداشتیم. تذکرات متعدد من در مورد نقض قانون اساسی مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت و احياناً و اخيراً حتی تلاش می‌شود حق مسلم رئیس‌جمهوری که به نص قانون اساسی برای او تعیین شده، مورد تردید قرار گیرد. وی گفت: به همین دلیل به زودی لایحه‌ای را تنظیم و به مجلس ارائه خواهم داد تا انشاءالله بتوانم با قدرت بیشتر به وظیفه‌های خود از خارج از قانون اساسی و خواست ملت خارج نیست و مردم هم انتظار دارند، بهتر و بیشتر عمل کنیم.

رئیس‌جمهور در پاسخ به سوال یک روزنامه‌نگار مبنی بر اینکه «اگر لایحه مورد نظر شما در شورای نگهبان و یا مجمع تشخیص مصلحت نظام با مشکل روبرو شود چه واکنشی نشان خواهید داد؟» گفت: «کاری که من می‌کنم دقیقاً مطابق شرح بنابراین انتظار ندارم که شورای محترم نگهبان که صغایرت با قانون اساسی و شرح مندرج کارشان است با آن مخالفت کنند». خاتمی تاکید کرد: مطابق نص صریح قانون اساسی، مسئول اجرای قانون اساسی رئیس‌جمهوری است، مگر اینکه بخواهند با تفسیرهای خاص، این حق را خدشه‌دار کنند. وی با اشاره به اینکه «تفسیر در جانی است که ابهامی وجود دارد نه در جانی که صراحت است» خاطر نشان ساخت: اگر در قانون اساسی گفته شده است جمهوری اسلامی با وجود ولی فقیه، این دیگر تفسیربردار نیست و اگر در جانی هم گفته است که مسئول اجرای قانون اساسی، رئیس‌جمهوری است این هم، نص صریح قانون است. وی ادامه داد:

معتمد رئیس‌جمهوری باید حداقل امکانات را برای انجام وظایفش داشته باشد و گرنه نمی‌تواند وظایف خود را انجام دهد و به عهدی که با مردم و بالاتر از آن با خدای خود بسته وفادار بماند.

به گفته خاتمی، رئیس‌جمهوری که نتواند به عهدش وفادار بماند به درد نمی‌خورد. البته در قانون اساسی، جامعه اسلامی و نظام ما راهکارهایی در این زمینه وجود دارد. رئیس‌جمهوری گفت: شعار من این است که هر کس، البته در چارچوب قانون باید بتواند اظهار نظر کند. هنوز هم شعار من «زنده باد مخالف من» است. خاتمی تاکید کرد: من برخلاف آنان که فقط سلیقه‌های مخالف خود را سلیقه‌های افراطی می‌دانند و برای سرکوب کردن آن به سر روشی، خود را مجاز می‌دانند، می‌گویم همه نظرات باید بتوانند در یک روند قانونی و منطقی در جامعه جریان پیدا بکنند. وی در عین حال گفت: حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی باید نسیانگر اعتدال باشد. حرکت افراطی و تفریطی نباید خود را وصل به بخشی از قدرت کند و از آن به عنوان زمینه‌ای برای اعمال خواسته‌های تنگ خود استفاده کند. خاتمی اعلام کرد: فعلا و در موقعیت کنونی تاریخی هیچ چیزی بیش از آنچه که در قانون اساسی آمده است، نمی‌خواهم و معتقدم اگر درست به همان شکل که در قانون اساسی ما آمده است، عمل بکنیم ما در این مرحله حساس و گذرانی‌ترین می‌توانیم شاهد استقرار یک جامعه پویا، امیدوار و برخوردار باشیم.

خاتمی اضافه کرد: به عنوان یک روحانی و به عنوان کسی که هم درد مردم را داشته‌ام و هم فکر می‌کنم درد دین داشته‌ام، معتقدم در سایه انقلاب اسلامی، پیوند مبارکی میان دین و مردمسالاری می‌آید به دین‌ستیزی تعبیر می‌شود و سکولاریزم یعنی ستیز با دین و کسانی که بدون توجه به مقتضیات تاریخی و نیز محتوای فرهنگ و جان ملی این ملت در

پایگاه دین خواسته می‌شود. خاتمی میدان بروز مردمسالاری و حق مشارکت مردم را «انتخابات» ذکر کرد و گفت: ما هرچه بتوانیم زمینه حضور مردم را بیشتر کنیم، قدرت انتخاب مردم را بالاتر ببریم، بیشتر به امنیت، ثبات و نجات کشور و پیشبرد برنامه‌های اقتصادی و علمی کمک کرده‌ایم. خاتمی افزود: نباید بگذاریم زمینه‌ها برای محدود کردن حق مردم با اعمال سلیقه‌ها بیشتر شود. حداقل می‌شود به دوران امام (ره) برگشت.

وی به تنوع نسبی در ترکیب نمایندگان مجلس ششم اشاره کرد و گفت: اگر دخالت و عنایت رهبری نبود، قطعاً سختگیری‌ها و اعمال سلیقه‌ها سبب می‌شد مردم از حق انتخاب گسترده‌تر خود محروم بمانند. رئیس‌جمهوری اظهار داشت: رهبری دارای مسئولیتهای سنگین و دغدغه‌های بالا هستند. اگر ما طوری عمل کردیم که دانشا برای موارد خاص، نیاز به دخالت رهبری داشتیم، هم به رهبری جفا کرده‌ایم و هم به جامعه.

رئیس‌جمهوری در ادامه تصریح کرد: به صراحت بگویم دو دسته به این مردم جفا می‌کنند، یکی آنانی که در جستجوی نوعی مردمسالاری ناسازگار با هویت تاریخی، ملی و فرهنگی ما و در جستجوی نسخه‌ای از مردمسالاری ناسازگار با دین هستند و دیگر آنانی که با حصار تنگ توهمات به دور از زمان خویش، از ترس سستی دین با وجهه مردمسالاری نظام مقابله می‌کنند و خواست تاریخی ملت را که برای این خواست فدارکارهایی فراوانی هم شده و حتی جایگاه مردم در همین قانون هم تعیین شده، انکار می‌کنند.

خاتمی افزود: با کمال تأسف، سکولاریزم که ضد دین نیست، ولی وقتی به این سوی عالم می‌آید به دین‌ستیزی تعبیر می‌شود و سکولاریزم یعنی ستیز با دین و کسانی که بدون توجه به مقتضیات تاریخی و نیز محتوای فرهنگ و جان ملی این ملت در

جستجوی کنار گذاشتن دین به امید دستیابی به آزادی‌اند، هم دغدغه دینداران و مومنان را تحریک می‌کنند و هم در جستجوی آزادی بی‌سبب و ناسازگار با هویت تاریخی و واقعیت‌های تاریخی این ملت‌اند. خاتمی مردمسالاری دینی را «کسوت‌ناهنی، مشروعت‌ترین، کم‌هزینه‌ترین، ثبات‌بخش‌ترین و امنیت‌آورترین راه سعادت کشور و ملت عنوان کرد» و گفت: این راهی است که راهنمای آن هم قانون اساسی است. رئیس‌جمهوری متذکر شد: همه باید بگوئیم تا مردم دچار یاس نشوند و خدای ناخواسته راه این راه را نماندند و برای اقدام نظامی هم قانون اساسی است. رئیس‌جمهوری متذکر شد: همه باید بگوئیم تا مردم دچار یاس نشوند و خدای ناخواسته راه این راه را نماندند و برای اقدام نظامی هم قانون اساسی است. رئیس‌جمهوری متذکر شد: همه باید بگوئیم تا مردم دچار یاس نشوند و خدای ناخواسته راه این راه را نماندند و برای اقدام نظامی هم قانون اساسی است.

رئیس‌جمهوری در خصوص تحولات پس از حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر در جهان گفت: حادثه ۱۱ سپتامبر حادثه وحشتناکی بود و جمهوری اسلامی ایران جزو اولین کشورهای بود که این حادثه را محکوم کرد. وی از تروریسم به عنوان «پدیده زشت» یاد کرد و گفت: فتنار، تحدید و محروم شدن ملت‌ها از اینکه از طرق قانونی بتوانند به حقوق خود برسند ممکن است افرادی را وادار به این کار بکند که ما تأیید نمی‌کنیم. خاتمی تصریح کرد: برخلاف مصالح آمریکا و جهان امروز، بخشی از نیروهای افراطی جنگ‌طلب در آمریکا حضور دارند که اندیشه‌های خطرناکی دارند و اجماع جهانی نیز با تصمیم‌های آنها مخالفت می‌کند.

رئیس‌جمهوری در خصوص تهدیدات آمریکا برای حمله نظامی به عراق گفت: ما بیش از همه کشورها از عراق لطمه دیده‌ایم، اما معتقدیم دخالت در امور دیگر کشورها و تمسک به زور و قلدری بسیار خطرناک‌تر از وجود حکومت‌های ناپاب است. وی تصریح کرد: سیاست‌های آمریکا برخلاف مصالح آمریکایی‌ها است و منافع ملت این کشور را به خطر می‌اندازد. رئیس‌جمهوری به

هیچ چیزی پیش از آنچه که در قانون اساسی هست، نمی‌خواهم!

تهدیدات آمریکا مبنی بر محور شرارت خواندن برخی کشورها اشاره کرد و گفت: آنان در محاسبات خود اشتباه کرده‌اند و در پس این انگیزه‌ها، انگیزه‌های خیرخواهانه‌ای وجود ندارد. وی گفت: آمریکا نمی‌تواند با توسل به چنین روش‌هایی آنچه را که می‌خواهد بر دنیا تحمیل کند.

اگر آمریکا دست به شرارت بزند برای کل منطقه و جهان زیانبار خواهد بود. خاتمی، سیاستمداران آمریکایی را به پرهیز از هرگونه اقدام نظامی نصیحت کرد و گفت: ما از تهاجم آمریکا استقبال نمی‌کنیم و به این روشها بردارند و کاری نکنند که به زیان منافع ملت‌ها تمام شود. وی در عین حال اظهار داشت: هر گونه ناامنی در ایران سبب می‌شود تا ناامنی گسترده‌ای در منطقه ایجاد شود. خاتمی گفت: ما تلاش می‌کنیم تا بهانه‌ای به دست دشمنان ندهیم و دولت و ملت با همه وجود از استقلال و منافع کشور خود دفاع می‌کنند.

خاتمی در پاسخ به سوال خبرنگار شبکه جهانی جام‌جم در باره اینکه بینندگان ایرانی مقیم خارج از کشور می‌خواهند بدانند آیا برنامه دولت فعلی برای استفاده از ایرانیان مقیم خارج از کشور جدی است و اگر چنین است تسلیور آن در رسانه‌ها و مصوبات چیست؟ با تاکید بر اینکه ایرانی هر کجا باشد، ایرانی است، اظهار داشت: برای حضور و مشارکت ایرانیان مقیم خارج از کشور باید حرمت و امنیت فراهم باشد و یا موانعی را که برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی وجود دارد برداشته شود. وی گفت: موانع زیادی برای سرمایه‌گذاری خارجی در کشور ما به هیچوجه ایرانیان مقیم خارج را وادار به حضور در ایران برای سرمایه‌گذاری یا مشارکت در توسعه کشور نمی‌کنیم، بلکه آنها می‌توانند همانجا هم باشند و در این امر مهم مسئولان و مردم را یاری دهند.

دولت جمهوری اسلامی باید سیاست خود

در قبال عراق را با جامعه بین‌المللی هماهنگ کند

ادامه از صفحه اول

اعلام تبعیت از جامعه بین‌المللی، پای خود را از هر گونه درگیری نظامی بیرون بکشد. در جنگ کویت، کشورهای زیادی بودند که چنین عمل کردند. جامعه بین‌المللی بدون تردید به اعطای کمک‌های انسانی از سوی ایران به عراق در صورت وقوع جنگ، با دیده اغماض خواهد نگرست، اما هرگونه کمکی فراتر از ارسال دارو و مواد غذایی برای مردم عراق، مغایر با منافع ملی ماست. اخباری که در مورد احتمال انتقال سلاح‌های نابودی جمعی عراق به ایران در صورت حمله نظامی آمریکا منتشر شده است، بسیار نگران‌کننده است و دولت خاتمی موظف است با تکذیب رسمی و اقدام عملی برای جلوگیری از قول و قرارهای این چنینی در عراق، نگرانی افکار عمومی را برطرف کند.

اسلامی برای بهره‌گیری از اوضاع کنونی برای امتیازگرفتن از حکومت عراق، بدین معنی خواهد بود که تهران، چیزی را به صدام حسین بدهد که او قادر به گرفتن آن از سایر دولت‌ها نیست. چنین بده و بستانی قاعدتا نقض تحریم‌های بین‌المللی علیه عراق خواهد بود که اقدام بدان از سوی حکومت جمهوری اسلامی پای کشور ما را به ورطه‌ای هولناک خواهند کشاند. اگر حکومت عراق به شرایط سازمان ملل تن دهد، دولت ایران باید به سهم خود در همکاری بین‌المللی برای بازداشتن سیاسی محافل جنگ‌طلب آمریکایی از اقدام نظامی شرکت جوید. اگر عراق، شرایط سازمان ملل را نپذیرد و شورای امنیت تصمیمات حادتری در مورد عراق بگیرد، مصلحت کشور ما در این است که دولت ایران ضمن

موضع خود را در قبال عراق کاملاً با جامعه بین‌المللی و ارگان قانونی آن یعنی شورای امنیت سازمان ملل متحد هماهنگ کند و از هر گونه آزمودن راه مستقل بپرهیزد. در حال حاضر، سازمان ملل خواهان صدور مجدد پرونده‌های تسلیحاتی عراق برای کارشناسان سازمان ملل است و اگر هم جمهوری اسلامی تماس‌های علنی دیپلماتیک با عراق داشته باشد (جز این گونه تماس، هر گونه تماس دیگری به شدت خطرناک و مغایر مصالح مردم ماست)، حرفی که مسئولان جمهوری اسلامی به عراقی‌ها می‌زنند، نباید جز این باشد که عراق باید به اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت تن دهد و این قطعنامه‌ها را بدون قید و شرط اجرا کند. هر گونه تلاش جمهوری

بیانیه جمعی از فعالین سیاسی اجتماعی و فرهنگی

در خارج از کشور در اعتراض به محکومیت ناصر زرافشان

خواهان آزادی بدون قید و شرط ناصر زرافشان هستیم

با امضای این بیانیه به حمایت از وکیل پرونده قتل‌های سیاسی برخیزید

زندانی کردن وی سلامت او را بیش از پیش به مخاطره خواهد انداخت. ما از همه آزادیخواهان کشور و مجامع ایرانی و بین‌المللی مدافع حقوق بشر می‌خواهیم از تلاش در جهت لغو حکم محکومیت و برای آزادی دکتر ناصر زرافشان از آن چه در توان دارند کوتاهی نکنند. این بیانیه تاکنون به امضای بیش از ۱۰۰۰ تن از فعالین فرهنگی، سیاسی، علمی ایرانی و دهها کانون، جمعیت، سازمان و اتحادیه‌های دمکراتیک و سیاسی رسیده است.

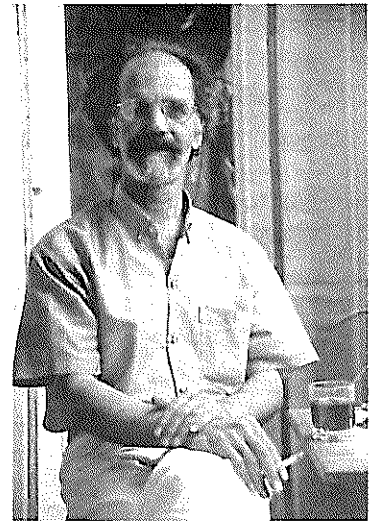
قتل‌ها از هیچ کوششی فروگذار نکرده انتقام گرفته‌اند. ما، از تلاش‌های صمیمانه دکتر ناصر زرافشان بسیاری روشن شدن حقایق این جنایات تکان‌دهنده قدرانی می‌کنیم. صدور حکم شلاق و اساساً توسل به شلاق علیه هر کسی غیرانسانی و تهدید دکتر ناصر زرافشان به شلاق‌زدن حامل پیامی بمراتب ضد بشری و بی‌همی‌تر برای تمامی روشنفکران و افراد دیگری همچون اوست. مضاف بر این که آمران صدور چنین احکامی به خوبی می‌دانند که دکتر زرافشان بیمار است و شلاق‌زدن و

ما امضاءکنندگان متن زیر اعتراض شدید خود را به احکام غیرانسانی دادگاه جمهوری اسلامی ایران علیه دکتر ناصر زرافشان و وکیل شجاع و آزادیخواه خانواده‌های قربانیان قتل‌های سیاسی آذر ماه سال ۱۳۷۷ اعلام کرده و خواهان آزادی بدون قید و شرط وی می‌باشیم.

ما امضاءکنندگان متن زیر اعتراض شدید خود را به احکام غیرانسانی دادگاه جمهوری اسلامی ایران علیه دکتر ناصر زرافشان و وکیل شجاع و آزادیخواه خانواده‌های قربانیان قتل‌های سیاسی آذر ماه سال ۱۳۷۷ اعلام کرده و خواهان آزادی بدون قید و شرط وی می‌باشیم.

چرا داستان می نویسیم

هوشنگ گلشیری



در زمان شاه و دیگر اینکه از ابتدای تاسیس، سال ۴۶، عضو کانون نویسندگان ایران بوده‌ام. و حالا هم که خدمت شما هستم یکی از اعضای هیئت دبیران موقت کانون هستم. بیست سالی هم هست که ازدواج کرده‌ام و دو فرزند هم دارم، بارید و غزل و همسر هم، فرزانه طاهری، مترجم است از زبان انگلیسی به فارسی. تا هم اکنون هم هفده کتاب به فارسی از من منتشر شده است: که حاوی شش رمان است و سه داستان بلند، حدود سی و چند داستان کوتاه. دو کتاب هم در نقد، و بالاخره یک داستان برای نوجوانان و یک فیلم‌نامه چاپ شده. در نوشتن دو فیلم‌نامه که بر اساس دو اثر من بوده با کارگردان آنها، بهمن فرمان‌آرا، همکاری کرده‌ام. مجموعه مقالاتی هم دارم در نقد ادبی که منتظر اجازه است. با نام مستعار هم آثاری هست که از ذکر آنها معذورم.

به زبان فارسی هفت هشت‌تایی مصاحبه جدی یا من موجود است. تا آنجا هم که به دست من رسیده است آثاری از من به آلمانی و فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و اردو و کردی و ژاپنی ترجمه شده.

در سال گذشته در هر دو فهرستی که دست به دست گشته و گویا قرار بوده به قتل برسند، نام من هم آمده. دو بار مشخصاً کسانی سعی کردند ما را بر بیاورند، که اگر گفته‌های بعضی دوستان را بپذیریم که کسانی را در کمین ما دیده‌اند، می‌توانم بگویم که من اکنون از سر اتفاق است که اینجا ایستاده‌ام.

در تلویزیون کشور من مرا جاسوس سیا خوانده‌اند و در روزنامه‌های وابسته به جناح راست جاسوس سفارتخانه آلمان و به هنگام استیضاح وزیر ارشاد، نمایندگان مخالف دولت دو بار به اسم من نام بردند. و وزیر در دفاع از عملکردش گفت که به کتاب ایشان اجازه نداده‌ایم. پس انگار اجازه انتشار دادن به اثری از من در نظر نمایندگان مجلس از اقدامات مثبت وزیر ارشاد بود. سه بار جایزه‌های به نام من ثبت شده است: جایزه فروغ فرخزاد همراه با بهرام صادقی، جایزه لیلیان هلمن و دیشیل همت از سوی سازمان دیده‌بان حقوق بشر و همین جایزه آریش ماریا رمارک. البته کارگردان فیلم شازده احتجاب که بر اساس همین کتاب ساخته شد جایزه فستیوال جهانی فیلم تهران را پیش از انقلاب برده است.

هم اکنون هم سردبیر ماهنامه‌های ادبی به نام کارنامه هستم که پنج شماره آن تاکنون منتشر شده است. حاصل این چهل سال نوشتن که البته سی و پنج سال آن به شکل جدی بوده - چون تنها همین آثار به چاپ رسیده است - بیم زندان و ترور است و از سوی دیگر همین داستان‌هایی است که به این نام درآمده و شهرتی در کشورم و ترجمه‌هایی به زبان‌های مختلف و مثلا همین جایزه.

هر چه پیش بیاید من باز به کشورم بازمی‌گردم که بنویسم. کارهایی نیمه تمام دارم که باید به سرانجامی برسانم. در این چند ماه که از قتل نویسندگان می‌گذرد، من بندرت حتی برای خرید یک پاکت سیگار تنها از خانه‌مان بیرون رفته‌ام.

یکی از اتهامات من برای اخراج از دانشگاه نوشتن مقاله‌ای بود در نشریه‌ای. سه کتاب از من به فارسی در استکهلم چاپ شده که گمان نمی‌کنم تا سال‌های سال در ایران اجازه چاپ بیابند. رمانی از من بیست سال است اجازه چاپ نگرفته است و چاپ نهم مشهورترین رمان من، شازده احتجاب، هفت سال است که منتظر اجازه تریخیز از صحافی است، یعنی که پس از چند بار اجازه چاپ گرفتن در زمان شاه و در این دوره برای بار نهم اجازه چاپ صادر کرده‌اند، اما هفت سالی است که منتظر صدور اجازه تریخیز از صحافی است. جلد اول مجموعه آثارم چهار سالی است که منتظر اجازه چاپ است.

حاصل نوشتن همه البته این نبوده است. بارها به کشورهای مختلف دعوت شده‌ام و بالاخره با وجود آنکه هفده سال است کار ثابتی نداشته‌ام از راه نوشتن و گاه و بی‌گاه نوشته دیگران و اکنون سردبیری مجله‌ای ادبی گذران کرده‌ام. خاندهای داریم و من هم خانه کوچکی برای محل کار. در همه این سال‌ها چند سالی هم با درآمد همسرم زیسته‌ایم. گفتم که مترجم است و گمانم بیست‌تایی کتاب از نویسندگان مختلف، در نقد و داستان و حتی روانشناسی و معماری ترجمه کرده است.

با این همه نوشتن برای من یک ضرورت

بوده است. حال اگر این ضرورت همراه با خطر باشد یا نباشد، دیگر مسئله ثانوی است. پس ما می‌نویسیم چون مجبوریم که بنویسیم. در یکی از داستان‌های کوتاهی که در آغاز کار نوشتن به نام من ثبت شده است چند مرد سرزده به خانه دوستی می‌روند و پس از اتفاقاتی که در خانه آن دوست می‌افتد، از آنجا فرار می‌کنند. اکنون دارند نقل می‌کنند که آن شب به واقع چه اتفاقاتی افتاده. معلوم است بر سر حوادث آن شب اختلاف نظر دارند، و دست آخر هم نمی‌دانند که آیا آن دوست خودکشی کرده یا همه آن حوادث را به عمد تدارک دیده تا امروز با تغییر ظاهر از دست دوستان قدیم و جدید در امان بماند.

می‌بینید که شناخت دیگری از طریق روایت حوادثی چند اولین گام در نوشته‌های من بوده است که بعدها در بسیاری از داستان‌ها ادامه می‌یابد. گاهی این تلاش برای شناخت خود و اجداد و بالاخره یک دوره تاریخی است. شازده احتجاب در رمانی به همین نام برای شناخت همسرش خانه را زندان او می‌کند و مستخدمه‌ای هم بر او می‌گمارد تا همه حرف‌ها و حرکات او را شب به شب گزارش کند. با مرگ همسر مستخدمه را وادار می‌کند تا مانند زن بزرگ کند و از همان کردار و گفتار او تقلید کند. از این پس هم مستخدمه ناچار است که هم نقش همسر او را بازی کند و هم نقش مستخدمه را. سرانجام هم در می‌یابیم که نه تنها زنش را نشناخته، بلکه نام خودش را حتی نمی‌دانند.

ما دیگران را بر اساس کردار و گفتار آنها می‌شناسیم، اما از آنجا که این عینیت باید از صافی ذهن ما بگذرد، ناچار مستندات ما آغشته به پیش‌داوری‌ها، برداشت‌های ماست. در ثانی، چنان که گذشت، این امور شکل زبان به خود می‌گیرند و در قالب داستان درمی‌آیند. با این همه داستان یکی از مهمترین ابزار شناخت دیگران است.

پس ما می‌نویسیم تا دیگران را بشناسیم، ما نویسندگان گاهی در شناخت خودمان از همین ابزار سود می‌جوئیم. زمانی، در سال‌های دور، داستانی نوشتم و بعد به قصد کار بر موسیقی کلام آن را ضبط کردم. شبی که داشتم به صدای خودم گوش می‌دادم، از لحن صدا دریافتم که راوی داستان عاشق شده است. واقعه‌های داستانی گاهی برگرفته از اتفاقاتی بود که در زندگی من اتفاق می‌افتاد، اما من خود آگاهانه می‌خواستم فقط راوی آنها باشم. پس از این داستان من شش داستان دیگر هم نوشتم، با مصالح زندگی روزمره‌ای که برای خودم یا در کنار من اتفاق می‌افتاد. حاصل کار هفت داستان پیوسته بود، چیزی میان یک رمان و هفت داستان کوتاه پیوسته. بعضی از منتقدان گفته‌اند که این اثر ثبت وضعیت روشنفکران زمانه است در تقابل با فرهنگ غرب، چراکه زن در آن داستان غربی بود و راوی آدمی برآمده از سنت. سرانجام و با سفر زن راوی می‌نشیند تا وقایع رفته را بنویسد. پس ما می‌نویسیم تا ببینیم در عرصه دنیای خصوصی‌مان چه می‌گذرد و ابزار این شناخت هم داستان است.

همزمان با انقلاب اسلامی و حتی تا چند سال پس از آن اغلب سازمان‌ها و احزاب سیاسی از درک آنچه می‌گذشت عاجز بودند. به یاد می‌آورم که وقتی مقوله حجاب مطرح شد، بیشتر این نهادها با این توجیه که عمده‌ترین مسئله روز مبارزه با امپریالیسم است عمده کردن مسائل فرعی نظیر آزادی‌های فردی را ضروری می‌دانستند. من در آن زمان داستان‌های من را با عنوان فتنه‌نامه سفغان، قهرمان اصلی این داستان، برات، می‌خوانه‌ام که از مبارزان زمان شاه بوده، و چند سالی مانده به انقلاب ده‌کای علم می‌کند تا پاتوق دوستان باشد. برات در سرنگون کردن مجسمه شاه نقش اصلی را بازی می‌کند، در نتیجه تیر می‌خورد، و چون از بیمارستان برمی‌گردد، دیگر حکومت مستقر شده، و می‌خانه‌داشتن دیگر ممکن نیست. برات تا مدتی مقاومت می‌کند ولی بالاخره تسلیم می‌شود، اما گاه گاه یک بطری هم به دوستان می‌رساند. با گذشت چند ماهی دوستان سابق، سیاسی‌های یک شهرک، سرگرم مرگ بر آمریکا گفتن‌اند و به سروقت برات نمی‌روند، اما ششی خیر می‌شوند که محل مخفی مشروب‌های او کشف شده و حالا همه را برده‌اند و جانی در بیرون شهر ریخته‌اند. آنها هم چراغ به دست راه می‌افتند تا سبمی از آن مشروب بر بیاورند. در بیابان متوجه می‌شوند که انگار همه مردم عازم محل‌اند.

مصطفی رحیمی، نویسنده و مترجم توانا درگذشت

روز چهارشنبه نهم مرداد مصطفی رحیمی، اندیشمند و مترجم نامدار در خانه‌اش در امسیرآباد تهران درگذشت. وی در دوران پر بار کار ادبی‌اش، نسلی از مطالعه‌کنندگان ایرانی را با کامو، پرشت، سارتر، سیمون دوبوار، اکتاویر پاز آشنا کرد. وی انبوهی مقاله، قصه، نمایشنامه، بررسی و تحقیق از خود به یادگار گذاشت.

مصطفی رحیمی کار خود را با ترجمه آن که گفت آری و آن که گفت نه و ننه دلآور برتولت پرشت آغاز کرد، ترجمه اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر را در سال ۱۳۴۴ و به دنبال آن هنرمند و زمان او از آلبر کامو را منتشر کرد و چند سال بعد ادبیات چیست؟ از سارتر را با همکاری ابوالحسن نجفی به خوانندگان عرضه کرد.

در پایان دهه چهل مجموعه مقالات نگاه را منتشر کرد. بعد از توقیف نگاه، نیمی از مقالات نگاه را در مجموعه نسیم نگاه انتشار داد. دیدگاه‌ها عنوان مجموعه مقالات دیگری از وی بود که امکان انتشار نیافت. مقالات مصطفی رحیمی همیشه بحث و تامل‌انگیز بود. کتاب آزادی و فرهنگ او در سال ۱۳۷۴ انتشار یافت. با مرگ مصطفی رحیمی جامعه ایران یکی از متفکرین و فرهنگ‌سازان ارزشمند خود را از دست داد. پادش گرامی باد.

زندگینامه مصطفی رحیمی

مصطفی رحیمی در سال ۱۳۰۵ در نائین متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود به پایان برد و برای تحصیلات دبیرستانی به یزد رفت. اما دوره دوم دبیرستان را در اصفهان خواند و سپس به تهران آمد و در دانشکده حقوق به ادامه تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۳۷ راهی فرانسه شد و در دانشگاه سوربن به دریافت درجه دکتری حقوق جزا نائل آمد. در پاریس با افکار ژان پل سارتر فیلسوف فرانسوی آشنا شد. در بازگشت به تهران وارد دادگستری شد. در سال‌های ۴۰ با رضا سید حسینی، عبدالله توکل و ابوالحسن نجفی آشنا شد و به ترجمه پرداخت. در زمانی که عبدالحسین زرین‌کوب مسئولیت دپارتمان ادبیات دانشکده ادبیات دانشگاه تهران را بر عهده داشت او دعوت کرد که ادبیات غرب را تدریس کند و او یکی دو سال به این کار مشغول شد.

فیوست آثار

- شعر:
 بهشت گمشده ۱۳۲۸
 قصه:
 اتهام ۱۳۵۷
 باید زندگی کرد ۱۳۵۶
 قصه‌های آن دنیا ۱۳۵۶
 نمایشنامه:
 آنایتا ۱۳۴۹
 تیاله ۱۳۵۶
 دست بالای دست ۱۳۵۷

بالاخره می‌رسند و زمین را به چنگ می‌کاوند و بطری‌ها را با دست خونین پیدا می‌کنند. در اثنای این بزم عظیم ماموران می‌رسند و اینان را که انگار مغان عصر ساسانی یا اشکانی‌اند محاصره می‌کنند و حال دارند یکی یکی بر زمین می‌خوابانند تا شلاق بزنند.

استی البته قصد تجلیل خیامی از بی‌خبری یا مستی نیست، بلکه شاید بتوان دریافت که حاکمان اغلب به بهانه‌های کوچک و گاه ظاهرالصلاح شروع می‌کنند تا بالاخره آدم‌ها را به قالبی بریزند که می‌خواهند.

یکی دو سال پس از انقلاب در عرصه ادبیات سیاسی کسی کمتر گفته بود که ما را دارند به قالبی دیگر می‌ریزند، اما به حکم ابزار داستان می‌شد دید که چه دارد می‌گذرد.

پس می‌نویسیم تا بدانیم چه می‌گذرد.

اگر ما با ابزار داستان بتوانیم دیگری را از درون ببینیم و یا بتوانیم به آنچه در درون خودمان می‌گذرد، شکل بسایید بتوانیم به این زندگی در گذر شکل داد، مفهومش کرد، آیا داستان می‌تواند از آینده از آنچه حاصل جمع کردار و رفتار و گفتار معاصران ما در آینده دور یا حداقل نزدیک باشد خبر بدهد؟

گفته‌اند که قهرمان‌های خاص داستانیفلسفی تا از عصر او دیده شدند، و گاهی هم گفته‌اند این تیب آدم در زمان نوشتن‌های او وجود داشتند، اما دیده نمی‌شدند، به همین جهت با



- هملت ۱۳۷۱
 مجموعه مقالات:
 یاس فلسفی ۱۳۴۵
 نگاه ۱۳۴۸
 نیم نگاه ۱۳۴۹
 دیدگاه‌ها ۱۳۵۲
 گام‌ها و آرمان‌ها ۱۳۷۰
 آزادی و فرهنگ ۱۳۷۴
 عبور از فرهنگ بازرگانی ۱۳۷۴
 بررسی و تحقیق:
 قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی

- ۱۳۵۴
 اصول حکومت جمهوری ۱۳۵۸
 تراژدی قدرت در شاهنامه ۱۳۶۹
 حافظ اندیشه ۱۳۷۱
 سیاهوش بر آتش ۱۳۷۱
 در باره ژان پل سارتر
 ترجمه‌ها:
 آن که گفت آری، آن که گفت نه ۱۳۳۸
 برتولت پرشت
 اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر ۱۳۴۴ ژان پل سارتر
 هنرمند و زمان او ۱۳۴۵ کامو و دیگران
 ننه دلآور و فرزندان او ۱۳۴۵ برتولت پرشت
 ادبیات چیست ۱۳۴۸ ژان پل سارتر
 ارفه سیاه ۱۳۵۱ ژان پل سارتر
 نقد حکمت عامیانه ۱۳۵۴ سیمون دوبوار
 رسالت هنر ۱۳۵۶ کامو و دیگران
 ادبیات و اندیشه ۱۳۵۶ سارتر و دیگران
 مجازات اعدام ۱۳۵۶ مارک انسل
 آنچه من هستم ۱۳۵۷ ژان پل سارتر
 کشتار عام ۱۳۵۷ ژان پل سارتر
 حقوق و جامعه‌شناس ۱۳۵۸ گورونچ و دیگران

- تعهد کامو ۱۳۶۲ آلبر کامو
 دیالکتیک ۱۳۶۲ آلبر کامو
 دیالکتیک ۱۳۶۲ فولکیه
 پروتلاریا، تکنولوژی، آزادی ۱۳۶۲ آندره گروز
 بحران مارکسیسم ۱۳۷۰ کار دسته‌جمعی
 پستروتریکیا و نسیای آن ۱۳۷۰ کار دسته‌جمعی
 جنگ خلیج فارس ۱۳۷۰ سالیانجر/لوران
 سخن پاز ۱۳۷۱ اکتاویر پاز
 چرا شوروی متلاشی شد ۱۳۷۳ کار دسته‌جمعی

- زیر چاپ: دغدغه ایران مجموعه مقاله
 مارکس و سایه‌هایش

انتشار برادران کارامازوف جنایت و مکافات یا جشن‌زدگان حضور آنها در جامعه روسیه محسوس شد. موقعیت‌های موجود در آثار کافکا نیز بیشتر منطبق بر وقایع پس از زمان نوشتن اوست، روابط حاکم میان فرد و دولت را در دوره آلمان هیتلری یا روسیه عصر استالین یا هر دیکتاتوری نزدیک به عصر ما از منظر این داستان‌ها بهتر می‌توان تبیین کرد.

حال آیا می‌توان وقایعی را که منجر به انقلاب اسلامی شد، و یا آنچه ما در این دوره دیدیم در داستان‌های پیش از انقلاب سراغ گرفت؟

من ده سال پیش در مقاله‌ای با عنوان پیشگویی در ادب معاصر ایران مواردی از این نوع عملکرد را در داستان‌های نویسندگان پیش از انقلاب برشمردم. ذکر دوباره آنها در این جا - به دلیل فقدان آشنائی مخاطبان - ضرورتی ندارد، ولی می‌توان متذکر شد که اگر داستان‌ها و شعرهای معاصران با دقت لازم خواننده شده بود، می‌شد حدس زد که در آینده دور و گاه نزدیک چه اتفاقی خواهد افتاد. به عنوان نمونه می‌توان گفت که یکی‌شدن روشنفکران و قشر عام مردم، و گاه حتی تبعیت روشنفکر از عامه در داستان‌های ما تصویر شده بود. ما پیش از آنکه مثلا در عالم واقع سنگسار زنان اتفاق بیفتد، به تفصیل از آن سخن گفته بودیم. ادامه در صفحه ۱۱

گزارشی از زندگی تعدادی از زنان کارگر صنوف زنان امید در کوچه‌های یأس

جذب یک سازمان سیاسی شدم و به تشویق آن‌ها شروع به رفت و آمد به سندیکای کارگران خیاط کردم و به تدریج به کار سندیکایی و صفتی نیز علاقه پیدا کردم. در مورد وضعیت کارگران صنوف بخصوص کارگران کارگاه‌های خیاطی می‌گویند: کارگران صنوف بخصوص زنان در مقایسه با کارگران کارخانه‌های بزرگ بدترین وضعیت را دارند. تقریباً همیشه وضع آن‌ها به همین شکل بوده است. حتی در زمانی که صحبت از تغییر قانون کار نبود و لایحه حذف کارگران کارگاه‌های کوچک نیز تقویت نشده بود بخصوص پس از بستن سندیکاها و ممنوع کردن فعالیت احزاب چپ نیز بندرت کارفرمایی پیدا می‌کردید که حق و حقوق کارگران خود را به آن‌ها بدهد. البته وضعیت کارگرانی که تخصص کارفرماها به خاطر احتیاجی که به آن‌ها دارند مجبورند تا حدودی رعایت حال آن‌ها را بنمایند. اما در مورد کارگران غیرماهر و یا نیمه ماهر چنین نیست و کارفرماها هر کاری که دلشان می‌خواهد با آنان می‌کنند.

از او می‌پرسم که در آن مدتی که سندیکا فعال بود چه تاثیری برای کارگران داشت؟ می‌گوید: سندیکا تنها توانست چهار سال اول پس از انقلاب فعالیت کند. البته آن دوران هم به آسانی نگذشت و هر روز سر و کله چاقوآوران و فلاژتها در محل سندیکا پیدا شد و برای سندیکا و کارگران حاضر در مجمع عمومی مزاحمت ایجاد و حاضرین بخصوص مسئولین منتخب سندیکا را تهدید می‌کردند. اما در همان دوران کارهای بسیاری انجام می‌شد که ما حالا ارزش و اهمیت آن‌ها را می‌فهمیم. سندیکا کارگران را صاحب هویت کرده بود. کارگرانی که در آنجا مشغول بودند علاوه بر فعالیت صنفی فعالیت‌های هنری و فرهنگی و ورزشی و تفریحی هم ایجاد کرده بودند که همه امورات به دست و با شرکت کارگران صورت می‌گرفت. حتی تشریفات را هم اسم او ماه مه هم داشتیم که ویژه اخبار و مسائل کارگر بوده که به وسیله یکی از زنان عضو سندیکا اداره می‌شد. سریم در مورد اهمیت سندیکای مستقل می‌گوید: در شرایطی که قانون و مجلس و دولت همه بر علیه ما هستند تنها امید ما سندیکا است زیرا که می‌تواند ما را گردآورده و از حقوقمان دفاع کند. در پایان از همه آن‌ها می‌پرسم که آیا به آینده امیدوارید و همه جواب می‌دهند که برای همین زنده‌ایم.

مرد کارگر کارخانه‌ای است که مدت‌هاست حقوقی نگرفته است و دخترش ظاهراً برای کمک به تامین هزینه خانواده در حقیقت مرتکب نوعی فداکاری شده و از تنها وسیله‌ای که در بازار خریدار داشته است برای این منظور استفاده کرده است. به گفته سریم زنان در ایران از بی‌عدالتی بیش از مردان رنج می‌برند با این حال در مقابل ناملایمات و مشکلات زندگی پایداری و سرسختی بیشتری از خود نشان می‌دهند. سریم در ادامه می‌گوید: حکومت می‌ترسد که با سخت‌گیری در مورد یک سری از آزادی‌ها مردم را به دامن مخالفین رژیم براند. به همین دلیل وجود این گونه آزادی‌های محدود نه نشانه کرامت آن‌ها بلکه نشانه رشد مخالفین نظام است و در این مورد که مهم‌ترین خواست مردم در شرایط کنونی است، می‌گوید اول آزادی است چون بسودن وجود آزادی مجالی برای طرح خواسته‌های دیگر باقی نمی‌ماند. اگر آزادی نباشد که مردم حرف خودشان را بزنند چگونه می‌توانند خواسته‌های اقتصادی خود را مطرح کنند. او می‌گوید آزادی واقعی پیش‌شرط رسیدن به عدالت و رفاه است. زهره ۴۴ سال دارد. استاد کار خیاط است. در این باره که چرا شغل خیاطی را انتخاب کرده‌است، می‌گوید وقتی که شانزده‌ساله بودم پدرم مرد و من و مادرم مجبور شدیم برای تامین هزینه زندگی مان کار کنیم. مادرم در یک کارخانه داروسازی شروع به کار کرد و من چون کسی خیاطی هم می‌دانستم، در یک کارگاه خیاطی مشغول به کار شدم و کم‌کم در کار خیاطی افتادم.

پس از انقلاب توسط یکی از دوستانم ابتدا

سندیکای خیاط نیز آرام و قرار نداشتم و هر جا که کار می‌کردم سعی می‌کردم که کارگران بخصوص زنان را که صحبت‌کردن با آن‌ها آسان بود به حق و حقوقشان و به اهمیت سندیکا آشنا کنم ولی چون پس از مدتی کارفرما متوجه می‌شد با این که به کار و مهارت من احتیاج داشتند عطای مرا به تقایم می‌بخشید و بیرونم می‌کردند. پس از مدتی که دیگر در بین کارفرماها به صورت گاو پیشانی سفید درآمد مجبور شدم در خانه خودکار سفارش بگیرم و به طور متوسط بین ماهی ۷۰ تا ۹۰ هزار تومان درآمد دارم که به سختی مخارج بخور و نمیر خود و دو فرزندم را تامین می‌کند. برای این که بچه‌ها را گول بزنم مرتب از مضررات گوشت قزمز برای آن‌ها بحث می‌کنم اما آن‌ها دیگر بزرگ شده‌اند و می‌فهمند که مادرشان به خاطر این که قادر به تامین هزینه گوشت کیلویی ۲۸۵۰ تومان تعاونی هم نیست سر آن‌ها را شیرد می‌مالد. اما خوب چه می‌شود کرد.

از سهیلا می‌پرسم آیا فعالیت مجدد سندیکا می‌تواند به بهبود وضعیت آن‌ها کمک کند یا خیر؟ او پاسخ می‌دهد البته سندیکا می‌تواند بسیار موثر باشد ولی تا وقتی که وضع اقتصادی خراب و بیکاری نیز زیاد است نمی‌توان انتظار داشت که فعالیت مجدد سندیکا معجزه کند و می‌افزاید سندیکا بخصوص در شرایطی که دست دولت و کارفرماها در دست هم است و قوانین حمایتی از نیروی کار هر روز کمرنگ‌تر می‌شود مهم‌ترین ابزار کارگران برای دفاع از حقوقشان است.

منیژه کارگر بافنده در مورد وضعیت کارگران بافنده بخصوص کارگران زن حرف‌های زیادی دارد که بزند. شوهر منیژه که کارگر یکی از کارخانه‌های تهران بوده است از چهار سال پیش تا کنون ناپدید شده است. منیژه می‌گوید من می‌دانم که او زنده است اما از خیانت بی‌پولی و سرافکنندگی در مقابل خانواده از خانه فرار کرده و او را با سه فرزندش تنها گذاشته است. منیژه می‌گوید از همه دنیا ناراحت است. آخر چرا هیچ کس به فکر آن‌ها نیست. از شوهرش که فرار کرده، از آدم‌هایی که به فکر هم‌دیگر نیستند، از کوچهای که در آن زندگی می‌کنند و نام آن‌ها را کوچه یاس گذاشته است و از همه چیز مایوس است. تنها چیزی که به او اجازه نداده تا خودش را بکشد فرزندان او هستند که او می‌خواهد به هر شکلی که شده آن‌ها را بزرگ کند. منیژه می‌گوید کارگران در بیرون خانه برای زنی که سه بچه قد و نیم قد دارد و سایه مرده‌شور برده شوهرش هم بر سرش نیست در جامعه‌ای که هیچ گونه تامین و امنیتی نیز برای انسانهای فقیر وجود ندارد کاری است دشوارتر از تیش‌زنی فرهاد در کوچه‌های بیستون.

او می‌گوید به هر حال برای زنانی مثل او کار کردن در خانه مهتر است زیرا که اگر بخواهد در بیرون خانه کار کند دلشوری بچه‌های او را به جون خواهد کشاند. می‌گوید ماهی ۶۰ تا ۷۰ هزار تومان درآمد دارد و ماهی ۲۸ هزار تومان از درآمد خود را بابت زیرزمین مربوط و تاریکی که در آن با فرزندان زندگی می‌کند می‌پردازد. از وقتی که شوهرش رفت است تا حالا لباسی نو برای خودش نخریده با این که کم سواد است اما روحیه و طبع بسیار خوبی دارد. با لحنی بسیار صریح و گزنده سخن می‌گوید. در مورد زنانی مثل خودش می‌گوید ما زنان امید در کوچه‌های یاس هستیم.

از بین این چهار زن که هم را یافته و دوستی و رابطه نزدیکی به هم زده‌اند سریم تنها کسی است که به قول خودش شوهرش هنوز از خانه فرار نکرده. از او می‌پرسم این قضیه فرار مردان از خانه دیگر چه صیغه‌ای است. ما تا آنجا که شنیده بودیم معمولاً زنان بودند که از خانه فرار می‌کردند نه مردان. سریم می‌گوید پدیده‌هایی که در مسالک دیگر نادرند در این مملکت نادر نیستند. پدیده فرار مردان از خانه در ایران که بیشتر در بین خانواده‌های کارگری اتفاق می‌افتد به خاطر شرمندگی مردان خانه از تامین پول برای مخارج زندگی خانواده‌هایشان است. سریم می‌گوید که او و شوهرش به اتفاق تنها فرزندی که دارند در خانه کوچکی که از پدر شوهرش به ارث برده‌اند زندگی می‌کنند و در ادامه می‌افزاید شاید دلیل از هم نپاشیدن خانواده ما همین خانه باشد. او می‌گوید خودش سرد کارگری را می‌شناسد که به علت این که دخترش مجبور به خودفروشی شده بود از ترس آپرویزی هشت نه ماه است که فرار کرده است. به گفته سریم این

قانون تصاحب کارگاه‌های دارای تا پنج نفر کارگر در مجلس تصویب شد و تصمیم به این کار گرفت زیرا که به نفعش بود. آن موقع او مجبور بود عده‌ای از ما را که به قول خودش ماهر و خوش‌دست بودیم بیمه کند و برخی از حقوق قانونی ما را بهتر رعایت کند. اما پس از تصویب این قانون به کلی خیالش راحت شد.

می‌پرسم آیا تنها در کارگاه شما این اتفاق افتاد؟ می‌گوید نه بسیار گسترده‌تر بود تقریباً در تمام کارگاه‌های متوسط صاحبان کارگاه‌ها چنین رفتاری کردند بعضی‌ها رفتند و کارگاه‌های خود را تقسیم کردند، برخی به مانند کارفرمای ما رفتار کردند. برخی‌ها نیز به طور کلی کارگاه‌ها را تعطیل کردند و سفارش کار در خانه می‌دهند. این راه هم بگویم که این موضوع تنها محدود به صنف ما نیست در تمام صنوفی که امکان انجام کار در خانه وجود دارد این نوع کارکردن رواج یافته است.

می‌پرسم آیا اعتراض و چیزی هم صورت گرفته است. می‌گوید اعتراض به که بکنیم. ریش و قیچی که دست خودشان است. یک سری اعتراضات و سر و صدا در اول کار صورت گرفت ولی گوش شنوایی پیدا نکرد. می‌پرسم آیا بیمه و یا حمایتی برای کسانی مثل شما که مجبور به گرفتن سفارش کار در خانه هستند وجود دارد؟ می‌گوید بیمه کجا بود البته یک طرحی است که شما می‌توانید بروید و در مقابل پرداخت مبلغی به عنوان خویش‌فرما خود را بیمه کنید اما این طرح نیز بیشتر برای کارفرمایان مناسب است. می‌پرسم مقدار درآمدی که دارید چه میزانی است؟ می‌گوید: با این که در خانه کار می‌کنیم و به اصطلاح اختیارمان در دست خودمان است اما مجبوریم که ساعات بیشتری و با سرعت بیشتری کار کنیم تا بتوانیم در صورت بودن سفارشی به اندازه حقوقی که می‌گیریم درآمد داشته باشیم. البته خوب هیچ‌گونه مزایای هم نداریم. نه بیمه پزشکی و درمانی، نه بازنشستگی و نه بیمه بیکاری. همه هزینه‌ها را خودمان باید تقبل کنیم.

می‌پرسم درآمد ماه گذشته‌ها چقدر بود؟ می‌گوید شصت و پنج هزار تومان. و ادامه می‌دهد: زیر خط بقا و کمتر از حداقل حقوق تعیین شده به وسیله شورای عالی کار. می‌پرسم یعنی تو که خودت می‌توانی به تنهایی کاری را که سفارش می‌دهند انجام دهی و در واقع کارگر ماهر تلقی می‌شوی در یک ماه واقعا شصت و پنج هزار تومان درآمد داشته‌ای؟ می‌گوید بله و حقیقت امر این است.

در همین هنگام چهار نفر از زنان همکار رویا نیز از راه می‌رسند و پس از حال و احوال و توضیحاتی که رویا می‌دهد دنباله گفتگوی خودمان را ادامه می‌دهیم. رویا پس از معرفی آن‌ها می‌گوید زهره و سهیلا استادکار هستند. به خاطر این که کارفرما به کار آنان احتیاج داشت آن‌ها پس از انقلاب از جمله کسانی بودند که جرات کردند عضو سندیکای کارگران خیاط بشوند. به همین دلیل آن‌ها نسبت به مسائل صنفی آشنایی دارند. راستی من در آن موقع هنوز بین دانشجو و کارگر بودم یعنی تکلیف‌ام مشخص نبود. اما حالا دیگر خودم را کارگر و عضوی از خانواده کارگران می‌دانم.

سهیلا که حدود چهل و پنج سال دارد رشته سخن را به دست می‌گیرد و می‌گوید خانواده من پس از زلزله بوئین زهرا به ناچار به تهران مهاجرت کردند. پدرم تا زنده بود همیشه، خصوصاً وقتی که از گرما و شلوغی تهران کلافه می‌شد، آفسود خود را از این که به تهران آمده و گرفتار شد پنهان نمی‌کرد. ما یک خانواده هفت نفره بودیم که پدرم در آن زمان تنها نان‌آور خانه بود. پس از آنکه کارخانه مینو افتتاح شد مادرم نیز در آنجا کاری گرفت که کمک خرج ما بود. با این احوال هیچ‌کدام از ما نتوانستیم دیپلم بگیریم. مثلاً من که فرزند سوم خانواده بودم مجبور شدم در یک کارگاه خیاطی مشغول کار شوم. بقیه افراد خانواده هم در کارخانه‌های دیگر مشغول کار شدند. پس از انقلاب که سندیکا باز شد پای من نیز به کمک یکی از دوستانم به آنجا باز شد و کم‌کم فهمیدیم که گویا کارگر هم حق و حقوقی دارد. در اثر تلاش سندیکا بود که من برای اولین بار پس از سال‌ها کار دفترچه بیمه‌ای گرفتم و احساس امنیت بیشتری کردم اما خوب پس از مدتی سندیکا را تعطیل کردند و پس از آن وضع ما کارگران خیاط هم بدتر و بدتر شد. اما من که کمی با مسائل آشنا شده بودم پس از تعطیل

پانزده سالی می‌شد که رویا این یار دیرین، دوست و همکلاسی دوران کودکی‌ام را ندیده بودم. قبل از این که او را ببینم واقعا دلم برای دیدن دوباره او لک زده بود. ما دوران دبستان و دبیرستان را با هم گذرانده بودیم و سال‌های بسیاری در یک کوچه در محله نازی‌آباد تهران همسایه بودیم، خاطرات و یادمان‌های تلخ و شیرینی ما را به هم پیوند می‌داد. او تنها دختر یک خانواده کارگری در کوچه ما بود. پدرش از یکی از شهرهای آذربایجان به تهران آمده بود و در یک کارخانه در جاده پائین تهران کرج کار می‌کرد. همه هم و غم پدر آن بود که بچه‌هایش درس بخوانند تا بلکه به قول خودش از درد و رنج و مصیبت کارگری در آینده رهائی یابند این بود که پدر زحمتکش رویا شب و روز کار می‌کرد تا بتواند بچه‌هایش را به مدرسه و دانشگاه بفرستد و آن‌ها بتوانند در آینده از زندگی رفاه‌ی پرخوردار گردند و به قول خودش مثل او بدبخت نباشند. رویا در سال دوم دانشگاه بود که انقلاب رخ داد. در جریان انقلاب یکی از دانشجویانی بود که با شور و شوق وصف‌ناپذیری فعالیت می‌کرد. انقلاب فرهنگی که شد پس از مدتی عذرش را خواستند. با شریک تازه زندگی‌اش نیز چنین کردند و از بابا به ناچار مجبور به کارگری شدند. پدر که از آنها به این رخداد ناخوش آیند دچار غم و افسردگی شده بود به رویا و داماد جوانش قبل از این که بمیرد گفته بود تمام عمر تلاش کردم که رویا مثل من نشود، چون می‌دانستم که کارگری در این مملکت یعنی مصیبت اما مثل این که کارگر بودی هم در این مملکت ارثی است. رویا با پدر موافق نبود. در ابتدا که در یک کارگاه خیاطی کار پیدا کرد با اینکه بخاطر اخراج از دانشگاه ناراحت بود، اما پیوسته خطاب به پدر می‌گفت: پدر جان کارگر بودن بد نیست، باید شرایط کار و مناسبات حاکم بر جامعه را انسانی کرد اما پدر هرگز نمی‌پذیرفت و باور نداشت که بتوان شرایط و مناسبات کار را انسانی کرد. امروز رویا نیز پس از سال‌ها کار تقریباً به همان نظر پدرش معتقد است و می‌گفت اگر غیرممکن نباشد حداقل دشوار است.

شاید که این دشوارترین کار در این مملکت به معنی واقعی کلمه بلزده باشد. در جواب من که از او می‌پرسم آیا از تلاش در این راه خسته و درمانده شدای، با چنان جدیت و صلاحیتی نه می‌گوید که دوباره در چهره و حالت او تصویر همان رویا قدیمی، که من در سال‌های دور می‌شناختم زنده می‌شود.

اینک رویا در یک خانه دوطبقه قدیمی در یکی از کوچه‌های پرجمعیت خیابان ابرودر در حوالی سه راه آذری تهران زندگی می‌کند و خانه محقر او گرچه بسیار تمیز و باسلیقه تزئین شده است اما حداقل شکلا شباهت زیادی به خانه پدری او دارد. به قول خودش با این تفاوت که از شور حال خانه شلوغی پدری تا حدود زیادی تهی است. اینک سال‌هاست که او با تنها فرزندش و یا به قول خودش روزگار پر شور و امید گذشته‌اش زندگی می‌کند. اینک بر سر شریک و همسر زندگی‌اش چه آمده است مایل نیست صحبت کند. تنها یادگار باقی‌مانده از آن دوران تصویری که با خوشه‌های خشک شده گندم و روبات‌های قرمز تزئین شده و بر دیوار اتاق نشیمن است. پس از خوش و بش و درد‌ل‌های معمول توام با گریه از او می‌پرسم که خوب چه کار می‌کنی؟ امورات را چگونه می‌گذرانی؟ به فکر این که بروی تحصیلات نامتامت را ادامه دهی نیستی؟ می‌گوید: تا دو سه سال پیش در یک کارگاه بزرگ خیاطی کار می‌کردم اما پس از آن صاحب کارگاه به ما پیشنهاد کرد که با تسویه حساب کنیم و به دنبال کارمان برویم و یا این که او حاضر است برپیمان چرخ خیاطی بخرد تا ما در خانه شخصی خود برای او به طور کنتراتی کار کنیم. ما هم بالاخره پس از مدتی ظفره رفتن وقتی که قضیه را جدی دیدیم به ناچار پذیرفتیم که در خانه به سفارش و دلخواه صاحب کارگاه کار کنیم. و از آن به بعد تاکنون از این طریق امرار معاش کرده‌ایم.

از او می‌پرسم آیا تنها تو این کار را کردی یا همه کارگران کارگاه‌تان؟ او پاسخ می‌دهد تقریباً همه آن‌هایی که کارفرما از آن‌ها خواسته بود ناچاراً قبول کردند. فقط یک نفر قبول نکرد که استادکار بود و شانس پیدا کردن کار داشت، بقیه قبول کردند. از یازده نفر کارگر که در آن کارگاه کار می‌کردیم کارفرما تنها چهار نفر را نگه داشت. بقیه را یا بیرون کرد و یا وادار کرد که برایش در خانه‌های خودشان کار کنند.

از او می‌پرسم وضع آن‌ها می‌باشد دیگر چه طور است، می‌گوید وضع همه ما کم و بیش به مانند هم دیگر است و می‌گوید که از سه نفر آن‌ها دعوت کرده‌ام که بی‌این جا بیایند. تو می‌توانی از خود آن‌ها سوال کنی. در پاسخ به این سوال من که چرا کارفرما که تا آن موقع شما را استخدام کرده بود به ناگهان تصمیم گرفت با شما چنین رفتاری بکند؟ می‌گوید پس از آن‌که

گزارشی از بزرگداشت بابک خرم‌دین

همایش آن‌ها را برداشتند، مراسم با سخنرانی مسئولین اداره ارشاد منطقه شروع شد و بعد موسیقی، رقص تا بعد از ظهر جمعه بدون قطع شدن ادامه داشت. طبق برآوردها، حدوداً ۸۰ هزار ماشین وارد آن منطقه شده بودند که از دحام طوری بود که دیگر از روز پنج‌شنبه به بعد نمی‌گذشتند حتی یک موتورسوار از طرف اهر به طرف کلبر برود. اداره هلال احمر چادرهای خیلی ارزان در اختیار خانواده‌ها می‌گذاشت. علیرغم حضور نیروهای امنیتی و اطلاعاتی که از هر شهرستان جهت شناسایی اهالی همان شهر آورده بودند ولی همایش با آرامش با خواست مردم پیش رفت. طوری که دیگر بعد از ظهر پنج‌شنبه و حتی عصر جمعه واقعا این نیروها دیگر به چشم نمی‌خوردند و مردم بی‌توجه به این که کسی آن‌ها را نمی‌کاود مشغول برنامه خود بودند. امسال یازرسی شدیدتر شده بود. حتی از ورود آلات موسیقی به منطقه شدیداً جلوگیری می‌کردند تا چه رسد به... ولی مردم از روزها قبل در آن منطقه اقدامات لازم جهت اجرا خواسته‌های خود را در آنجا مهیا کرده بودند. سخنرانان به انتقاد از مسئولین که در آن روز بر علیه بابک سخن گفته بودند، پرداختند، مردم نیز در دسته‌های کوچکتر به حرف سخنرانان در باره تاریخ آذربایجان و بابک گوش می‌کردند و به شناسایی می‌پرداختند، عده‌ای پان‌ترکیست در دسته خیلی کوچک یک سری شعارهای تفرقه‌افکنانه می‌دادند که مردم استقبال نکردند و آن‌ها نیز پراکنده شده بودند. روز جمعه نیز بعد از ظهر مردم تا شنبه منطقه را جهت کار و زندگی خود ترک می‌کردند. این صحنه‌ها یادآور پیروزی‌های بابک و مردم در آن موقع بر علیه اشغالگران عرب و بعد از پیروزی جشن‌هایی بود که برپا می‌کردند. واقعا همه مثل این که در آن موقع به سر می‌بردند و پیروز شده‌اند، شاد و خرم و سرمست بودند.

مدت ۴ سال است که در قلعه بابک یک‌یکی از زیباترین و بیاد ماندنی‌ترین قلعه‌های آن دوران است مردم به نام تولد بابک خرم‌دین در روز بخصوصی برای این بزرگ‌مرد آذربایجان و ایران بزرگداشت و تولد می‌گیرند، هنوز به طور آشکار مشخص نیست که این برنامه از طرف کی برای اولین بار و در آن موقع برپا شد ولی آنچه از طرف مردم قابل فهم است و اجرا می‌شود این که ملتی بعد از سالیان دراز تحقیر ملی را به خوبی درک کرده، از گذشته خود دور بوده و به خاطر پیدا کردن گمشده‌های برای بازگشت به خوشتن و شناخت خود به آنچه که می‌خواهد هویت این مردم را عربی - اسلامی کند، اعتراض می‌کند و عظمت اعتراض خود را با این بزرگداشت به رخ همه می‌کشد. همه از پسر و جوان، کوچک و بزرگ، علیرغم تهدیدهای نیروهای امنیتی تا آنجا که بتوانند در این گردمایی شرکت می‌کنند و آنچه که می‌سپاست شرکت مردم هرچه گسترده‌تر مردم نسبت به سال پیش است طوری که بعد از این همایش، عظمت آن با وجود درج‌نشدن در روزنامه‌های مملکتی دهن به دهن تا تمام نطقه ایران می‌رود. همه مردم ایران، از جنوبی‌ترین تا شمالی‌ترین و از شرقی‌ترین تا غربی‌ترین نقاط و حتی خارج از کشور، از آذربایجان شمالی تا ترکیه در این همایش شرکت می‌کنند. امسال نیز در ۱۴ مرداد ماه این همایش با شرکت بیش از چهارصد هزار نفر علیرغم این که از هفته ماقبل تبلیغ این که هر کس برود شناسایی خواهد شد و... به گوش می‌خورد ولی باز مردم کار خودشان را کردند. دو هفته قبل از آن امام جمعه تبریز که در روزنامه نیز انعکاس یافت هر چه حرف‌های ضداخلاقی، ضد عرفی بود به بابک نسبت داد. در تبریز پلاکاردهائی مبنی بر اینکه بابک شیعه‌کش، بی‌دین، بی‌ناموس و غیره... بر در و دیوار زده بودند ولی بعد از سه روز بی‌تفاوتی مردم را دیدند و خودشان قبل از

از آن روزهای سیاه

نشریه اکثریت - شماره ۲۳۲ - ۱۶ آبان ماه ۱۳۶۷

من هیمه‌ام،

برادر خوبم...

نه آن که فکر کنی سرد است
که من در تهاجم کولاک
یک جا تمام هیمه‌های جهان را
انبار کرده‌ام. در پشت خانه‌ام
و در تقعر یک باغ آتشم به تنهایی
من هیمه‌ام برادر خوبم
بشکن مرا.
برای ایاق سرد اتفاق آتشم بزنی
من هیمه‌ام برادر خوبم
(فخر و گلسترغی)

آری، انسان هیمه‌اند. می‌سوزند تا بسوزانند. حراز تشنه را در همه جا احساس می‌کنیم. در جان و تنان. و در جای جای میهن در خون نشسته‌امان. آتشی دامن گسترند. برمی‌آیند و برمی‌دهند. خورشید آزادی از دل این آتش سر برمی‌کشد. و این آتش، این هیمه‌هایی که می‌سوزند، همه بر زمزم خلق اشارت دارند و فراس دشمن بر این کشتار این گونه بنگر و تنها این گونه نه آن که فکر کنی سرد است...

اما چه اندوهی! چه سترگ اندوهی! هر خبری اشاره به کشتار جمع دیگری از فرزندان خلق دارد.

او نیز؟ آری و نیز... دیگر که؟... هنر آن کس که می‌شناسی... پس که مانند کسی نمی‌داند؟... همچنان می‌کنند... همه جا رنگ عزادار دارد

بگذار این اندوه بر جانمان نشیند! بگذار قلممان را بشنود و سرشک از دیده‌مان سرازیر سازد. ای تمامی عواطف، ای تمامی احساسات، ای قلب‌های پر درد، ای وجدان‌های بیدار! او برادر من بود. خواهر من، همسر من، شوی من، فرزند من، مادر من، پدر من، یار من، رفیق من، هم‌زم من، ند یگی، که دهنم. و نه ده‌ده صد. و نه صد که هزار.

بگذار این درد استخوانمان را بسوزاند. اگر در جهان چیزی مقدس است این اندوه است و کینه‌ای که از آن سر برمی‌کشد. آری هر هیمه‌ای که می‌سوزد، یک باغ آتش است. روشن کن تو نیز اتفاق را روشن کن! همه روشن کنیم احق سرد اتفاقمان را! اگر فروزان است، فروزان ترش کنیم. می‌بینی؟ می‌بینی؟ نه آن که فکر کنی سرد است. همه جا آتش است. خاوران گو گرفته است. اوین منفجر می‌شود. گوردهشت دشتی شعله‌ور است. سرگیر از این آتش! بر قبلیت نه! آگاهی را فروزان کن. و فریاد بزنی که به جنگ آمده‌ایم ای ظلمت مخوف! ای همه تاریکی‌های اعصار و قرون!

به محاکمه‌ات می‌کشم! برای فرزندی که بی پدر شد به محاکمه‌ات می‌کشم! برای مادری که داغ بر دلش نهادی

به محاکمه‌ات می‌کشم! به خاطر خر شلاق که بر بیکر رفیق هم‌زمنی نشست.

به محاکمه‌ات می‌کشم! به خاطر گرسنگی‌ام، در بزدلی‌ام، و سستی که بر این توده رنج روا می‌داری

و حالا حرکت! در تهاجم کولاک، تمام هیمه‌های جهان در پشت خانه ما انبار است. در انتظار چیستی؟ هیمه‌ها می‌سوزند پیرندیم بدین آتش تابوت‌ها را بر فراز دست‌ها بگیریم. بگریه جهانیان! این سهم مسامت برای آن کس در جهان آزادی دامن گستر شود. این سهم مسامت. ارجش دارد افتخار مسامت. عزت و شرف مسامت. شما نیز گرمی‌اش دارید. از رزم ما پشتیبانی کنید. به دفاع از جهان زندانیان سیاسی ایران برخیزید

می‌کنند. این وظیفه‌ای عاجل برای هر پوینده راد آزادی است. که در مجامع بین‌المللی آن‌ها را عرضه کند. از مطبوعات چاپ آن‌ها را بخواند. از سازمان‌های مدافع حقوق بشر بازدید از زندان‌های ایران و سایر لاقفل از گورستان‌های ایران را بپذیرد... آن‌ها را باید در همه جا عرضه کرد. باید در پیش روی همه نهاد تادیده شود که بیش از ۴۰ سال پس از منکوب‌شدن فاشیسم هنوز جنایات فاشیستی در این گوشه جهان تکرار می‌شود و رویارویی با آن وظیفه تمامی انسان‌هاست.

دارد، تهیه کنند و به دادخواهی در پیش چشم جهانیان بگذارند. اینک این عکس‌ها در دست ماست تا این کار را دنبال گیریم و آن را در پیش چشم همه بگذاریم تا ببینند که بر مردم ما چه می‌رود. این عکس‌ها اسناد انکارناپذیری است بر همه آنچه که تاکنون گفته‌ایم، که در زندان‌های میهن ما می‌گذرد، که فقهای تبیکار می‌کنند... این عکس‌ها وجدان بشریت را مخاطب قرار می‌دهد. جهانیان باید از وجود این اسناد آگاه شوند. همین امروز که همچنان گورها را انباشته

پشت دیوار برج زندان، مسلسل‌ها از کار باز نمی‌مانند. گورکن‌ها گودال‌هایی می‌سازند که سپیده‌دمان با نعش شهیدان انباشته می‌شود. خاکی بر آن می‌پاشند تنها از آن رو که اجساد دیده نشوند و می‌روند. اما دیده می‌شوند. عکس‌های این صفحه را که می‌بینند! دیده می‌شوند. برای ثبت آثار این جنایات هولناک، کسانی از جان مایه می‌گذارند و در هنگام مناسبی به خاوران می‌روند. خاک گودال را پس می‌زنند تا اسناد مصور جنایات رژیم را که کمتر هم‌تا

... آنها را ده ده و صد به صد می‌کشند، آن‌ها که در زندان به مثابه پرچم مقاومت خلق سرافراز ایستاده‌اند. آن‌ها را شبانه در گودالی که با شتاب در خاوران کنده‌اند، با شتاب خاک می‌کنند و می‌روند. دژخیم‌ها! این ماه‌ها غم‌بارترین دوره از دوان کشتار گروهی زندانیان سیاسی ایران است. همه در درد و ماتم و خمشی توانانه می‌پرسند، چه می‌کنند دژخیم‌ها؟ در انتقام از مردم با این عزیزترین فرزندان مردم چه می‌کنند؟ به هیچ‌کس و هیچ پرسشی پاسخ نمی‌دهند. در

اسناد مصور کشتار زندانیان سیاسی عکس‌هایی از یک گور جمعی در خاوران نبش آثار جنایاتی مخوف



نبش قبر در خاوران که هشیاری و دلآوری بسیاری می‌خواهد، کار دشواری نیست. زیرا عمق خاک روی اجساد یک و جیب بیشتر نیست، اگر چه عمق گور ناپیدا است.



سر یک شهید بر پای شهیدی دیگر. درازای این گور جمعی چند است؟ اگر آن را در درازا بکاوید، جسد چند به خون خفته دیگر پدیدار خواهد شد؟ ژرفای این گودال تا به کجاست و شمار همه آنان که در این گور جمعی خاک شده‌اند چیست؟ شمار انبوه گورهای جمعی زندانیان سیاسی تیرباران‌شده، در همه گورستان‌های ایران چقدر است؟ با کشتار هر روزه، این گورهای جمعی بشمار می‌شود.



نه! آن‌ها را به کفن و دفن نیازی نیست. با همان لباسی که بر تن داشتند، در خاک آرمیده‌اند. باکی نیست، زیرا آن‌ها از گروه سرفرازی بوده‌اند که به همان گونه که زیستند مردند.



نزدیک به نیم قرن از منکوب‌شدن فاشیسم سپری شده و هنوز حکومتی فرصت می‌یابد گورهای جمعی پنا کند. از کجا گستاخی این تبهکاری‌ها را یافته است؟ این گستاخی نباید بی‌پاسخ بماند. تبهکاری‌های این رژیم هیولایی، لکه ننگی بر دامان بشریت است.



او کیست و آن دیگری که تنها پایش از خاک پدر آمده است؟ تفاوتی می‌کند؟ قلب ما آیا ما را فرانمی خواند که بی‌خیزیم تا مگر جنایتکاران را از ادامه کشتار باز داریم، دست در دست با هر آن که با ما پیا می‌خیزد؟ آن که این ندای قلب خویش را بی‌پاسخ می‌نهد (در بخش‌بنده‌ترین داوری) باید آدم مفلوكی شده باشد... به پاسخ این پرسش بیهوده نیازی نیست که او کیست و یا آن دیگری.

هرگز فراموش نمی‌کنیم

ادامه از صفحه اول

شکنج شهرداران تهران و قتل مخالفان سیاسی و دگراندیشان با قتل‌های اخیر زنجیره‌ای آغاز شد. بسیاری از آن‌ها نمی‌خواهند و یا صلاح نمی‌دانند بپذیرند که نمی‌توان اصلاح طلب بگیریم و جدی و مبارز ضد خشونت بود اما با میراث فکری، سیاسی آیت‌الله خمینی تعیین تکلیف نکرد. واقعیتی است که جامعه ما نه به انتقام‌جویی که به آرامش و التیام زخم‌های عمیق اجتماعی ایجاد شده نیاز دارد اما این نیاز حاصل نخواهد شد مگر با شکستن سکوت روشن شدن همه حقایق، معرفی جنایتکاران و احقاق حقوق قربانیان فاجعه و این تنها راه ایجاد تضمین برای عدم تکرار و یا بروز هر شکل از این گونه جنایات است. انتقام‌جو نیستیم اما هرگز فراموش نخواهیم کرد.

کمک مالی ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ سوندی، کمک به خانواده بارانی که در راه آزادی جان باختند اردوی تابستانی ۲۰۰۲ یونیوری

گفتگوی مراد تقفی و علیرضا علوی تبار در مورد ائتلاف‌های تازه اصلاحات و شیوه‌های اصلاح طلبانه

ماهنامه آفتاب در شماره هفدهم خود (تیر و مرداد) گفتگویی دارد پیرامون رابطه اصلاح‌طلبان حکومتی با سایر نیروهای مردم‌سالار و دمکرات که توسط مراد تقفی و علیرضا علوی تبار صورت گرفته است.

مراد تقفی: من صحبت را از یک یادآوری کلی شروع می‌کنم و بعد بطور مشخص به نوشته‌های آقای علوی تبار در مجله آفتاب به نام آینده ایران، راهکارهای اصلاح‌طلبان منتشر کردند اشاره خواهم کرد.

به نظر من بعد از یک دوره بسیار کوتاه اولیه بعد از انتخابات دوم خرداد در حرکت اصلاحی و در گفتار اصلاح‌طلبانی که دیگر با این انتخابات به حکومت رسیده بودند یک عنصر آرام حذف می‌شود و آن عنصر دیگران است، دیگرانی که نه در زمره طرفداران مشکل‌نیروی دوم خرداد جای می‌گرفتند، نه در زمره مخالفان این حرکت یعنی همان محافظه‌کاران، برای یادآوری من فقط می‌خواهم به گفتگویی که محمد خاتمی، کاندیدا با مجمع حزب‌الله مجلس داشت اشاره کنم.

وی در پاسخ این پرسش نسبت به پیروزی خود چه اندازه امیدوار هستید و در بین چه اقشاری پایگاه خود را می‌یابید؟ می‌گوید: بنده نظریه‌های گوناگون آن‌ها را که به اصول انقلاب ایمان دارند، حتی به آن‌ها که به ایران ایمان دارند و حاضر هستند در چارچوب نظام اسلامی زندگی کنند، قبول دارم و هرگز به نفع نظام نمی‌دانم که یک حرکت عین نظام و مابقی بیرون از نظام باشد. اگر پانزده در صد از افراد نیز به جهت حمایت از اینجانب به درون نظام بیایند، بنده خود را پیروزی می‌دانم و امیدوارم که خداوند این حرکت را قبول کند. اشاره ایشان به دو معنا می‌تواند فهمیده شود، یکی اینکه من موفق شوم مردم را مجددا جلب بکنم به مشارکت سیاسی و دوم اینکه آن پانزده درصد (که البته در عمل سی در صد بودند) اگر بیایند، می‌آیند و به برنامه اصلاحات رای خواهند داد که همین طور هم می‌شود. در انتخابات دوم خرداد ما کسانی را در پیای صندوق‌های رای دیدیم که سال‌ها بود که نمی‌آمدند و رای نمی‌دادند و سال‌ها بود که از فضای سیاسی کنار گیری کرده بودند و به احتمال بسیار زیاد هم این افراد نقش مؤثری در انتخاب آقای خاتمی داشتند. توجه به افرادی که به هر حال به پای صندوق رای به هر دلیلی نمی‌آیند تقریباً یک سال بعد از دوم خرداد دوباره محو می‌شود. من اینجا می‌خواهم از شما بپرسم که این افراد از خود چند سال است ادامه دارد. باز هم اگر بخواهم از خود رئیس جمهور مثال بیاورم این اواخر چندین بار آقای خاتمی صحبت از خطراتی کردند که در واقع کشور و نظام را تهدید می‌کند در بیان این خطرات کسانی را شمرند که به عنوان مثال توجه به وجهه جمهوریوت نظام ندارند. کسانی را نام بردند که نیروهای بیرون هستند و نهایتاً کسانی را که توجه به اعتقادات مذهبی مردم ندارند، ولی در اینجا یک غایب عظیم داریم و آن کسانی هستند که در داخل کشور هستند و مایل بودند و هستند اصلاحات موفق شود، اما جانی در فضای سیاسی کشور ندارند و به همین دلیل از جنبش اصلاح‌طلبی و بالطبع نظام رویگردان شده‌اند. من توانم از این غیبت مثال متعددی بیاورم. به نظر من عدم حضور این گروهی که در دومین انتخابات ریاست جمهوری کمتر شرکت کردند و اسامی و ارقامی که در این یکی دو سال اخیر منتشر شده، نشان می‌دهد که هر روز بر حجم آن‌ها و تعدادشان اضافه می‌شود. در واقع به مقدار زیادی می‌شود گفت این‌ها به یک معنا غایب هستند، از گفتاری که نیروهای اصلاح‌طلب حکومتی امروز پیش می‌برند. نکته مهمی که من در نوشته آقای علوی تبار دیدم این بود که برای اولین بار در یک نوشته کوتاه بدون تعارف می‌توانم بگویم بدون آن که عقل در بین صفحات طولانی نوشته یا جمله‌های طولانی گم شود، به وجود این افراد اشاره کردند.

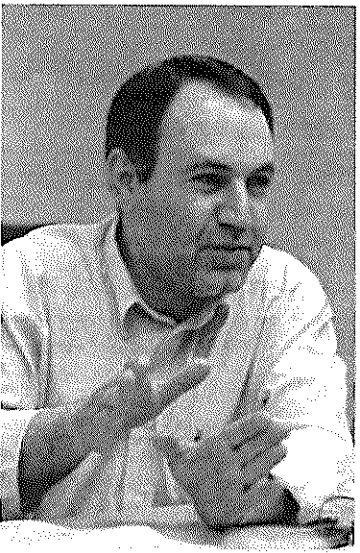
ایشان در این مقاله به سه راهکار اشاره می‌کند. بعد از اینکه در واقع یک خلاصه‌ای از امکانات آینده ایران ارائه می‌دهد، به این سه راهکار رجوع می‌کند و می‌گوید که این راهکارها اگر بخواهیم اساسی شناخته‌شده‌ای که برایان بکار رفته، بکار بریم، عبارتند از آرامش فعال و بازدارندگی فعال و اقدام هماهنگ. در بخش اول که در واقع توصیف راهکار آرامش فعال است و در قسمت‌های بعد مورد نقد قرار می‌گیرد اشاره روشنی می‌شود به اینکه ما با این طیف افرادی که در جامعه هستند، اصلاح‌طلب هم هستند، دمکرات هم هستند ما یعنی اصلاح‌طلبان حکومتی چه برنامه‌ای در قبال آن‌ها داریم؟ سپس وجود دیگر همین برنامه در ارتباط با افراطیون و تندروها نیز بازگو می‌شود که بر لزوم گفتگو و چانه‌زنی با نیروهای محافظه‌کار تأکید می‌شود. در بند بعدی به روشنی می‌گوید راهکار آرامش فعال این بود که بر تسامح و جدایی جبهه دوم خرداد (اصلاح‌طلبان درون حاکمیت به گفته خودشان) از دیگر نیروهای اصلاح‌طلب و طرفدار مردم‌سالاری در ایران تأکید شود. بسیار عالی! اما فعلاً به نقد این بحث بر نمی‌گردیم. برای اینکه خود در واقع این هم معتقدند که این دوران سر آمده و در واقع تبار دوران اگر ادامه پیدا کند و این استراتژی ادامه پیدا کند، مسلماً اصلاح‌طلبان و اصولاً جنبش اصلاح‌طلبی شکست خیلی بدی خواهند خورد که حرف ما هم از روز اول همین بود. خوب، بسیار عالی. من هم فکر



علیرضا علوی تبار

غیرخودی خلط می‌شود و ممکن است یک مقداری ایجاد اشکال کند. من گاهی اوقات به این معتقدم که جبهه دوم خرداد به عنوان یکی جبهه سیاسی باید در سه سطح رابطه خودش را با دیگران که یا متعلق به نیروهای ملی مذهبی هستند یا متعلق به نیروهای هستند که من آنجا تحت عنوان سوسیال دمکرات و لیبرال دمکرات از آن‌ها نام بردم جنابعالی هر اسم دیگری روی آن بگذارید، من هیچ اصراری روی آن ندارم تعریف کند. یک سطح رابطه دفاع از حقوق قانونی است یعنی اینجا ما در واقع از همین نیروهای اجتماعی که ایرانی هستند و در واقع به دلیل ایرانی بودن و شهروند بودن از یک حقوقی برخوردارند، هر گاه حقوق آن‌ها نقض می‌شود باید دفاع بکنیم. در واقع از حقوق آن‌ها حمایت بکنیم. یک سطح، سطح دیدگاه‌ها و مواضع ایدئولوژیک است. مثل تفسیرهای مختلفی که ما از تاریخ گذشته ممکن است داشته باشیم من در واقع در این سطح هم به گفتگویی انتقادی طرفین اعتقاد دارم. یعنی به هیچ وجه معتقد نیستم که ما باید تمایزهایمان را با یکدیگر انکار بکنیم یا بگویم که هیچ اختلافی نبوده یا ما تحلیل‌های متضادی از بعضی نقاط تاریخ ایران نداریم. در این سطح رابطه باید بر اساس گفتگویی انتقادی باشد. در حالی که در سطح قیل اساساً یک نوع حمایت کامل از حقوق قانونی باید برقرار باشد. یک سطح هم رابطه همکاری‌های عملی مطرح می‌شود و این که به اصطلاح اقدامات مشترک انجام دادند. در این سطح به نظر یک مقدار وضعیت فرق می‌کند. در این سطح در واقع محور اصلی برقراری رابطه از یک طرف برای یک نیروی سیاسی باید هزینه فایده هر نوع همکاری مشترک باشد. این هزینه فایده را هم کوتاهمدت نباید ارزیابی کنند. در یک افق بلندمدت همکاری و اشتراک عمل باید ببیند که همراهی با یک نیروی سیاسی دیگر تا چه حد او را کمک می‌کند، برای رسیدن به اهدافش چقدر هم کمک نمی‌کند. اما این زمانی است که ما کاملاً عقلانی با قضیه برخورد می‌کنیم. یعنی کاملاً در عرصه خودآگاه و عقلانی برخورد می‌کنیم. اما اگر واقعاً بخواهیم ببینیم در کل چگونه با این سالها برخورد می‌کنیم یعنی در واقع آن عناصر عاطفی را هم وارد بحث کنیم و در بحث خود لحاظ کنیم، آن جا در واقع عنصر دیگری هم به نظر اثر خود را روی میزان تمایل ما به همکاری یا عدم تمایل می‌گذارد.

بظنر مثال ببینید ارزیابی‌ای که ما از میزان اعتمادی که به نیروهای دیگر داریم و در واقع نوع نگاهی که داریم که آن‌ها چه نگاهی نسبت به ما دارند. تصویری که ما از نگاه آن‌ها نسبت به خودمان داریم مطرح است. مثلاً فکر می‌کنم برای یک همکاری سیاسی یک حداقل‌هایی از سختی باید وجود داشته باشد. اگر دو نیرو هیچ نقطه مشترکی نداشته باشند یا بسیار نسبت به هم بدبین باشند، یا اساساً تحلیل آن‌ها از یکدیگر منفی باشد، اساساً امکان عملی و زمینی و بستر کار فکری فراهم نمی‌شود. قبول دارم که در درون جبهه دوم خرداد یک نوع به اصطلاح عدم تمایل به همکاری با نیروهایی که نمی‌شناسد وجود داشته، اما می‌خواهم بگویم که در طرف مقابل هم یک نوع وقایعی اتفاق افتاده که این عدم کار مشترک را تشدید کرده است. ببینید ما در واقع از درون همدیگر خبر نداریم و به دلیل کمبود ارتباطات و کمبود شناخت‌ها معمولاً سعی می‌کنیم برای توضیح رفتار یکدیگر در ذهن خود مدل بسازیم. یک مدل که همیشه ساده شده است، همیشه یک بخشی از واقعیت را نشان می‌دهد بر اساس مشاهده‌های ما باشد. تصور من این است که در نیروهای دوم خرداد به خاطر یک تصویری، یک مدلی از رفتار دیگرانی و افرادی که دیگران تلقی می‌شوند پدید آمده بود. البته من نظر خود را می‌گویم و واقعاً هیچ وقت با دیگران در این مورد گفتگویی دقیق نکردم و بعد این در یک مقطعی تقویت شد آن تصور این بود که گروه‌های دیگری وجود دارند که اساساً تصورشان از ما بسیار منفی است، ما را آدم‌هایی می‌دانند که در تمام به قول خودشان خیانت‌ها، جنایت‌ها و زنده‌ها شریک بوده‌ایم و امروز اگر دمکرات شدیم به سر باور و ایمان و تحول است، بلکه در واقع به دلیل این که در موضع ضعف قرار گرفته‌ایم به دمکراسی میل پیدا کرده‌ایم از آن طرف، آن‌ها در واقع کاملاً به ما نگاه ابزاری دارند. یعنی معتقدند این‌ها تنها کسانی هستند که می‌توانند حساب این اقتدارگرایان محافظه‌کار را برسند، بگذار این کار را انجام دهند در مقطع خاص ما حساب آن‌ها را خواهیم رسید. این‌ها در واقع هدف و آماج بعدی حمله ما هستند و ما به موقع ترتیب این‌ها را هم می‌دهیم. یا بطور مثال، نکته و محور سومی هم بود که ما در عین حال که این‌ها را در مقابله با اقتدارگراها تقویت می‌کنیم و می‌گذاریم که بچنگند، در واقع آن‌ها را وارد عرصه مبارزه می‌کنیم، اما نباید بگذاریم که یک نوع ژرمنی فکری پیدا کنند. بنابراین در مقاطع مختلف باید این‌ها را به لحاظ ایدئولوژیک در حمله قرار ندهیم و هیچ‌گاه نگذاریم چه‌راهی پیدا کنند که کسانی که آدم‌های واقعا دمکراتی هستند، این‌ها واقعا آدم‌های خوش‌فکری هستند و می‌توانند آینده ایران را تضمین بکنند. این تصور این ارکان سه‌گانه، یک تصویر کاملاً منفی و منور و درون یک تحلیل و



مراد تقفی

ارزیابی منفی در کنار یک نگاه ابزاری، در کنار یک حمله مداوم برای اینکه قدرت این‌ها و تاثیرگذاری فکری آن‌ها از یک حدی بالاتر نرود در یک مقطعی متأسفانه این تصور را تقویت کرد. اتفاقی که در کنفرانس برلین افتاد، اتفاقی که قبل از آن در کنفرانس قیرس افتاده بود، یکی دو واقعه که بعد از آن به نوعی این باور را هم تقویت کرد. اگر یک ذهنیت بود که مخالف بود در اقلیت قرار گرفت و در واقع یک مقدار ضعیف شد. در کنار این تصور این نکته هم بود که می‌گفتند که متأسفانه با خواسته‌ها هم نتواند وجود ندارد. یعنی در واقع همه منتظرند که یک عدد دیگر تلاش را بکنند، هزینه‌ای را بدهند و بقیه هم در هزینه‌ها سهیم نشوند. در واقع دانشا می‌گویند حاضریم کمک کنیم ولی در هر مقطعی که ما کمک می‌خواهیم این کمک‌ها را تا حدی بیشتر جالب نمی‌برند، محدود می‌کنند و در واقع جایی که ما فکر می‌کنیم مرزی نیست آن‌ها بلافاصله مرز می‌کشند و جدا می‌کنند، ما نیستیم که جدا می‌کنیم آن‌ها هستند که جدا می‌کنند. در واقع می‌خواهم بگویم علاوه بر اینکه انتقاداتی که علیه جبهه دوم خرداد وجود دارد، این الگویی که ساخته شد و تقویت شد در مقطعی به علاوه عدم مشارکتی که می‌شد و در واقع آن نیرو و هزینه‌ای که گذاشته می‌شد و پرداخت شد این باور را تقویت کرد که ما نمی‌توانیم روی نیروی بیرون از خودمان حساب کنیم و باید به خودمان متکی باشیم. خودمان هستیم که می‌توانیم کار را پیش ببریم غلط و درست بودنش مساله دیگری است می‌خواهم بگویم هیچ وقت از آن رویه بحث نشده است... بلکه برخورد ابزاری هم با ما می‌شود یعنی یک عدد معتقدند که ما گوشه‌های دم توپ خوبی هستیم ولی نباید آینده‌ای داشته باشیم.

تقفی: فکر می‌کنم به حال گفتن این صحبت‌ها مثبت است یعنی قدم اولی است برای فراتر رفتن از اینجا. نمی‌خواهم در واقع تابع نعل به نعل این نوع تصورات را در نیروهایی که حالا شما اسم‌شان را سوسیال دموکرات یا لیبرال دموکرات می‌گذارید و پیشنهاد من این است که آنها را جمهوری خواه بنامیم. به نظر می‌آید که نیروهای عقل‌گرا همان طوره که شما عنوان کردید باید به فکر راه‌ها و ابزارهایی باشند که بتوانند از این مشکلات گذر بکنند و من بیشتر می‌خواهم از نوع برخورد غیرعقلانی با این مسائل در نقد بکنم. ما نمی‌توانیم نیت‌سنجی بکنیم اساساً این الگویی که شما گفتید، نیت‌سنجی است که متأسفانه در جامعه ایران خیلی باب است، یعنی همان طوری که می‌گویند، کم نیستند افرادی که می‌گویند به فرض مثال عطفی احتیاج داریم یا از اصلاحات و لزوم مردم‌سالاری می‌زنند ۵ سال پیش یا ده سال پیش به این نوع عقاید باور نداشتند، این‌ها از بد حادثه به اینجا آمدند، از ضعف به اینجا کشیده شدند. من معتقدم که در حالی که آدم وارد مردم‌سالاری شود اشکالی ندارد. فکر نمی‌کنم که کشورهایی غربی هم لزوماً باب‌های دیگری به این ماجرا آمده باشند. مردم‌سالاری خاصیتش این است که در واقع حقوق ضعیف‌تر را حفظ می‌کند و وقتی که نیروهای ضعیف می‌شوند بیشتر به آن گرایش پیدا می‌کنند. مستثنی می‌شود، خوب به صورت یک فرهنگ در جامعه باقی می‌ماند. ما باید اول همانطور که شما به درستی گفتید نیت‌سنجی را کنار بگذاریم. اگر با نیت‌سنجی ادامه دهیم، در واقع هر اتفاقی که در جهت اثبات این فرضیه‌ها که گمان می‌کنیم از نیت در قلب و مغز طرف مقابل آگاه هستیم برمی‌آید، آن را بزرگ می‌کنیم و سدها و ده‌ها عامل دیگر را که ممکن است آن الگویی ما را نقد بکنند کنار می‌گذاریم. این خاصیت نیت‌سنجی است. من فکر می‌کنم ما دو راه داریم که از این معضله که شما به درستی به آن اشاره می‌کنید بگذریم. یکی این است که به وخیم‌بودن اوضاع توجه بکنیم. یک جایی هست همانطور که شما می‌گویید وقتی آدم هزینه فایده می‌کند، می‌گوید که من اگر که با یک گروه دیگری یا فرد دیگری که با وی تضام لزوماً ایدئولوژیک ندارم همراهی بکنم این برای من ممکن است منفعتی مقابل پیچ داشته

باشد، اما اگر همراهی نکنم من ممکن است ضرری معادل سی داشته باشم. خوب من از این می‌گذرم، اما اگر که این هزینه همراهی کردن بتواند یک فایده صد برای من داشته باشد یا حتی همراهی نکردن آنقدر خطر باشد که ممکن است که در واقع یک وضعیتی به کل دگرگون شود آن وقت شاید ما از این جنبه نیت‌سنجی فراتر برویم و در یک نوع همراهی‌هایی که اسمش را می‌گذارم مدرن، یعنی بر پایه یک سری قراردادهای اجتماعی است، گام بر می‌داریم. ما فرض می‌کنیم که من شخصاً تمام آن عیب و ایرادهایی که شما گفتید داشته باشم فرض بکنیم بدبین باشم، فرض کنید به نیروهای اصلاح‌طلب حکومت نگاه ابزاری داشته باشم به آن‌ها فکر بکنم که هر از گاهی باید با تقدهای خیلی تند و تیز مانع از به اصطلاح محبوبیت آن شوم، فرض بکنیم که بنده یک همچون فردی هستم اما این دلیل نمی‌شود که من در یک مرحله، وارد یک قرارداد اجتماعی یا یک قرارداد سیاسی با گروه دیگری نشوم. باید ببینیم اصلاً چرا افراد وارد تعامل سیاسی با یکدیگر می‌شوند. یک طرف نیاز ماست و یک طرف فکر می‌کنیم که شاید با یک گفتگویی مسقول، او و خودمان را در یک وضعیت متناسب برای این معامله قرار دهیم. فکر می‌کنم ما نباید منتظر این شوم که افراد همدیگر را دوست داشته باشند. حالا شما می‌گویید که سختی من هم از همین کلمه استفاده کنم که ما نباید منتظر سختی باشیم. در هیچ جای دنیا نیروهای سیاسی که به وجود می‌آیند اول سختی ندارند... می‌خواهم بگویم جامعه در یک وضعیتی نیست که ما فقط بتوانیم نیت‌سنجی کل فضای سیاسی آن را در این دو قطب اصلاح‌طلب حکومتی و محافظه‌کار حکومتی خلاصه بکنیم. اعداد و ارقامی که به هر حال مدتها در اختیار خود شما هم قرار گرفته نشان می‌دهد که چیزی در حدود بالای پنجاه و شش نشان وقت درصد جامعه در هیچ یک از جریان‌های سیاسی موجود خود را شناسایی نمی‌کند. البته حزب مشارکت در این مجموعه، در مجموعه نیروهای سیاسی که افراد مملکت خودشان را با آن‌ها شناسایی می‌کنند در رده اول قرار دارد و با فاصله زیادی با بقیه، ولی مجموعه را که کنار هم می‌گذاریم می‌رسم که بیش از نیمی از جامعه خود را در نیروهای سیاسی موجود شناسایی نمی‌کند. پس ما همه در واقع آگاه هستیم به این مساله که مجموعه نیروهای سیاسی فعال باوجودی نیست و باز هم ما به این مساله آگاه هستیم که این رقم تقریباً به صورت ماهانه یک درصد به آن اضافه می‌شود در واقع به رقمی که در روزنامه نوروز چاپ شده بود می‌دانیم در فاصله دوازده سیزده ماه گذشته دوازده سیزده درصد به تعداد افرادی که اصلاح دیگر امیدوار هم نیستند که اصلاحات بتوانند تغییرات لازم را بدهد اضافه شده است و تقریباً همین مقدار از نیروهایی که به اصلاحات امیدوار بودند، کم شده است. پس یکی خطری بودن ماجراست، خطری بودن ماجرا به نظر من به ما این را می‌گوید که ما یک مقدار غافلیم یا باید از این برخورد می‌کنیم که شما اسم آن را برخورد عقلانی و من این کاملاً می‌فهم و نفی نمی‌کنم، باید فراتر برویم. اگر می‌گویند لحظه تاریخی به خاطر همین است که در لحظات تاریخی است که آدم یک مقداری از خود و از وجود و احساسات و عواطفش می‌گذرد و یک حرکتی می‌کند که از خود فراتر می‌رود. به همین جهت به هر حال اسمش را تاریخی یا قهرمانانه می‌گذاریم. علوی تبار: البته من یک نکته دیگری را هم اینجا می‌خواهم اشاره بکنم و آن اینکه در شرایط خاص ایران، رفتارهای سیاسی الان در یک حالت نرمالی نیست، ما اینجا در واقع نمی‌توانیم صرفاً با یک سری روابط قراردادی خیلی عقلانی و یک رابطه متقارن ولی سرد با هم ارتباط برقرار کنیم. رابطه‌ای که برابر است برای دو سیاست بودن به یک رابطه متقارن گرم و عاطفی احتیاج داریم یا حتی به نظر یک جاهایی رابطه نامتقارن گرم یعنی این که کسی برای کسی دیگری ایثار هم بکند. علت این است که در واقع ما پیش از اندازه‌ای که یک نیروی سیاسی در یک جامعه توسعه یافته بر اعتماد به هم احتیاج دارد، در ایران به اعتماد به یکدیگر احتیاج داریم چون اینجا هیچ‌کس اعتماد شما حداقل فقط یک رای از دست می‌دهد، اما اینجا خیلی چیزها را ممکن است از دست بدهد. بنابراین در واقع ضمن این که می‌گویم ما باید عقلانی برخورد کنیم، به نظر می‌آید که این نکته باید یک جایی حل شود که فکر می‌کنم تا آن پدید نیاید در واقع این سختی که الان در روابط ما وجود دارد، روابط دوم خرداد و دیگران وجود دارد حل نخواهد شد. مثلاً در داستان دستگیری ملی‌گرایان (ملی مذهبی) به نظر رابطه ذکر شده مستثنی شد، قبل از آن این رابطه کاملاً بر پایه برقرار کردن بین نیروهای دوم خرداد و ملی مذهبی‌ها برقرار بود. اما در جریان دستگیری ملی مذهبی‌ها و دفاعی که دوم خرداد کرد، به نظر می‌آید که آن رابطه کاملاً جای خود را به یک رابطه دیگری داده است. نیروهایی که چندین سال در مقابل هم بودند و بعد نیروهایی که نمی‌خواستند با این رابطه جدید رابطه برقرار کنند از وسط این کار در حال منزوی شدن هستند و نیروهای دیگر اجازه حرف‌زدن ندارند و یا تخریب کنند این رابطه‌ای را که بازسازی شده است. به نظر من یک جایی و یک اقدامی لازم است که این نیروها در واقع ادامه در صفحه ۷

جهانی شدن سرمایه‌داری علیه اشتغال

ب. کیوان

نگاهی به سخنرانی رئیس جمهور

راه مردم‌سالاری از دالان‌های شورای نگهبان نمی‌گذرد!

برگرفته از نشریه اینترنتی ایران‌خبر

ف. تابان

برداشته خواهد شد. جامعه ایران این را دریافته است، که بدون محدود کردن اختیارات گسترده قانونی ولایت که در اصول متعدد قانون اساسی و مشروعیات یافته است، سخن گفتن از افزایش اختیارات رئیس جمهور سخنی غیرواقعی و برای سرگرمی خواهد بود. آیا آقای خاتمی قصد دگرگون کردن این رابطه نابرابر قانونی به نفع اعاده حیثیت از نماینده جمهور را دارد؟

خاتمی در سخنان روز گذشته خود بار دیگر بر دو نکته حایز اهمیت تاکید کرد: نخست آنکه چیزی بیش از قانون اساسی نمی‌خواهد و دوم مخالفت - این بار صریح‌تر و آشکارتر از همیشه با اندیشه رو به رشد جدائی دین از دولت و این هر دو، همان اندیشه‌هایی هستند که جنبش اصلاحات در ایران را زمین‌گیر کرده‌اند.

پاسخ محمد خاتمی به این سؤال که او چگونه می‌خواهد بر دامنه اختیارات خود بیافزاید، پاسخی نبود که جامعه و افکار عمومی در ایران را که اینک با مکانیسم مناسبات دو بخش انتخابی و انتصابی در حکومت به خوبی آشنا هستند، قانع کند. محمد خاتمی در این پاسخ، یک بار دیگر ضعف همیشگی سیاست‌های خود را به نمایش گذاشت و نشان داد هر چند ایده‌هایی در جهت دفاع از حقوق ملت ایران دارد، اما راهکارها و سیاست‌های مناسب با اجرای این ایده‌ها ندارد. او همچنان در دایره‌ای بسته، تلاش می‌کند راهی به سوی احقاق حقوق ملت بیابد و راه حل‌هایش، تکرار راه حل‌های بی‌ثمری است که دیگر شاید حتی نزدیک‌ترین طرفداران وی را نیز راضی نکند.

آقای خاتمی در اجرای قانون اساسی به تعبیری که خود از آن دارد، یعنی تحقق اصول معطل‌مانده مربوط به حقوق ملت متأسفانه شکست خورده است، اما او نمی‌خواهد این واقعیت را بپذیرد و به همان صورتی در مورد ضرورت اجرای قانون سخن می‌گوید که پنج سال پیش، در آغاز راه، وقتی که ظرفیت‌های عظیم قانونی برای مقابله با حقوق ملت، هنوز بدرستی برای او و دیگر اصلاح‌طلبان روشن نبود، سخن می‌گفت. روشن شدن حقایق تلخ این پنج ساله و دشواری‌های لاینحلی که در سر راه تحقق هدف او پدید آمده است، هر چند بسیاری از نزدیکترین یارانش را نیز به بی‌ثربودن راهی که او برگزیده است، متقاعد کرده، اما در رئیس جمهور منتخب کوچکترین تزلزلی ایجاد نکرده است. محمد خاتمی در سخنرانی روز گذشته خود، شاید بیش از هر زمان بر این نکته تاکید کرد که هر حرکتی باید در چارچوب قانون باقی بماند. این تاکیدات در زمانی که حتی بسیاری از اصلاح‌طلبان به ضرورت بازنگری در قانون اساسی متوجه شده‌اند، بیش از آنکه هشدار به رقبای محافظه‌کار و تملقی شود، علیه اندیشه‌هایی است که می‌گوید که به ترمیم نبودن شعارهای وی پی می‌برند.

تاکیدات صریح و روشن وی در مخالفت با لایحه و اندیشه جدائی دین از حکومت، اندیشه دیگری که روز به روز در طیف‌های گسترده‌تری از فعالین اصلاح‌طلب طرفدار پیدا می‌کند، در کنار تاکیدات افراطی وی بر محدود نگاه داشتن جنبش اصلاح‌طلبانه در چارچوب قانون اساسی، این گمان را تقویت می‌کند که هشدارهای رئیس جمهور، متوجه پیشروترین اندیشه‌های جنبش اصلاح‌طلبانه و دمکراتیک در ایران شده است.

محمد خاتمی نتوانسته است محافظه‌کاران را به اجرای قانون اساسی متقاعد کند و متعهد سازد و نتوانسته است تصویری انسانی و دمکراتیک از حکومت دینی را در عمل به نمایش بگذارد. این خیال که او سرانجام بتواند چنین ایده‌هایی را به تصویب فقهای دستگاز ولایت برساند، شاید تا پایان دوران ریاست جمهوری او نیز ادامه یابد و وی هرگز باور نکند که در این راه شکست خورده است، اما آیا او موفق خواهد شد بیست و دو میلیون رای‌دهنده یک سال پیش به خود را همچنان به این اندیشه‌ها متعهد و وفادار نگاه دارد و مسیر تحولات دمکراتیک در کشور ما را کماکان در معبرهای صعب‌العبور ساخت سیاسی حاکم و کوره راه قانون اساسی موجود محبوس کند؟

آمارها می‌گویند آقای خاتمی ماهانه یک درصد از هواداران خود را از دست می‌دهد و دشوار است بتوان پذیرفت، انبوه انسان‌هایی که از راه حل‌های وی ناامید شده‌اند، با سخنانی نظیر آن چه دیروز او گفت بار دیگر باور کنند که وی راه حلی ترمیم‌بخش و عملی برای رسیدن به دمکراسی و مردم‌سالاری در آستین داشته باشد.

محمد خاتمی رئیس جمهور روز گذشته در دومین گفتگوی مستقیم خود با خبرنگاران داخلی و داخلی در مدت پنج سال ریاست جمهوری، از تلاش‌هایی سخن گفت که در صدد است برای افزایش اختیارات خود و به منظور جلوگیری از نقض قانون اساسی صورت دهد. وی که از عدم قدرت خویش انتقاد می‌کرد، اعلام داشت قرار است لایحه‌ای برای افزایش این اختیارات به مجلس شورای اسلامی بفرستد. این نکته، مهم‌ترین سخنی بود که در مصاحبه مطبوعاتی سه ساعته روز گذشته وی با خبرنگاران، توجه محافل سیاسی را به خود جلب کرد.

همه کسانی که روز گذشته این سخنان رئیس جمهور را می‌شنیدند، با مرور ده‌ها لایحه و طرحی که در چند سال اخیر سرنوشتی تلخ در شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت داشته‌اند، با خود می‌اندیشند آیا او موفق خواهد شد، حق مسلم خویش را از چنگ فقها باز ستاند و بر دامنه اختیارات خود به قصد صیانت از قانون اساسی بیافزاید. راهکار رئیس جمهور برای پایان دادن به نقض گسترده اختیارات خویش چیست؟ این پرسش عمومی، در سالن کنفرانس نیز بازتاب یافت و خبرنگاری سؤال کرد اگر شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام در برابر افزایش اختیارات او ایستادگی کنند، چه خواهد کرد؟ خاتمی به این پاسخ اکتفا کرد که او اقدامی بر خلاف شرع و قانون انجام نمی‌دهد که مورد مخالفت این نهادها قرار گیرد!

آقای رئیس جمهور با این پاسخ، این بدگمانی را تقویت کرد که قصد او از آرایه‌های لایحه‌ای، یک زورآزمایی جدی با کسانی نیست که حقوق نماینده مستقیم مردم را غصب کرده‌اند. او یا همچنان در توهم و خوش‌بینی نخستین ماده‌های آغاز ریاست خود نسبت به امکان اصلاح در بخش‌های سخت حکومت به سر می‌برد و حاضر نیست دست از این توهم بشویند، و یا چشم‌پوشی می‌کند و سخنان خلاف واقع می‌گوید. آیا او مدعی است آن چه که در چند سال گذشته شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام با مجلس و مصوبات آن کرده‌اند منطبق بر شرع و قانون بوده است؟ آیا او بر این خیال است که مصوبات مجلس که پی در پی در این دو نهاد انتصابی رد شده‌اند، به خاطر آن رد شده‌اند که موافق شرع و قانون نبوده‌اند؟ آیا او بر این باور است که تصمیمات شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام تصمیماتی کاملاً جناحی و در خدمت اهداف محافظه‌کارانه نبوده است؟ پس او با این گونه سخن گفتن می‌خواهد چه کسانی را در توهم نگاه دارد؟

محدود کردن مداوم اختیارات رئیس جمهور، از همان فردای انتخاب محمد خاتمی در دوم خرداد، به دستور و فرمان رهبر حکومت اسلامی آغاز شد. وقتی علی خامنه‌ای در یک دستور غیرمتعارف، رئیس جمهور بیست میلیون را شایسته ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام تا پیش از آن همواره به رئیس جمهور تعلق داشت ندانست و علی‌الکره هاشمی رفسنجانی را به ریاست مدام‌العمر آن برگزید، آنگاه سیاسی در یافتند رهبر حکومت اسلامی قصد دارد اعتبار و اختیار رئیس جمهور را بصورتی قانونی و با استفاده از اختیارات خود تنزل دهد. در تمام پنج ساله که از ریاست آقای خاتمی می‌گذرد، بی‌اعتنایی به تذکرات و هشدارهای او و نقض مکرر اختیاراتش، به اعتبار اختیارات مقام رهبری و در خوشبینانه‌ترین ارزیابی، عدم مخالفت وی با این تعرضات، صورت گرفته است. آقای رئیس جمهور تنها در یک صورت می‌تواند از مقام لگدمال‌شده منتخب مردم اعاده حیثیت کند و قدرت را به آن بازگرداند که بکوشد رابطه رئیس جمهور و رهبر را دگرگون کند و توازن قدرت را به نفع نماینده انتخابی مردم بر هم زند. این رابطه، سبلی است از رابطه نابرابر دو نهاد جمهوری و ولایت در حکومت ایران که اولی را تابع دومی ساخته و در چارچوبه قانون اساسی مشروعیات بخشیده است. نمایندگان شرع، به اعتبار همین قدرت برتر است که رئیس جمهور را در هزارتوی قانون و مناسبات پیچیده نهادهای رسمی نظام گرفتار کرده‌اند و از او مقامی ساخته‌اند که خود نیز اعتراف می‌کند، حتی برای نظارت بر قانون نیز اختیارات کافی ندارد.

تا وقتی نماینده جمهور مردم مجبور باشد در سایه ولایت باقی بماند و مجری نیات او باشد و تا وقتی وکلای ملت برای تصویب هر قانون مجبور به تأیید فقهای منتصب رهبر باشند، حتی قدم اول به سوی مردم‌سالاری در کشور ما

مرزهای ملی حمایت نمی‌کند. به عنوان نمونه این منطقه شامل جنوب سومین منطقه که منطقه حاشیه تکنولوژیک است، از مرزهای ملی حمایت نمی‌کند. به عنوان نمونه این منطقه شامل جنوب مکزیک، بخش مطلوبی از برزیل استوایی، آفریقا و روسیه است. این منطقه، منطقه‌هایی هستند که زیر آماج فقر بسیار شدید قرار دارند. با این همه، این وضعیت از همه فرصت‌های بازآفرینی برخوردار است؛ البته در مقیاسی که پژوهش نه در ارتباط با ضرورت و توسعه نیازها، بلکه در ارتباط با توانایی پرداخت سمت‌گیری شود.

بی‌نظمی عظیم

در این صورت، هر کشور در رابطه با اقتصاد جهانی و غیره خود را بین بخش‌های مستعد تقسیم شده می‌بیند. این گنجیدگی دوگانه در صورتی می‌تواند بدون تضاد اداره شود که ایجاد دوگانگی کامل، دو بخش اقتصادی و اجتماعی بین «منطقه‌های» کشور مربوط ممکن باشد. بازار جهانی قاعده‌های مرجعه بخش‌های آزاد را به رقابت بین‌المللی معین می‌کند؛ حال آن که تعیین ارزش نیروی کار به طور اساسی در بازار داخلی ادامه می‌یابد. البته، این ناپوستگی جزئی ناممکن است، به طوری که جهانی شدن موجب نفی عظیم تولید می‌شود؛ یعنی تقاضای اجتماعی را که با این همه قابل پرداخت در رابطه با عرضه ملی و سطح متوسط بهره‌وری‌اش باشد، برآورد نمی‌کند؛ زیرا موفق به تطبیق‌اش با قاعده‌های جهان فوق رقابت نمی‌شود.

ساز و کارهای اخراج، بی‌ثباتی، به حاشیه‌راندن که در کشورهای شروتمند دیده می‌شود از منظر چنین رقابتی ناشی می‌شود. از این رو، می‌توان شاهد بود که ساختار اروپا به میانه دهه ۱۹۸۰ از منظر هماهنگ‌سازی به منظر رقابت‌انگیزی سیستم‌های اجتماعی برگردانده شده است. تحمیل ریاضت مزدببری و به صحنه آمدن برنامه «تعدیل» خیلی زود به تعرض به حمایت اجتماعی به عنوان وظیفه ناروا در رقابت بین‌المللی تکمیل شده است. همه سیاست‌های اجتماعی در جهت نزول خدمات عمومی و حمایت اجتماعی، متوقف شدن هزینه‌های اجتماعی و تنزل سهم مزدبران در ارزش افزوده پیش می‌رود. نتیجه این می‌شود که بی‌نظمی عظیمی در زمینه اشتغال و شرایط مزدببری در وجود آید و هیچ چشم‌انداز روشنی در این زمینه رونمانشود.

رایسبه‌های تنگناکنندگی جهانی شدن و لیبرالیسم نو را پیوند می‌دهد. البته، اینجا اینهمان وجود ندارد و همزمانی شدن خودبه‌خود انجام نیافته است، می‌توان در این باب مثلا به کار گرفتن سیاست‌های نولیبرالی در داخل کادر ملی را که مورد حمایت بازار جهانی است، در نظر گرفت. در واقع، بدین سان جهانی شدن تا اندازه‌ای به طور طبیعی به عنوان اهرم، دستاویز و وسیله فجاج از سیاست لیبرال نو به کار می‌رود. این جهانی شدن که به مثابه اجبارهای برآمده از جای دیگر به میان آمده خودبه‌خود با آنچه که تنها با هر شیوه خواسته‌اند انجام دهند، مطابقت دارد؛ حاصل آن انجماد دستمزدها و نظم‌زدایی اقتصاد است.

تقسیم به نوعی دیگر

در مفهوم وارونه، کاملاً می‌توان شکل دیگری از جهانی شدن را که مبتنی بر همکاری و اقدام به انتقال تکنولوژی‌ها و مبادله‌های قاعده‌مند است، تصور کرد. از این رو، نیروهای اجتماعی از سیاتل تا ژنو و سپس از نیس تا گوتنبرگ علیه جهانی شدن سرمایه‌داری بسیج شده‌اند. رسانه‌ها به نادرستی این جنبش را ضد جهانی شدن می‌نامند. در صورتی که همان‌طور که اقتصاددان فرانسوی جفری زاکس به بررسی آن پرداخت، این برتری به تنظیم نقشه جدید جهان انجامید. او جنبه‌هایی از واقعیت را که نشان‌دهنده بود، هنگامی کشف کرد که نقش مامور مسافر صندوق بین‌المللی پول را ایفا می‌کرد. منطقه‌های نوسازی تکنولوژیک - شامل تنها ۱۵٪ جمعیت جهان - نخستین منطقه را تشکیل می‌دهند. دومین منطقه که در آن تقریباً نیمی از سکنه جهان زندگی می‌کنند، مسئله پذیرفتن این تکنولوژی‌ها است. سومین منطقه که منطقه حاشیه تکنولوژیک است، از

کشورهای در راه توسعه آسیا تهدید می‌کند. به بیان دیگر، درجه بسیار بالای رقابت میان نیروی کار کشورهای مختلف در راه توسعه، بویژه در شاخه‌های باارزش افزوده ناچیزی وجود دارد. نیروی کار در شعبه‌های کشورهای صنعتی نیز با نیروی کار دیگر کشورهای صنعتی وارد رقابت می‌شود، اما در یک درجه پائین‌تری.

منطقه آزاد جهانی

بنابراین می‌بینیم که در داخل گروه‌های بزرگ یک «جدایی عمومی فعالیت‌ها صورت می‌گیرد که برای به دست آوردن سود از تفاوت‌های مزه به وسیله شعبه‌هایی در کشورهای در راه رشد که حفظ قسمت‌های بسیار حساس ارزش‌های مزد را برعهده دارند، تلاش می‌کند» در صورتی که بین‌المللی شدن «کلاسیک» با انتقال‌های اضافی بین فضاهای ناهمگون عمل می‌کرد، جهانی شدن نوعی منطقه آزاد جهانی را تشکیل می‌داد که در آن خنجرهای فوق‌رقابتی سلطنت و روی مدیریت نیروی کار و مزد در مجموع کشورهای مربوط اثر می‌گذارند و از این رو، تفاوت مزدها، بهره‌وری را ندیده می‌گیرند. این رقابت‌انگیزی به این دلیل هنوز فشار زیادی وارد می‌آورد که قدرت جذب تولید کشورهای جنوب در قبال کشورهای شمال نامحدود نیست. پس برای سرمایه‌ها تهدید به ترک کشورهای که سخت‌گیر می‌شوند برای جابجاشدن به جانب دیگران که «جذاب» ترند، آسان است. از این طریق عملی کردن یا نکردن این تهدیدها روی افزایش مزدها و بنابراین روی توسعه بازار داخلی کشورهای مربوط اثر می‌گذارد.

مدل توسعه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بر این فرض است که عمل‌های وابستگی از بین رفته‌اند. و این درست همان چیزی است که آن را به طور اساسی بی‌ثبات می‌کند. شکارگاه مشترک بحران‌هایی که از زمان کاهش ارزش واحد پول مکزیک (پزو) در ۱۹۹۴ نمودار شد، از این قرار است: کشورهای که اقتصادشان تمامی به مبادرات و پول‌ستیز دلار در بازار جهانی متکی است موفق به توسعه صادرات زیادت از واردات در حال افزایش شتابان نمی‌شود. عدم تعادل موازنه تجاری تعمیق می‌شود و روی پول در هنگامی که نرخ مبادله ارز فرو می‌ریزد و سرمایه‌گذارها سرمایه‌هاشان را بیرون می‌کشند بشدت فشار می‌آورد و در این صورت شغل‌های ایجادشده در هنگام سال‌های توسعه در گرداب توفان نابود می‌شود.

فزونی ذخیره پروانه اختراع‌ها

سلط تکنولوژیک بی‌سابقه کشورهای شمال و نخست ایالات متحده که از موج صنعتی شدن در آسیای شرقی درس‌ها آموخته‌اند، یکی از محدودیت‌های تکمیلی این مدل را تشکیل می‌دهد. کشورهای جنوب در اساس باید در جایگاه پیمان‌کار باقی بمانند. بنابراین، نباید اجازه داد که آن‌ها «از صنعت‌های مربوط به محصول پایه فراتر روند». به بیان دیگر، توان تولید رقابتی مستقل کسب کنند. پس گروه‌ها بزرگ می‌کوشند مانع از انتقال تکنولوژی‌هایی شوند که موجب پیدایش رقیب‌های احتمالی می‌گردد. شکل مدرن این سیاست ذخیره پروانه اختراع‌ها است. شمار ذخیره پروانه‌های اختراع طی ده سال در ایالات متحده دو برابر شده است و هم‌زمان تمرکز آن‌ها در آن‌جا شدت یافته است؛ یعنی ۸۷٪/۱۶ پروانه‌های اختراع ذخیره شده در ۱۹۹۹ در جهان.

این برتری، کشورهای جنوب را در موقعیت تابع نگه می‌دارد و در مجموع امکان بالارفتن شایستگی نیروی کار را محدود می‌کند. همان‌طور که اقتصاددان فرانسوی جفری زاکس به بررسی آن پرداخت، این برتری به تنظیم نقشه جدید جهان انجامید. او جنبه‌هایی از واقعیت را که نشان‌دهنده بود، هنگامی کشف کرد که نقش مامور مسافر صندوق بین‌المللی پول را ایفا می‌کرد. منطقه‌های نوسازی تکنولوژیک - شامل تنها ۱۵٪ جمعیت جهان - نخستین منطقه را تشکیل می‌دهند. دومین منطقه که در آن تقریباً نیمی از سکنه جهان زندگی می‌کنند، مسئله پذیرفتن این تکنولوژی‌ها است. سومین منطقه که منطقه حاشیه تکنولوژیک است، از

پیش از یک قرن است که مارکس نوشت: «پایه شیوه تولید سرمایه‌داری از بازار جهانی تشکیل شده است» (۱). او در این گفته مبالغه نکرده است که تشکیل این بازار جهانی گوهر چیززی است که امروز آن را جهانی شدن می‌نامند. مسئله آنجا عبارت از یک تحول خطی و ناتمام و حتی در بخش بزرگی موهوم نیست. هدف آن نه کم و نه زیاد ایجاد فضای همگون بالا بردن ارزش و به بیان دیگر برقراری خنجرهای یک شکل رقابت و بهره‌وری در مقیاس سیاره و بنابراین رقابت‌انگیزی مستقیم میان مزدبران چهارگوشه جهان است. آزادی مطلق گردش سرمایه‌ها همچون اهرم اصلی برای کسب این نتیجه به کار می‌رود. از این رو است که بهترین تعریف جهانی شدن بدون شک تعریف پرسی بارنویک رئیس گروه ABB است:

«این آزادی برای هر شرکت گروه من همانا سرمایه‌گذاری در هر جا و هر زمان است که اراده کند و نیز تولید آنچه که می‌خواهد و نیز خرید و فروش آنچه که در نظر دارد. البته، با تسخیر کمترین اجسارهای مسکن که از قانون‌گذاری اجتماعی ناشی می‌شود.»

موج‌های شوک

برای مدافعان «جهانی شدن مطلوب»، این تنظیم، اقتصاد جهانی می‌بایست همه جا رشد بسیار بالا و تامین شرایط اعتلای کشورهای جنوب را ممکن سازد. این اندیشه که بنا بر آن حداکثر گشایش برای مبادله‌ها حداکثر امکان‌های توسعه را فراهم می‌آورد، با وارد آمدن موج‌های شوک به کشورهای مسکن که مکزیک، تایلند، کره و آرژانتین که به طور منظم این مسدل را پذیرفتند، به شدت در هم‌نوردیده شد. بررسی‌های موجود علی‌رغم صدها اقتصاددان که برای ارائه ترازنامه فریبده سیاست‌های تعدیل ساختاری مزد و پاداش دریافت کردند، موفق شدند چهره مطلوبی به تز رسمی بدهند. از این رو، در برابر این ناکامی‌ها، صندوق پول بین‌المللی و بانک جهانی در معرض بحران مستگیری بی‌سابقه قرار دارند.

در واقع، مدل عمل نمی‌کند و تاثیرهای آن روی شغل و شرایط مزد به طور کلی منفی است. این جا کافی است مسئله داده‌های آخرین گزارش بین‌المللی کار را یادآور شویم. در سال ۲۰۰۰ شمار بیکاران در جهان ۱۶۰ میلیون نفر بود که ۵۰ میلیون نفر آن متعلق به کشورهای صنعتی است. وانگهی ۵۰۰ میلیون نفر از زحمتکشان درآمدی کمتر از یک دلار در روز دارند. نخستین دلیل این بیلان به شدت متوسط این است که جهانی شدن واقعیت را در نظر می‌گیرد. این جهانی شدن خیلی ساده وجود تفاوت بهره‌وری قابل ملاحظه از یک منطقه جهان تا منطقه دیگر را نفی می‌کند و با قراردادن آن‌ها در وضعیت رقابت در همان بازار یک بدیل بنیادی مطرح می‌کند: یا تولیدکنندگان روی مملکت‌های بهره‌وری فوق‌العاده در یک ردیف قرار می‌گیرند یا در نفس خود از رده خارج می‌شوند.

بیش از همگرایی عملکردهای تولیدی که توسط جزم‌های نولیبرالی اصل دانسته شد، این قاعده بازی در عمل به نتیجه خلع ید می‌انجامد. تولیدکنندگان کمتر رقابتی، غیر سودآور مشاهده می‌کنند که ضرورت اجتماعی کارشان بنا به بی‌اهمیت بودن نفی شده است. نتیجه آن بی‌کاری و اشتغال ناقص در همه بخش‌هایی است که نتوانسته‌اند با معیارهای جهانی به فعالیت پردازند.

کشورهای جنوب تنها بخش محدودی از شغل‌های شمال را به سود خود برمی‌گرداند و از این نمی‌توان مسئولیت اصلی بی‌کاری را متوجه این انتقال دانست. می‌توان نتیجه‌های بسیار روشن در بررسی «اداه ملی پژوهش اقتصادی» ایالات متحده را در باره نوسه برجسته چندملیتی‌های آمریکا ذکر کرد. نتیجه‌گیری عمده نشان می‌دهد که جانشین‌سازی شغل را وارد شعبه‌ها می‌کند و شغل موسسه‌های مادر در حاشیه می‌ماند. اما در عوض یک جانشین‌سازی قوی بین شعبه‌های مختلف وجود دارد. از این رو، نویسندگان مسئله‌های اقتصادی یادآوری می‌شوند که «توسعه‌گذاری در کشورهای مانند برزیل شغل در موسسه‌های مادر ایالات متحده را خیلی کمتر از شغل در شعبه‌های

پانویس:

۱ - سرمایه، کتاب سوم، جلد ۶، چاپ سوسیال، پاریس

می‌دادند. اختیارات محول شده از طرف مجلس برای مدت کوتاهی و بمنظور وظایف خاصی به وی داده شده بود. مجلس باز بود و روزانه مباحث مختلف سیاسی صورت می‌گرفت. بجای خصلت دیکتاتورمآبانه، دولت مصدق آنچنان باز و مداراگر بود که حتی جلوی حرکات دسیسه‌چینی چون برادران رشیدیان را نگرفت و یا در مقابل نیروهای مخالف چپ و راست برای تخلفات جدی از قانون موضعی اتخاذ نکرد.

اختیارات اعطاء شده مورد حمایت بقائی، کاشانی و بقیه قرار داشتند و از تصویب هر دو مجلس نیز بدون مخالفتی گذشتند. مجلس بطور فزاینده‌ای فعال بود، بویژه بعد از شکاف بین سران نهضت و جناح‌های مختلف آن در مجلس. مصدق هر چند یکبار این تمهید را به کار می‌برد که از مجلس بمنظور تأیید دولت مطابق قانون اساسی رای اعتماد می‌گرفت. وقتی که در دی ۱۳۳۱ تمدید این اختیارات بمدت یک سال دیگر بمیان آمد به موضوع مشاجره شدیدی مبدل شد. هم آیت‌الله کاشانی، رئیس مجلس و هم بقایی، مکی و حائری‌زاده بشدت با تمدید آن مخالفت کردند ولی به آن رای مخالف ندادند چون مخالفت آنان با تمدید این اختیارات بمعنای عدم رای اعتماد به دولت می‌بود. از ابتدا در بین رهبران و فعالین مذهبی نهضت ملی سه گرایش بچشم می‌خورد. محافظه کارانی که بر نهادهای دینی قم، تهران و جاهای دیگر تسلط داشتند و تمایل چندانی به ملی شدن نفت و حتی به جنبش ملی و نخست‌وزیری مصدق نداشتند. آیت‌الله بهبهانی نمایندگی این جریان را در پایتخت داشت که محمدتقی فلسفی، واعظ شهیر، در واقع نماینده و سخنگوی او بود.

گرایش دوم، متعلق به آیت‌الله کاشانی بوده که طرفدار قانون اساسی و ضدامپریالیسم محسوب می‌شد. آیت‌الله کاشانی عالیترین رهبر مذهبی بود که قویا از ملی شدن نفت و نخست‌وزیری مصدق حمایت می‌کرد. تا زمانی که بخصوص پس از ماجراهای ۹ اسفند ۱۳۳۱ آشکارا به مخالفان مصدق پیوست. اما هم در درون و هم در بیرون مجلس بودند کسانی، البته نه در همان رده، که تا پایان به نهضت وفادار ماندند.

گرایش سوم، گروه مسلح فدائیان اسلام بود. گروهی جوان بودند که برای استقرار حکومت اسلامی تبلیغ می‌کردند و تا مقطع به نخست‌وزیری رسیدن مصدق از جنبش حمایت می‌کردند. ولی تقریباً بلافاصله بعد از آن، به مقابله با مصدق و کاشانی پرداختند، زیرا انتظار یک انقلاب اسلامی را داشتند که هیچیک از دو رهبر نه قول آن را داده بودند و نه حتی خواهان آن بودند. آنها از کودتا تا حمایت کردند ولی نهایتاً با رژیم برخاسته از کودتا هم به مخالفت پرداختند، تا اینکه در ۱۳۳۳، سوء قصد نافرجام به جان حسین علاء به دستگیری و اعدام چهار تن از رهبران این گروه انجامید.

وقایع ۹ اسفند ۱۳۳۱ برای اولین بار هر سه گرایش مذهبی را با هم متحد کرد. گرچه توافق آشکارا حضنی در میان نبود، ولی بوضوح با مصدق و دولت وی خصومت نشان می‌دادند. چند روز پیشتر شاه پیامی برای مصدق فرستاد که اطلاع دهد ملکه تریا و وی برای معالجه نازایی عازم اروپا می‌شوند و تأکید کرده بود که این موضوع بایستی تا پس از خروج وی از کشور سری بماند میباید باعث نگرانی در کشور شد. توصیه مصدق این بود که شاه از این سفر صرفنظر کند ولی در هر حال موافقت کرد که همکاری کند. در روز عزیمت شاه، ۹ اسفند ۱۳۳۱ خبر به بیرون درز پیدا کرد و شورشانی بر علیه مصدق ترتیب داده شد. مصدق مطمئن بود که همه این ماجراها طرحی بوده برای براندازی یا کشتن وی. در آن لحظه مصدق که در حال ملاقات با شاه بود، مجبور شد از در پشتی کاخ سلطنتی به خانه خود فرار کند و از آنجا خود را به مجلس که برای یک جلسه اضطراری گرد آمده بود، برساند. اما جمعیت شورشی به خانه او حمله کرده بود و ناگزیر از دیوار خانه‌اش به خانه همسایه و از آنجا به مجلس رفت.

کودتا

حادثه بعدی ربودن و کشتن رئیس کل شهربانی سرتیپ محمود افشارطوس در ماه اردیبهشت بود. هدف این بود که با ربودن تعدادی از شخصیت‌های مهم مملکتی مصدق را وادار به استعفا نمایند. افشارطوس در صدر لیست قرار داشت چون فرماندهی کل نیروهای نظامی و امنیتی را داشت. پلیس بسرعت رد مرتکبین که جسد افشارطوس را بلافاصله در غاری پنهان کرده بودند، پیدا کرد. چهار تیسار و چند تن از افسران پانین تر به شرکت خود در این توطئه اعتراف کردند و پای بقائی و دوست نزدیک او حسین خطیبی را نیز به این ماجرا کشاندند. این واقعه روشن کرد که اپوزیسیون راست در بسین دربار و مسالکان، افسران بانزشته و سیاستمداران محافظه کار آماده

ادامه در صفحه ۱۱

کودتای ۲۸ مرداد به روایت دکتر همایون کاتوزیان

دولت مصدق در تاریخ ایران

سلطه استبداد، دموکراسی و کودتای ۱۳۳۲

برگردان: کبری قاسمی

۳۰ تیر

تلاشهای اولیه در متحدکردن محافظه کاران مجلس برای برکناری دولت مصدق به شکست انجامید. کم‌کم آشکار شد که انگلیس احمد قوام را برای مذاکرات حل و فصل مسئله نفت ترجیح می‌دهد. این موقعیت کمی پس از افتتاح مجلس هفدهم بوجود آمد که مصدق در حال تشکیل کابینه بود. او تازه از لاهه بازگشته بود، جایی که دادگاه بین‌المللی به دعوی انگلیس بر علیه ایران گوش داده بود. مصدق با اطمینان به اینکه دادگاه از انگلیس جانبداری خواهد کرد، تصمیم گرفت که استعفا دهد و بقیه زندگیش را در خارج بگذراند.

با چنین فضای یاس آوری او به دیدار شاه رفت تا در باره لیست اعضای کابینه‌اش که می‌خواست به مجلس معرفی کند، با وی به مذاکره بپردازد و ضمناً به شاه بگوید که خود وی وقتاً سرپرستی وزارت دفاع را بعهده خواهد گرفت. شاه بطور معمول خود را برای گماردن ژنرالی در منصب وزارت دفاع محق می‌دانست، هرچند که در قانون این حق به وی داده نشده بود. این گمان که مشاجره بر سر این موضوع بود که مصدق خودش می‌خواست فرماندهی کل قوا را بعهده بگیرد، صحیح نیست، اگر چه قانون اساسی این حق را به او داده بود. مصدق بسیچوجه تصمیم نداشت وزارت دفاع را مستقیماً در دست بگیرد. نهایتاً سه ژنرال را که شاه معرفی کرده بود، بعنوان مشاور در کابینه خود پذیرفت که در اعمال سیاستهای شاه نفوذ موثری داشتند. ولی این ماجرا بدون یک درام تمام عیار ایرانی صورت نگرفت. شاه با پیشنهاد مصدق مخالفت کرد، وی بی‌سروصدا استعفاي خود را تسلیم و از انظار عمومی کناره گرفت. شاه قوام را به نخست‌وزیری منصوب کرد. قوام با روشی غیرمعتاد در یک سخنرانی تهدید به سرکوب کرد و بدینوسیله اشتباه تاکتیکی بزرگی را مرتکب شد.

در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ قیام مردمی به رهبری آیت‌الله کاشانی، از جناح نهضت ملی مجلس و احزاب طرفدار مصدق صورت گرفت. مصدق مجدداً به نخست‌وزیری منصوب شد و درست در همان زمان دادگاه بین‌المللی به نفع ایران رای داد.

تفرقه و شکاف در جنبش

قیام ۳۰ تیر همچنین نقطه تحولی در سرنوشت نهضت بود. کمی پس از آن هم آیت‌الله کاشانی و هم مظفر بقایی، حسین مکی و ابوالحسن حائری‌زاده، سه تن از رهبران نهضت ملی در مجلس، شروع به ضدیت با مصدق و بقیه اعضای نهضت نمودند. بسیاری از این ضدیت‌ها ریشه در اختلافات و رقابت‌های شخصی دیرینه داشتند، اگر چه پیش‌تر ظاهر نشده بودند. آخرین هشدار اشعاب از حزب زحمتکشان در مهر ۱۳۳۱ بود، زیرا جناح اکثریت خلیل سلکی پیشنهاد بقایی، یعنی سیاست مقابله با مصدق را نپذیرفت. چند روز بعد ارتشبد زاهدی و حجازی مورد این سوءظن قرار گرفتند که به کمک سفارت انگلیس در تهران به فعالیت‌های پنهانی بر علیه دولت مشغول هستند. حجازی بازداشت شد ولی کمی بعد آزاد شد. اما بازداشت زاهدی به دلیل مصونیت سیاسی وی بعنوان یک سناتور ممکن نبود. ایران روابطش را با بریتانیا بدلیل دخالت آنها در امور داخلی کشور قطع کرد.

پس از تشکیل کابینه دوم در نهضت ۳۰ تیر، مصدق از هر دو مجلس شورای ملی و سنا خواست که به وی اختیاراتی اعطاء کنند که پذیرفته شد و شاه هم بر حسب وظیفه موافقت کرد. بدین ترتیب وی توانست چندین لایحه بخصوص در زمینه اقتصادی، قضایی و اصلاحات اجتماعی به تصویب برساند. این لوایح می‌توانستند قبل از ارائه به مجلس برای شش ماه به مورد اجرا گذاشته شوند. بدون این اختیارات، مصدق قادر به اداره مملکت نبود و همانطور که صریحاً گفته بود استعفا می‌داد. بعدها مخالفین مصدق استفاده از این اختیارات را دلیلی بر مستبدبودن وی دانستند. ولی این مغایر با واقعیت بود. کشور بدون هیچگونه حمایت مادی از طرف دیگر قدرتهای جهان به مقابله با قدرتمندترین امپراتوری در منطقه برخاسته بود. نیروهای چپ و راست داخلی هم بشدت به مبارزه خود بر علیه دولت ادامه

اقتصاد آن تأثیر بگذارد. فقط راه‌حلی کوتاه مدت برای مقابله با فشارهایی بود که بمنظور بستن قراردادی ناخواسته به دولت وارد می‌شد. پیش از کودتای مرداد ۱۳۳۲، مصدق هشیارانه می‌دانست که باید با مذاکره مستقیم به تفاهم برسند ولی دولت محافظه کار انگلیس که در آبان ۱۳۳۰ به قدرت رسیده بود، مخالف مذاکره بود. دراصل آنها ترجیح می‌دادند که بجای توافق با مصدق بدنبال جانشینی برای او بگردند. بنابراین سفارت انگلیس حتی در تابستان ۱۳۳۰ که استوکز ظاهر مشغول مذاکره برای رسیدن به توافق بود، بر علیه او تبلیغات می‌کرد. بعداً تصمیم گرفتند که قوام را به جای او بنشانند (سید ضیاء منفورتر از آن بود که برای این کار در نظر گرفته شود). عدم تمایل انگلیس به تفاهم با مصدق در حل مناقشه نفت به این معنا نبود که آنها می‌خواستند یا می‌توانستند در هر شرایطی پیشنهاد تفاهم را رد کنند. بطور مشخص، اگر در سال ۱۳۳۱ راه حلی که بمنظور دولت آمریکا منطقی و مناسب بنظر می‌رسید، اگر ایرانیها به معامله‌ای کمتر ایدئال رضایت می‌دادند، انگلیس نیز ناچار آن را می‌پذیرفت. مجلس شانزدهم که دورااش داشت به پایان می‌رسید، در تدارک انتخابات دوره هفدهم بود. تعداد نمایندگان طرفدار دولت از ۵ نفر به ۳۰ نفر افزایش پیدا کرد که قویترین گروه در مجلس جدید را تشکیل می‌دادند. مصدق همزمان تلاش می‌کرد که رای اعتماد دیگر گروه‌های مجلس را بدست آورد. از طرف دیگر شاه، بریتانیا و محافظه کاران ایرانی نیز بدنبال پیدا کردن راهی برای برکناری مسالمت‌آمیز مصدق بودند.

نخستین موقعیت در تیر ۱۳۳۱ بدست آمد، زمانیکه مصدق بدنبال اختلاف با شاه بر سر حق قانونی انتخاب وزیر دفاع، استعفا داد. شاه، احمد قوام را به نخست‌وزیری گماشت. شورش مردمی صورت می‌گیرد و مصدق پیروزمندانه مجدداً به نخست‌وزیری منصوب می‌شود. در همان موقع، دادگاه بین‌المللی ادعای انگلیس را رد می‌کند و تأیید می‌نماید که فقط دادگاههای ایران حق قضاوت در اختلاف بین شرکت نفت انگلو - ایرانیان با دولت ایران را دارند، مگر اینکه ایران خود خواهان داوری بین‌المللی باشد. پس از این وقایع پیشنهاد ترومن - چرچیل آمد چون مذاکرات مستقیم میان ایران و انگلیس هنوز متوقف بود. نکته مهم در این پیشنهاد این بود که ایران می‌بایست موافقت خود را برای داوری بین‌المللی اعلام می‌کرد. در مقابل نکته اساسی پیشنهاد الترناتیو ایران این بود که زمانی با این موضوع موافقت خواهد کرد که جبران خسارت به شرکت نفت بر پایه ارزش بازار در زمان ملی‌شدن محاسبه شود. انگلیس این پیشنهاد را رد کرد با این استدلال که خسارت به انگلیس بایستی بر اساس محاسبه سود تا سال ۱۹۹۰ که قرارداد به پایان می‌رسد، پرداخت شود. آخرین پیشنهاد انگلیس - آمریکا معروف به پیشنهاد هندرسون، در اسفند ۱۳۳۱ توسط سفارت آمریکا، به ایران داده شد. این پیشنهاد گرچه نسبت به طرح ترومن - چرچیل بهتر بود ولی باز هم همان ادعای پرداخت خسارت تا سال ۱۹۹۰ را می‌گرم و به همین دلیل موفقیتی بدست نیاورد. مصدق کرمی با هلند یا سوئد و یا هر کشور کوچک اروپائی دیگر نیز می‌بود، هرکدام از دو ادعای پیشنهادی انگلیس یعنی امتیاز نفت و جبران خسارت، مانع انعقاد هرگونه قراردادی می‌شدند، چه رسد به آنکه اسباب موفقیت آن را فراهم کنند. ایران نه از نظر حقوقی بلکه از نظر توازن قدرت جهانی در موقعیت ضعیفی قرار داشت و جنبش مردمی بدون توافق بر سر راه‌حلی برای اختلافات نفتی که مورد قبول آمریکا و انگلیس هم باشد، موفق نمی‌شد. به همین دلیل مشاورین واقع‌بین‌تر مصدق اعتقاد داشتند که او باید به توافقی هرچند کمتر مطلوب رضایت دهد، بلکه باعث نجات جنبش و دولت خودش شود. از طرف دیگر بسیاری از مشاورانش از ابتدای مذاکرات نگران اتهام تسلیم‌طلبی بودند. ترس از عدم همراهی ملت، گرچه ممکن است در آن اغراق شده باشد، ولی چندان هم غیرواقعی نبود.

احزاب در پساارلمان، سازماندهی و کنترل گرایشات مختلف در مجلس را بشدت دشوار ساخته بود.

گسترش مشاجره بر سر نفت

گرچه سیاستمداران بریتانیائی از طریق مجلس برای سرنگونی مصدق تلاش می‌کردند، ولی در عین حال ریچارد استوکز، وزیرمشاور در دولت کارگری کلمنت آتلی را برای مذاکره پیرامون اختلافات نفت گسیل داشتند. در همان زمان، ترومن، رئیس جمهور آمریکا اوریل هرمن را بعنوان سفیر حسن نیت برای کمک به هموارکردن مذاکرات بین انگلیس و ایران به تهران فرستاد. پیشنهادت استوکز از طرف شرکت و دولت انگلیس به مصدق در سال ۱۳۳۰، تقریباً همان مواردی بودند که بعدها در سال ۱۳۳۳، مدت کوتاهی پس از کودتا در قرارداد کنسرسیوم بازتاب یافتند. ولی در آن زمان که نفت به دنبال تلاطمات شدید ملی شده بود، تصور دادن امتیازی دیگر به شرکت انگلیسی، غیرقابل پذیرش و احتمال موافقت با آن بسیار کم بود. پس از ملی‌شدن نفت و احیای مالکیت ایران بر آن، شرکت‌های نفتی مهم بین‌المللی، که از طرف نیروی دریائی انگلیس در خلیج فارس و ماوراء آن حمایت می‌شدند، خرید نفت ایران را بایکوت کردند. بنابراین منبع اصلی درآمد ارزی ایران قطع شده بود، درحالیکه مجبور به پرداخت هزینه‌های عملیاتی و تعمیرات دستگاههای عملاً بی‌استفاده صنعت نفت بود.

انگلیس از دادگاه بین‌المللی حکمی مبنی بر نفی سلطه ایران بر صنعت نفت را داشت اما این حکم توسط ایران نادیده انگاشته شد. به این دلیل که از سال ۱۳۱۲ - قرارداد بین ایران و شرکت خصوصی انگلو - پرشین - بعدها انگلو - ایرانیان - امضاء شده بود و رسیدگی حقوقی به این حکم فقط در صلاحیت دادگاههای ایران بود (نظری که دادگاه بین‌المللی آخرالامر آنرا در مرداد ۱۳۴۱ مورد تأیید قرار داد). بنابراین انگلیس به شورا امنیت سازمان ملل شکایت برد که مورد حمایت این دادگاه قرار نگرفت. آن زمان مصدق در راس یک هیئت ایرانی در آمریکا به سر می‌برد، جورج مک‌گی معاون وزیر خارجه آمریکا، با پیشنهاد قابل توجهی برای حل مجادله آمد. دین اچ سون، وزیر خارجه نیز راه‌حل پیشنهادی مک‌گی را تأیید کرد. در جلساتی که این دو سیاستمدار با مصدق در نیویورک و واشنگتن داشتند این پیشنهاد را به او قبولاندند ولی زمانیکه اچ سون شخصاً پیشنهاد را به اطلاع اتنونی ایدن، وزیر امور خارجه انگلیس رساند، وی آن را بکلی رد کرد. در همان زمان، پانک جهانی به میانجیگری پرداخت و پیشنهاد شروع مجدد بهره‌برداری و صدور نفت ایران را برای مدت دو سال نمود. در ابتدا مصدق موافق بود ولی برخی مشاورانش تأکید داشتند که در قرارداد قید شود که بانک به نمایندگی از طرف دولت ایران عمل می‌کند تا این ادعای مخالفان را که می‌گفتند چوب حراج بر نفت زده شده است، باطل کنند. از طرف دیگر انگلیس حاضر به میانجیگری بانک بعنوان نماینده ایران نبود.

در آن زمان این بهترین راه حل - کوتا‌ه‌مدت - برای بازسازی درآمد ارزی و ایجاد یک فضای مناسب برای یافتن یک توافق دائمی بود. حزب توده این کار بانک جهانی را دلیل روشنی بر وابسته‌بودن مصدق به امپریالیسم آمریکا می‌دانست که وظیفه‌اش سپردن اداره امور نفت ایران به دست ایالات متحده آمریکا بود. حتی مخالفان دست راستی مصدق این شایعات را براه انداخته بودند که قانون ملی‌شدن نفت تماماً از طرف آمریکا بوده تا بتواند در نفت ایران سهم شود. پیشنهاد بانک بهترین تضمین برای بقاء دولت مصدق بود، بخصوص در آن زمان - زمستان ۱۳۳۰ - که او هنوز در داخل و خارج از کشور اقتدار داشت و حسن نیت آمریکا را نیز اثبات می‌کرد.

تلاشهای بانک برای رسیدن به توافق به شکست انجامید. دولت، موقتا استراتژی اقتصاد بدون نفت را وضع کرده که در آن شرایط داخلی واقع‌بینانه بود. اگرچه لازم بود که دولت تصمیماتی بگیرد که مورد پسند مردم نبود ولی دولت بخوبی توانست اقتصاد بدون نفت را اداره کند. البته روشن بود که اقتصاد بدون نفت نمی‌توانست در افزایش رفاه جامعه و پیشرفت

ماه ژوئن ۲۰۰۲ در دانشگاه آکسفورد کنفرانس محمد مصدق و کودتای ۱۹۵۳ در ایران به مدت ۳ روز برگزار شد. هدف این کنفرانس بررسی شرایطی بود که حول و حوش سرنگونی نخست وزیر، محمد مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رخ داد. نوشته حاضر متن سخنرانی دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان محقق و استاد دانشگاه آکسفورد است که به فارسی برگردانده شده است.

پیشینه تاریخی

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اولین نقطه عطف مهم در تاریخ ایران پس از جنگ جهانی دوم می‌باشد. از برکناری رضا شاه تا برانداختن دولت دکتر مصدق که ۱۲ سال به طول انجامید، دوره فترت یا دوره حاکمیت دوگانه بوده است. هدف اصلی مصدق و همکارانش از جنبش ملی‌شدن نفت، رسیدن به استقلال کامل و استقرار یک حاکمیت دموکراتیک پایدار در ایران بود. ولی این جنبش با کودتای ۱۳۳۲ که با همکاری نیروهای داخلی و خارجی به انجام رسید، خنثی گردید. این رویداد و پیامدهای گسترده آن با نظریه چرخه استبداد، هرج و مرج، استبداد در تاریخ ایران مطابقت دارد. هرج و مرج فوق‌العاده‌ای که بلافاصله بعد از برکناری رضا شاه در سال ۱۳۲۰ ایجاد شد، در اصل آنتی‌تز سقوط سلطه استبداد بود. بسین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ زمانیکه مصدق نخست وزیر شد، عمر کابینه‌ها بیش از چند ماه طول نمی‌کشید. در ایالات اغتشاش برپا بود و در مجلس کشمکش‌های مخرب جریان داشت. حکومت ناتوان از روبروئی با امور روزمره حتی قادر به تنظیم بودجه سالانه نبود. مصدق که در مجلس چهاردهم بعنوان نماینده مجلس، در عقیم‌کردن تلاشهای اتحاد شوروی برای رسیدن به امتیاز انحصار نفت شمال، نقش موثری بازی کرده بود، در اعتراض به تقلبات انتخاباتی دوره پانزدهم مجلس در سال ۱۳۲۶ از سیاست کناره گیری نمود.

دو سال بعد به ترغیب چند نماینده اپوزیسیون مجلس، بار دیگر به صحنه سیاست بازگشت و هدایت کارزار علیه قرارداد الحاقی نفت با شرکت انگلیس - ایران را در دست گرفت. اولین گام فعالیت او بر علیه تقلبات انتخاباتی، منجر به بازگشت هشت تن از نمایندگان جبهه ملی شد. مصدق که در میان مردم از محبوبیت برخوردار بود به ریاست کمیته نفت برگزیده شد تا راه‌حلی متناسب با منافع کشور برای مقابله با قرارداد تکمیلی نفت پیدا کند. وی پیشنهاد ملی‌شدن نفت را داد که به تصویب مجلسین شورای ملی و سنا در اردیبهشت ۱۳۳۰ رسید. در همان زمان سپهبد رزم‌آرا، نخست وزیر ترور شد. دو ماه بعد مصدق از طرف پارلمان به نخست‌وزیری و انتخاب شد و بلافاصله لایحه اجراء ملی‌شدن نفت را به تصویب رساند که به قانون خلع ید معروف است.

اهداف جنبش و مخالفان آن

مصدق و همکارانش اعتقاد داشتند تا زمانیکه یک شرکت مقتدر خارجی مالکیت مدرنترین و مهمترین صنعت کشور را، عملاً کنترل یک استان را، در دست دارد و در سیاست کشور برای حفظ منافع خود دخالت کند، استقرار یک حکومت دموکراتیک ممکن نخواهد بود. از اینرو آنها آماده بودند با همان شرایطی که شرکت‌های خصوصی در اروپا از جمله شرکت انگلیسی ذغالسنگ ملی شده بودند، به شرکت نفت انگلیس - ایران خسارات ملی‌شدن را بپردازند. ولی با اعطای هیچ‌گونه امتیاز آشکار و پنهان که به اشکال دیگری منافع انگلیس را تأمین کند، موافق نبودند، حتی اگر باعث بهبود قابل توجه عایدات ایران گردد. ولی شرکت و دولت انگلیس مصمم به کسب امتیاز بیشتر بودند.

تلاشهای اولیه برای سرنگونی مصدق

انگلیس از همان ابتدا از دولت مصدق راضی نبود. به همین دلیل با شروع نخست‌وزیری مصدق در ۱۹۵۱، تلاش کرد که مخالفین محافظه‌کار او را به تحرک وادارد تا در مجلس به او رای عدم اعتماد دهند. چنانکه اکنون از مدارک انگلیسی‌ها آشکار شده است مخالفین مذکور در پذیرفتن پیشنهادت انگلیس بسیار راغب بودند.

ترجیح اولیه انگلیس برای نخست‌وزیری، سید ضیا بود که گرچه سیاستمداری کینه‌کار و طرفدار انگلیس بود اما انطور که همگان تصور می‌کنند، بهیچوجه مامور امپریالیسم انگلیس نبود. آلترناتیو دیگر احمد قوام بود. سیاستمدار مقتدری که نه انگلیس‌ها از او دل خوشی داشتند و نه شاه، ولی او را نیروی ذخیره‌ای برای جانشینی سید ضیا می‌دانستند. چون محافظه کاران در مجلس شانزدهم اکثریت را داشتند، بنظر می‌رسید که اخذ رای عدم اعتماد بر علیه مصدق به راحتی میسر شود، ولی اولاً بخاطر محبوبیت زیاد او، بسیاری از نمایندگان محافظه‌کار نیز رای مخالف دادند. ثانیاً نبود

سالگرد کودتای ۲۸ مرداد

حیاتی از یاد نرفتنی

بیژن اقدسی

اینک نزدیک به نیم سده از آن روزگار می‌گذرد. سازمان سپاهنوز که هنوز است اسناد خود در باره ۲۸ مرداد را در دسترس همگان قرار نداده است. این خودداری خود جای بسی پرسش را در اذهان کنجگاو باز می‌گذارد. با این حال اسنادی که نشان دهنده دست بیگانه در کودتا باشند، بسیار است. پس سخن بر سر رد ادعایی پوچ یا گمانی توطئه‌پینانه نیست. سخن از روی دای به لحاظ تاریخی اثبات شده است. و اینجاست که طرفداران سلطنت پهلوی باید پاسخی قابل قبول به شعور متفکر این مرز و بوم بدهند.

این روزها و به ویژه پس از روی داد مشکوک ۲۰ شهریور (۱۱ سپتامبر) و حکایت بحث‌دار افغانستان سخن از بازگشت سلطنت پهلوی یا حمایت آمریکایی‌ها در ایران بر سر زبان‌هاست. بر کسی پوشیده نیست که این امکان مورد استقبال بخشی از هم‌میهنان ما در ایران نیز قرار گرفته است.

نیمه نخست دهه ۶۰ خورشیدی یک پار یادم نیست در کجا کاریکاتوری دیدم که در آن کسی با قلمو رنگ سفید بر تصویری سیاه از شاه می‌کشید. زیرنویس طرح این بود که جمهوری اسلامی دست اندر کار روسفید کردن شاه روسیاد. حکایت قیافه حق به جانب گرفتن نیروی سلطنت در ایران ماجرای همین کاریکاتور است. ضعف حافظه تاریخی ملی ما، تبلیغات یک‌جانبه دروغ‌آمیز از سوی جمهوری اسلامی علیه سلطنت، تبلیغات یک‌سویه سلطنت‌طلبان اندر اوصاف زمان شاه، رضایت تاریخی مردم ما به انتخاب میان بد و بدتر و حتی بدتر و بدترین، ضعف واجب‌الذکر نیروهای آزادی‌خواه و دادپروده ایران از عوامل تعیین‌کننده فرهنگی، اجتماعی، روانی و احساسی گرایش محدود به بازگشت سلطنت پهلوی‌ها به ایران است.

ما مردم یک بار در جریان انقلاب بهمن ۵۷ در نتیجه ارزیابی‌ای ناهم‌سویه نیروی برپایی

۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سرفصل تاریخی برهه‌ای تعیین‌کننده در گذشته نزدیک کشور ماست و می‌توان آن را از زوایایی بسیار و گوناگون بررسی کرد. گفته شده باشد که این نوشتار کوتاه‌تر از آن است که بتواند جای یک بررسی همه‌سویه از ۲۸ مرداد باشد و به هیچ وجه هم این ادعا را ندارد.

یکی از ویژگی‌های جنبشی که برای توقف و سرکوب آن کودتای ۲۸ مرداد از دیدگاه استبدادیون نیاز می‌شد، مقابله آشکار آن با نهاد سلطنت بود. نه به این شکل و معنا که سه نیروی موثر در جنبش مردم آشکارا خواهان برکناری یا لغو سلطنت و برقراری جمهوری شوند. بلکه به این شکل که جنبش مردمی برای رسیدن به خواست‌های ملی خود آماده بود تا با نهاد سلطنت درافتد و توان آن را داشت که برای این رویارویی نیرو بسیج کند. در جنبش ملی شدن نفت برای اولین بار در تاریخ کشور ما نیروی کارشناس، فرهنگ‌ساز و توده‌ای برای پشتیبانی از جنبش و تامین پیشرفت آن کاملاً مهیا بود. این بار جنبش مردم ما برای پیروزی مانند انقلاب مشروطه نیازی به لشکرکشی نداشت. این جبهه بیداد بود که برای سرکوب خواست‌های مردم و اادار به اتکا به خشونت بود. نهاد سلطنت و در صدر آن شخص محمدرضا شاه پهلوی در تقابل آشکار با جنبش مردم و خواست‌های مشخص آن قرار داشت. این دشمنی با کودتای آمریکایی شاه در ۲۸ مرداد به آشکارترین نقطه خود رسید.

شاه مملکت به سازمان جاسوسی کشوری پیگانه پول داد تا نخست‌وزیر کشور را که آشکارا و بی‌چون و چرا مورد پشتیبانی مردم و نیروهای مردمی بود، سرنگون کند و نخست‌وزیر و آن سیاق از حکومت را که مردم با آن مخالف بودند، سرکار آورد. این رسماً یعنی خیانت. شاهنشاه آریامهر به مردم خود خیانت کرد.

کودتای ۲۸ مرداد به روایت دکتر همایون کاتوزیان

ادامه از صفحه ۱۰

آن بود، در بانک ملی ایران نظارت بر چاپ اسکناس را بهعهده داشت. در خرداد ۱۳۳۲ حسین مکی که مخالف دولت بود به عضویت این هیئت انتخاب شد. مصدق نگران شد که مکی در صدد است تا از موضوع افزایش مجرمانه حجم اسکناس در گردش، مسئله‌ای بسازد. هرچند که این کار قانونی نبود و با توجه به ضرورت‌های اداره اقتصاد بدون نفت، کاملاً لازم بود. کمی پس از آن علی زهری طرح استیضاح دولت را پیش آورد. مصدق ضمنی کرد اکثریتی از مجلس آماده است که به نفع این طرح رای دهد و او را وادار به استعفا نمایند. بنابراین تصمیم گرفت که انحلال مجلس را به رفراندوم بگذارد. بیشتر همکاران نزدیک و طرفداران مصدق با آن مخالف بودند.

انحلال مجلس از طریق یک رفراندوم بحث‌انگیز، کار ساقط کردن دولت را به بهانه عدم صلاحیت مصدق آسانتر کرد و این درست همان چیزی بود که آمریکایی‌ها تصمیم داشتند از طریق شاه پیش ببرند. در هر صورت پیامدهای ناخواسته رفراندوم، راه را برای کودتاچیان هموارتر کرد تا شاه را مستاعد کنند و برکناری را اعلام کنند بدون آنکه از مقاومت مجلس ترسی داشته باشند. مشاوران مصدق دقیقاً نگران همین بودند.

آنچه مسلم است سیا موفق به جلب نظر اکثریت نمایندگان مجلس برای رای مخالف به مصدق نشد، زیرا حدود دو سوم از نمایندگان به هنگام طرح تقاضای رفراندوم برای انحلال مجلس، بخاطر هموار کردن این موضوع، داوطلبانه استعفا دادند. بنابراین اگر هم زهری طرح استیضاح مصدق را می‌داد، آنها به آن رای موافق نمی‌دادند.

نقشه اول سیا موسوم به طرح لندن، که قبل از تصمیم به برگزاری رفراندوم طراحی شده بود، این بود که شاه زاهدی را به فرماندهی ارتش منصوب کند تا به کمک وی و گروه‌های مذهبی و تعدادی از نمایندگان مجلس کودتا را به انجام برسانند. در نقشه نهایی که پس از رفراندوم و در نبود مجلس تکمیل شده بود، طراحان سیا براهتی توانستند حکم برکناری مصدق و حکم نخست‌وزیری زاهدی را از شاه بگیرند. پس از آن در ۲۵ و ۲۸ مرداد کودتا به وقوع پیوست و دولت مصدق را سرنگون کرد.

حکومتی استبدادی شدید که پی‌آمدهای آن موجب سیه‌روزی ما و میهن‌مان را فراهم آورد است. بخردانه نخواهد بود تن دادن به حکومتی که نه تنها موضعی روشن و آشکار در رابطه با خیانت‌ها و جنایات حکومتی که خود را وارث آن می‌خواند ندارد، بلکه بار دیگر می‌خواهد به دست دولت بیگانه‌ای بر سر کار بیاید که نزدیک به ۵۰ سال پیش عامل روی دای بوده است که تاریخ جدید کشور ما را به گونه‌ای مطلقاً منفی تحت تاثیر قرار داده و موجب از هم گسستن رشته تلاش برای نهادینه کردن آزادی و ناوابستگی در کشور است.

برپایی دوباره سلطنت در ایران در خدمت آزادی، ناوابستگی، رفاه و عدالت اجتماعی در ایران نیست و از این رو وظیفه هر ایرانی آزادی‌خواه مخالفت با این پرهیب هراس‌آور است.

تسربخش بودن تلاش تاریخی آزادی‌خواهان در این مرز و بوم کهن و درس‌آموزی پیگیرانه از شکست‌های بزرگ تاریخی مانند کودتای ۲۸ مرداد تنها در گرو تلاش برای هم‌سویی، هم‌گامی و هم‌کاری نیروهای آزادی‌خواه و ناوابسته است. تنها بخت پی‌ریزی شاهراه آزادی، پیش‌رفت و رفاه در مسپین مسار آن است که همه نیروهای جمهوری‌خواه و آزادی‌خواه کشور بتوانند در برابر امکان‌های چندگانه حکومت بیدادگرانه، امکان آزادی‌خواهانه حکومت را سامان و سازمان دهند و به عنوان امکانی در دسترس به مردم معرفی کنند. تشکیل یک آلت‌رناتیو دموکراتیک از نیروهای آزادی‌خواه به کنار از خواست‌های اندیشگی و قدرتی آنان، بسیج همه نیروهای بالقوه آزادی‌خواهانه، جلب حمایت همه چه وسیع‌تر مردمی از این آلت‌رناتیو و تلاش برای شناساندن این آلت‌رناتیو به نیروهای مترقی جهان در راستای جلب پشتیبانی بین‌المللی برای آن تنها راه خروج ایران از وانفاسی کنونی به سوی فرازی آبرومندانه است. چنین بلا. □

کودتا برای شاه و متحدان داخلی‌اش حقانیت و مشروعیت کسب نکرد. آنها مشروعیت خود را در بین طبقات متوسط مدرن شامل روشنفکران و متخصصین و همچنین بازار از دست دادند. ولی پایگاه قابل توجهی بین رهبران مذهبی و روحانیون و پیروانشان، سران ارتش و افسران اداری، مالکان و روسای ولایات داشتند. بنابراین رژیم پس از کودتا، در سالیان اولیه شباهت به یک دیکتاتوری مدرن داشت، ولی یک حکومت خودکامه و استبداد مطلقه نبود. برکناری زاهدی در ۱۳۳۴ اولین اقدام علنی به طرف استبداد بود. کمی پس از آن علی امینی از کابینه عزل شد و ابوالحسن ابتهاج مجبور شد از مقام خود بعنوان رئیس سازمان برنامه استعفا دهد. گرایش فزاینده به تمرکز قدرت برای چند سالی بخاطر مشکلات جدی اقتصادی و تغییر روش ابرقدرت‌ها در برابر رژیم ایران، به تأخیر افتاد. این مشکلات در سال ۱۳۳۹، زمانی که کندی به ریاست جمهوری آمریکا رسیده بود و کشور دچار تورم بالا، رشد بیگاری و کسری موازنه پرداخت بود، به اوج خود رسیدند. در سه سال بعدی کسکشی شدید سرنوشت سیاسی کشور را برای چهارده سال پس از آن، یعنی تا ۱۳۵۶ که جنبش انقلابی شروع و به آن بین رفتن رژیم در بهمن ماه ۱۳۵۷ انجامید، رقم زد.

پس از اینکه شاه امینی اصلاح‌طلب ولی وفادار به سلطنت را در تابستان ۱۳۴۲ برکنار کرد، طرح اصلاحات ارضی وی را خود در دست گرفت و انقلاب سفید را به راه انداخت. از آن پس، جماعت رهبران مذهبی از حکومت فاصله گرفتند. حتی آیت‌الله بهبهانی که هوادار سرسخت شاه بود به جناح مخالف پیوست. زمینداران که سهم خود را در قدرت از دست دادند، خشمگین شدند. حتی سیاستمداران محافظه‌کار وفادار به شاه مانند حسین علاء و سردار فاخر حکمت را هم از سیاست حذف کردند.

از آن زمان، حکومت تدریجاً مشروعیت و پایگاه اجتماعی خود را از دست داد. اگر پس از اصلاحات ارضی، رژیم به طبقات متوسط امکان داشتن نقشی در سیاست کشور را می‌داد، توسعه اقتصادی و سیاسی اساساً شکل دیگری می‌گرفت. در اینصورت، ایران نیز می‌توانست پیشرفتی همپای اسپانیا در دوران فرانکو، یا کره‌جنوبی و یا کشورهای آسیای جنوب شرقی در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی داشته باشد. کشورهای که هم منابع طبیعی و هم درآمد ارزی آنها بسیار کمتر از ایران بود و از لحاظ موقعیت بین‌المللی نیز کمتر از ایران مورد توجه بودند. بیشتر موارد گفته

پس گاه می‌نویسیم تا ببینیم در آینده دور یا نزدیک چه اتفاقی خواهد افتاد.

مهمتر از آنچه گذشت به نظر من ساختارهای عام فرهنگ مسلط بر یک ملت است. بیگانگان یا مثلاً امپریالیسم و یا در محدوده یک کشور حاکمیت وقت وقتی می‌توانند مشر واقع شوند که با اتکا بر این ساختارها عمل کنند. مثلاً ما از دیر زمان معتقد به وجود خیر و شر مطلق بوده‌ایم و یا ما مردم بیشتر جبری مذهبییم. حاکمان ما اغلب با توجهی وصل به منبع وحی یا امید به تأیید خداوند بر ما حکومت کرده‌اند. داشتن فره ایزدی، ظل‌الله‌بودن برای ما اصطلاحاتی آشنا هستند. هنوز هم کلام مکتوب و گاه مفلوظ در نزد ما تقدس دارد. پس ما بیشتر مردمی هستیم کلام‌محور. من این چند نمونه و بسیاری ساختارهای دیگر را در زمانی نامیدم و همان جا آینه‌های دردار گفته‌ام که نویسنده گاهی همین ارواح را احضار می‌کند و جلو مردمش می‌گذارد که خود داند و این اجنه‌تان، این شیاطین‌تان. یکی از راه‌های تجسد بخشیدن به این ارواح، به نظر من البته، بازسازی آثار گذشتگان است و یا کار بر روی قصه‌های عامیانه، معتقدات عوام، فولکلور. من ابتدا ناگاهانه و بالاخره با اشراف بر مصالح و نحوه کار سلسله داستان‌هایی نوشته‌ام با عنوان‌های معصوم اول، معصوم دوم و الی آخر. از این سلسله تنها چهار داستان کوتاه و یک داستان بلند چاپ شده است. ولی از آنجا که حتی در زمان شاه با مشکل سانوسر و حتی کج‌فهمی منتقدان و خوانندگان مواجه شدم دیگر این عناوین را بر داستان‌های موردنظر نگذاشتم. میزبان فکر کرده بودند که این عناوین تعریضی است به ائمه اطهار. من البته از مصالح قصه‌های دینی و حتی تکنیک آنها سود جستہ بودم، ولی قصد هیچ گاه توهین به معتقدات مردم کشورم نبود.

در معصوم اول تمرینکی از پس اتفاقاتی چند بر دل و ذهن مردم ده حاکم می‌شود. در معصوم دوم مردم دمی ویران، از آنجا که می‌خواهند ده آنها هم مرکزی پیدا کنند و بالاخره آباد شود، سیدی را دعوت می‌کنند و طی مراسم تعزیه سر او را می‌برند و به خاکش می‌سپارند. بالاخره معصوم پنجم ترکیبی است از روایات مختلف در باب موعود و بالاخره دجالی که می‌آید و مدعی موعودبودن می‌شود... پس ما می‌نویسیم تا ارواح خبیثه مردم را احضار کنیم.

جز اینها که گذشت در دوره‌های خاص مثلاً دیکتاتوری که یکی از مختصاتش اعمال سانوسر در عرصه کلام است، داستان تذکر تاریخی هم هست، حتی گزارش وقایع روزمره است، اطلاع‌رسانی است، چیزی در سطح خبر روزنامه. پس داستان‌های ما گاه خبر روزنامه است؛ گاهی تذکر تاریخی است و به‌ندرت تاریخ عاطفی یک کشور است.

در آخسین سفرم به آمریکا، در فرودگاه فرانکفورت وقتی به قسمت ویژه آمریکایی‌ها رسیدم، افسری چمدان مرا بر سکونی گذاشت و هر چه در آن بود یک یک دیدم. البته که چیزی

شده مطلقاً توسط یک دیپلمات هوشمند آمریکائی در سال ۱۳۴۳ مشاهده و به واشنگتن ارسال می‌شده است که البته مورد تأیید سفارت آمریکا در تهران نیز قرار گرفته بود. او نوشته بود که اگرچه شاه در سالیان اخیر کاملاً در جنگ قدرت مقابل جبهه ملی، گروه امینی و رهبران مذهبی پیروز شده بود، ولی هیچگونه پایگاه اجتماعی حتی در میان خادمین وفادار خود نداشت. در اینجا بخشی از نوشته طولانی‌تری که به آمریکا که مشخصاً در ارتباط با موضوع حاضر است، آورده می‌شود:

«از آنجائیکه اپوزیسیون (ایران) ضعیف، پراکنده و بی‌برق است، ظاهراً رژیم باستانی خوشحال باشد و احساس امنیت کند بویژه که امکانات سیاسی قابل توجهی را هم در اختیار دارد. ولی یکی از فاکتورهای قابل توجه این است که رژیم طرفداران کمی دارد. گوا این را در هر قشر و گروهی می‌توان دید: اعضای بالای حزب ایران نوین بر این باورند که حزب آنها حزبی قلبی است و هیچ حزبی بدون حضور سایه سنگین شاه در تمام مراحل تصمیم‌گیری تشکیل نمی‌گردد؛ حتی نماینده‌های انتصابی رژیم در مجلس از حمایت آمریکا از رژیمی که آن را خلاف دمکراسی می‌دانند، انتقاد می‌کنند، یاران غیرنظامی شاه این اعتقاد را دارند که ایران هرگز قادر به حل مشکلاتش نخواهد بود تا زمانی که آزادی بیان نیست... وکلای برجسته اعلام می‌کنند... که تبلیغات بر علیه فساد راه به جانی نخواهد برد تا زمانی که افراد مشخصی مصونیت از پیگرد قانونی را دارند، افسران ارتش که به جبهه ملی پیشاپیش خبر نقشه حمله به تظاهرات آنها را می‌دهند و ... اینها اعضاء اپوزیسیون نیستند، بلکه اعضای دستگاه هستند که در عین حال که به شاه وفادار هستند، عمیقاً از اعتقاد نداشتن به کاری که می‌کنند، در رنجند و

چرا داستان می‌نویسیم

ادامه از صفحه ۴

پیدا نکرد. بار دیگر هم گشت. باز چیزی پیدا نکرد. من ایستاده بودم و انتظار می‌کشیدم. دفعه سوم هر چه در چمدان بود بیرون ریخت.

اول هم همه زیر و روی چمدان را بازرسی کرد، بعد هم زیر و رو گاه حتی توی هر شیی را یکی یکی دید و توی چمدان انداخت. باز هم چیزی نیافت. اما ناامید نشد. نگاهی به من کرد و از سر نو شروع کرد. یادم نیست که چند بار این کار را کرد. من که دیگر داشتم ذله می‌شدم فکر می‌کردم یعنی همین‌گوی هم آمریکائی بوده، یا فاکتر؟ اگر اینها را خوانده باشد، توی دبیرستان که حداقل داستانی از هائورن خوانده است. باز که همه دل و روده چمدان مرا بیرون ریخت فهمیدم که اشکال در این است که من ایرانی را تجسم تصاویری می‌دانم که در تلویزیون دیده‌ام است، همان‌ها که پرچم کشورش را آتش می‌زنند یا با مشت گره‌کرده فریاد می‌زنند؛ مرگ بر آمریکا!

پس اشکال این بود که آثار هدایت یا ساعدی یا صادقی را نخونده بود. بالاخره خسته شد. عرقش در آمده بود، گفت: و اجازه داد که من بروم تا چند ساعت بعد پا بر خاک کشوری بگذارم که کشور دوس پاسوس بود هم، گرترو داشتین، میلر، سوزان سونتاگ.

پس ما می‌نویسیم تا مخاطبان ما ملت‌های گوناگون را به رغم تصاویر تلویزیونی، اخبار روزمره، فیلم‌های تبلیغاتی، از منظر نویسنده‌گان آن ملت‌ها بشناسند. تسامح میان آحاد مردم متعلق به فرهنگ‌های متفاوت گاهی هم از طریق همین کلام داستانی شده ممکن می‌شود. شاید به همین دلیل است که در کشور من با این شدت با داستان دشمنی می‌ورزند و در جهان هم هنوز جنگ است و هنوز تا استقرار صلح در جهان راه درازی در پیش است. به همین دلیل است که ما باز هم باید بنویسیم. باز هم ترجمه کنیم.

برای تمرین تیراندازی، سربازان به آدمک‌ها تیراندازی می‌کنند. تداوم چنین کاری سبب می‌شود تا دیگری همچون آدمک تمرین جلوه کند. بدتر اینکه ما انسان‌ها معمولاً در این جنگ‌ها با تبلیغات معمول در تلویزیون، روزنامه‌ها، اعلامیه‌ها، پلاکاردها کاری می‌کنیم تا سربازان ما دیگران را نه انسان‌هایی با گذشته‌هایی مشخص و امید و آرزوها، عشق‌ها، که حیوان، کافر، آدمخوار ببینند تا به طیب خاطر بتوانند آنها را هدف قرار دهند.

اگر سربازان با تمرین تیراندازی می‌آموزند تا دیگری را آدمک ببینند، یا خلبان‌ها خانه‌های دیگران را نقطه‌ای بر روی سونپتور، داستان ما را عادت می‌دهد تا آن دیگری را آدمی ببینیم خاصه که فقط یک بار اتفاق می‌افتد، گاه حتی می‌تواند، همچنان که در داستان‌های سنت‌آگروپری، با دیدن یک چراغ یک زندگی را ببیند، خانواده‌ای که سر شام نشستند، مادری که دارد به کودکش شیر می‌دهد.

پس انگار ما، همه ما می‌نویسیم و می‌خوانیم تا آدم‌های گوناگونی بتوانند در کنار هم و با هم بر این کره‌کوچک اما هنوز زیبا زندگی کنند.

اردیبهشت ۷۸

دادم در این تردیدند که آیا این رژیم ارزش ماندن دارد».

این در خرداد ۱۳۴۳ نوشته شد زمانیکه تازه استبداد و خودکامگی شروع شده بود. در نیمه ۱۳۵۰ استبداد به اوج خود رسید و به همین دلیل نیز اندکی بعد برافتاد. رشد سریع و انفجارآمیز درآمد نفت در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ با چنان سرعتی درآمد و مصرف سرانه (حتی طبقات پایین) را افزایش داد که به خواب هم نمی‌دیدند. از طرف دیگر انتظارات بطور روزانه بالا می‌گرفت و دانسته‌های واقعی و ساختگی از فساد اداری و آنچه غارت ثروت کشور توسط امپریالیسم آمریکا خوانده می‌شد، مرتباً به آتش خشم و استیصال مردم، حتی در میان وابستگان به دولت، می‌افزودند. همان منطق تاریخی ملت در مقابل دولت حاکم بود؛ یک حکومت مطلقه و خودکامه و بهیچ روی نمی‌تواند مشروعیت و حمایت جامعه را فقط با افزودن برکالاهای مصرفی آنها بدست آورد. در واقع وابستگی رژیم به آمریکا کاهش یافته بود، زیرا افزایش سریع درآمد نفت، رژیم را از وابستگی به کمک آمریکا بی‌نیاز کرده بود. در میانه دهه ۱۳۵۰، بخاطر کودتای ۱۳۳۲، آمریکا در موقعیتی متناقض داشت، گرچه بعنوان طراح اصلی کودتا دنیایگر رژیم شناخته می‌شد، ولی در واقع از نفوذ آمریکا در تعیین سیاست‌های داخلی ایران به نسبت گذشته کاسته شده بود. دلیل اصلی خشم عمیق مردم از ایالات متحده بخاطر برانداختن دولت مصدق در سال ۱۳۳۲ بود. از اینجهت و از قدرت پشت پرده و هدایتگر روزنامه حکومت مطلقه و خودکامه می‌دیدند. در حالیکه استبداد منطق تاریخی دیگری نیز داشت، زیرا که ریشه‌های آن به خیلی پیش از تاریخ معاصر باز می‌گردد. □

